تاریخ و فرهنگ کمره

پژوهش

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0744-4

شابک ۴-۰۷۴۴-۰۶-۹۶۴

ԻՐԱՆԻ ՔՅԱՄԱՐԱ ԳԱՎԱՌԻ

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆՆ ՈՒ ՄՇԱԿՈՒՅԹԸ

(ՊԱՐՍԿԵՐԵՆ)

Աշխատասիրեց՝

Էդիկ Բաղդասարյանը

(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

HISTORY AND CULTURE

OF

CAMARA - IRAN

(In Persian)

BY

EDIC BAGHDASARIAN

(ED. GERMANIC)

Tehran - 2002

تاریخ و فرهنگ کمره

پژوهش
ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

تاریخ و فرهنگ کمره نویسنده : ادیک یاغداساریان (ا. گرمانیک)
چاپ نخست تهران ۱۳۸۰ شمارگان : ۱۰۰۰ چاپ : احسان قیمت : ۵۰۰ تومان

فصل اول
جغرافیا و تاریخ کمره

موقعیت جغرافیایی

ناحیه کمره (**Kamare**) که مرکز آن شهر خمین است در استان مرکزی قرار دارد. از شمال شرق به محلات از شمال غرب به اراک از شرق به بخش مرکزی شهرستان محلات و از جنوب به بخش مرکزی شهرستان گلپایگان و از مغرب به بخش جاپلق غربی از شهرستان الیگودرز استان لرستان محدود است[۱].

کمره امروز نامیست در حال فراموشی. تا چندی پیش این نام هنوز بر تابلوهای قدیمی ادارات شهر کوچک خمین و در دفاتر دولتی دیده می‌شد و هنوز نیز به دنبال پاره‌ای از نام‌های خانوادگی اهالی باقی‌مانده است.

پیش از مستقل شدن خمین از محلات و قبل از آن از گلپایگان، خمین و روستاهای آن بخش کمره را تشکیل می‌دادند. تا دی ماه ۱۳۵۸ از شهرستان‌های استان تهران بشمار می‌رفت. از آن پس در تقسیم بندی جدید جزو استان مرکزی درآمد[۲].

اکنون شهر خمین مرکز شهرستان خمین می‌باشد. ارتفاع این شهرستان از سطح دریا ۱۸۰۰ متر است، دارای ۳۳ درجه و ۴۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۷ دقیقه طول شرقی است. فاصله شهر تا تهران ۳۲۳ کیلومتر است. به مناسبت واقع شدن بر سر راه‌های گلپایگان و اراک دارای اهمیت ارتباطی است[۳].

---

[۱] = فرهنگ آبادی‌های کشور (براساس سرشماری آبان ۱۳۵۵) ج، ۲۲، تهران ۱۳۶۱، مرکز آمار ایران.

[۲] = نامه کمره، جلد اول، جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره، مرتضی فرهادی، تهران ۱۳۶۹، ص ۷۱

[۳] - فرهنگ جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، دکتر عزیزالله بیات، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۶۵.

وسعت این شهرستان ۲۰۲۵ کیلومتر می‌باشد[۴]. لیکن با افزوده شدن ۱۱ آبادی از آبادی‌های شهرستان الیگودرز به روستاهای دهستان چاپلق شرقی خمین وسعت شهرستان نیز افزوده شده است.

مهمترین مشاغل این شهرستان عبارتند از: کشاورزی (غلات، چغندرقند، پنبه، انگور، بادام، زردآلو، توت و ....)، دامداری، صنعت قالی‌بافی، کارخانه تغلیظ معدن سرب لکان، تجارت و خدمات و شغل‌های آزاد می‌باشد.

جمعیت

جمعیت شهر خمین در ربع اول سده سیزدهم هـ. ش (نیمه سده ۱۹ م.) پانصد خانوار بود[۵].

سپس در سال ۱۳۲۸ هـ. ش (۱۹۴۹م.) ۷۰۲۸ نفر[۶].
در سال ۱۳۳۵ هـ. ش (۱۹۵۶م.) ۸۳۹۷ نفر[۷].
در سال ۱۳۴۵ هـ. ش (۱۹۶۶م.) ۱۰۵۸۷ نفر[۸].
در سال ۱۳۵۵ هـ. ش (۱۹۷۶م.) ۱۶۰۲۸ نفر[۹].
در سال ۱۳۶۵ هـ. ش (۱۹۸۶م.) ۳۸۹۰۰ نفر[۱۰].

جمعیت شهرستان در سال ۱۳۱۰ هـ. ش (۱۹۳۱) ۳۱۳۸۰ نفر[۱۱].
در سرشماری سال ۱۳۴۵ هـ. ش (۱۹۲۶) ۶۲۸۹۲ نفر.
در سرشماری سال ۱۳۵۵ هـ. ش (۱۹۷۶) ۷۶۷۹۴ نفر.
در سرشماری سال ۱۳۶۵ هـ. ش (۱۹۸۶) ۷۲۵۹۴ نفر.

دهستان‌های کمره

کمره یا شهرستان خمین شامل ۵ دهستان رستاق، گله‌زن، حمزه‌لو، دالایی و جاپلَق است.

---

[۴] – – سرشماره عمومی نفوس و مسکن، آبان ۱۳۳۵، مرکز آمار ایران.
[۵] – چریکف. سیاحتنامه مسیو چریکف (روسی) ترجمه آبکار مسیحی، تهران ۱۳۵۸، ص ۶۰
[۶] – فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد اول تهران ۱۳۲۸، ص ۸۲
[۷] – سرشماره عمومی نفوس و مسکن ۱۳۳۵
[۸] – سرشماره عمومی نفوس و مسکن ۱۳۴۵
[۹] – سرشماره عمومی نفوس و مسکن ۱۳۵۵
[۱۰] – سرشماره عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵
[۱۱] – احصائیۀ محصولات فلاحتی ایران در سال ۱۳۱۰، تهران ۱۳۱۱، ص ۱۱۸

۱- دهستان رُستاق (rostagh)

پس از چاپلق پرجمعیت‌ترین دهستان کمره است. واژه رستاق معرب روستا است و در کاربردهای کهن به معنی مجموعه دهکده‌های یک استان بود. این دهستان دارای ۴۶ قریه و ۳۱ مزرعه است. در سال ۱۳۶۰ دارای ۳۳۶۸ خانوار بود.

۲- دهستان جاپلق (japlagh)

این دهستان پرجمعیت‌ترین دهستان کمره محسوب می‌شود. دارای ۵۰ ده و ۴۲ مزرعه است. در سال ۱۳۶۰ دارای ۳۲۴۳ خانوار بود[۱۲]. جمعیت دهستان به قرار زیر بوده است:

سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶ م) ۱۰۷۷۱ نفر
سال ۱۳۵۵ (۲۹۷۶ م) ۱۶۱۵۷ نفر
سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶ م) ۲۱۱۷۳ نفر[۱۳]

۳- دهستان حمزه لو (hamze-lu)

حمزه لو دارای ۳۷ ده و ۴۵ مزرعه است. در سال ۱۳۶۰ دارای ۳۰۸۱ خانوار بود[۱۴]. جمعیت آن در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶ م) بالغ بر ۱۴۹۷۷ نفر بود.

۴- دهستان گله زن (galle-zan)

دهستان شرقی کمره است و رودخانه خمین طول این دهستان را می‌پیماید. بخش زن این نام از افعال ایزدی اوستایی و به معنی زاییدن است. همچنین زن (زان) پسوند جایگاه است. در این صورت <گله زن> به معنی جایگاه زایش گله و جایگاه گله است[۱۵]. این دهستان دارای ۳۴ ده و ۱۳ مزرعه است.

---

۱۲ – آمار گیری روستایی جهاد سازندگی، آبان ۱۳۶۰
۱۳ – آمار گیری روستایی جهاد سازندگی، آبان ۱۳۶۰
۱۴ – سرشماری ۱۳۶۵
۱۵ – از یادداشت‌های آقای فریدون جنیدی زیر نام <گله زن> بنیاد نیشابور، تهران

در سال ۱۳۶۰ تعداد ۲۵۶۸ خانوار جمعیت داشت[۱۶]. جمعیت دهستان در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶ م) بالغ بر ۱۳۱۵۱ نفر بود.

۵- دهستان دالایی (dalai)

دالایی کم جمعیت ترین دهستان خمین است. دارای ۲۴ ده و ۱۷ مزرعه است و در سال ۱۳۶۰ دارای ۱۱۳۸ خانوار ساکن بود[۱۷]. تعدادی از روستاهای این دهستان قبلاً کلاً یا جزئاً ارمنی‌نشن بود که در این‌باره جداگانه سخن خواهد رفت. جمعیت این دهستان در سال‌های مختلف به قرار زیر است:

در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶ م) ۸۷۲۱ نفر

در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶ م) ۵۸۱۶ نفر

در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶ م) ۶۲۱۹ نفر[۱۸]

معادن لکان و حسین‌آباد در این دهستان واقع هستند.

سابقه تاریخی کمره

کمره در قدیم بخشی از ناحیه پهناور بلاد جبال (معروف به عراق عجم) از اقلیم چهارم[۱۹] بود و در زمان‌های گوناگون نام‌های گوناگونی داشته است. یونانیان آن را مدیا می‌گفتند (سرزمین ماد).

خود کمره در منابع جغرافیایی به نام‌های تیمره، تیمرتین (تیمره کبری و تیمره صغری)، دیمره و دیمرتین وثیمره یاد شده است. در امپراتوری پارت ناحیه‌ای بنام خورهه در محل فعلی کمره وجود داشت[۲۰]. تیمره پیش از اسلام شامل منطقه وسیعتری بوده و بعدها به تیمره صغری و تیمره کبری و سرانجام کمره کنونی محدود شده است[۲۱]. در متون تاریخی به نام‌های کوهستان[۲۲]، جبال، جبل[۲۳]، قهستان[۲۴] و قوهستان و سرانجام عراق عجم[۲۵] نامیده شده است.

---

[۱۶] – فرهنگ اقتصادی دهات و مزارع شهرستان خمین، آمارگیری دو سیالی جهاد سازندگی آبان ماه ۱۳۶۰

[۱۷] – آمارگیری روستایی جهاد سازندگی، آبان ۱۳۶۰

[۱۸] – سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۶۵

[۱۹] – دهخدا، لغت نامه، ص ۳۱۶۹

[۲۰] – مالکوم کالج، پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۵۷، ص ۷۳-۷۲

[۲۱] – مرتضی فرهادی، نامه کمره جلد ۱، ص ۱۸

[۲۲] – آلساندرو باوزانی، ایرانیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۵۹، ص ۲۸۴

آ. کولسنیلف درباره اصفهان در زمان پادشاهی ساسانی چنین می‌نویسد: <شرایط طبیعی به آن انجامید که اسپاهان در دورانی بسیار کهن پرجمعیت باشد و آثار باقی مانده از دوران پیش از آمدن اقوام آریایی، گواه این گفته است. در دوره‌های گوناگون تاریخی نام شهرستان تغییر می‌کرد و به تقسیمات گوناگون اداری تعلق داشت. بنابر روایات، شاهنشاه قباد اول آن را به دو بخش بدون وابستگی به یکدیگر به نامهای گی و تیمره تقسیم کرد[۲۶].>

جالب است که نام تیمار یا تیمر یا کیمار و کیمر برای یک دهستان (ارمنستان غربی، استان وان) که بعدها بصورت شبه جزیره‌ای در دریاچه وان تبدیل شد، و به عنوان یکی از شعب رود ارس، بنام روستایی در شهرستان ارض روم استان ارض روم ارمنستان غربی و نیز روستایی در دهستان گیاواش استان وان ارمنستان غربی وجود داشته است[۲۷].

پس از فتح اصفهان، به دست تازیان در سال ۲۳، یعقوبی در البلدان قدیمی‌ترین متن جغرافیایی عربی تحت نام استان جبل (عراق عجم) در توصیف اصفهان از تیمره کبری، و تیمره ضغری به عنوان دو روستای آن نام می‌برد[۲۸]. تازیان قم بر سر مساله آب رود تیمره بعلت اینکه پیشنهادشان را اهالی تیمره و انار نپذیرفته بودند با ایشان به جنگ پرداختند و سپس آب را به جانب قم روانه کردند و در نتیجه کشتزارهای تیمره و انار به کلی خشک و خراب شدند و بارها آنان را در تنگنا قرار می‌دادند تااینکه ایشان به ناچار بر حکم عرب فرود آمدند و از آنان متابعت نمودند[۲۹].

---

[۲۳] – سرزمین‌های خلافت شرقی به نقل از ابن حوقل، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران ۱۳۴۵، نقشه ۵

[۲۴] – ایرانیان... ص ۱۴۵

[۲۵] – والتر هینتس، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران ۱۳۶۱، ص ۵۵-۵۴

[۲۶] – آ. ای. کولسنکف، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۵۸

[۲۷] – فرهنگ نام جاهای ارمنستان و نواحی همسایه، جلد ۲، ت. خ.هاکوپیان، ا. ملک باخشیان، و هـ بارسغیان، ایروان ۱۹۸۱، ص ۴۵۲

[۲۸] – احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران ۱۳۴۳ ص ۵ – ۴۹ به نقل از، نامه کمره، جلد ۱، ص ۲۱-۲۰

[۲۹] – تاریخ قم، به نقل از نامه کمره، ص ص ۳۱ – ۲۷

در اواخر قرن سوم هجری تیمره و یا حداقل بخشی از آن به قلمرو استان تازه تاسیس کرج پیوست[۳۰].

دربارە واژه کمره

درباره واژه کمره ابراهیم دهگان می‌نویسد: لغت کمره بطور تحقیق روی ریشه <کیمر> قرار گرفته است و اینان یعنی کیمرها از قدیمیترین طوایف آریا بوده‌اند که بنا بر نقل <سناخریب> از طرف شمال به مملکت وان فشار می‌آوردند و آنها را کامبرا می‌نامیدند.

در عبارت تورات جورت و مورخین یونانی آنان را کیمری نامیده‌اند. <مردمانی بودند بسیار خطرناک و ترسی در دلها کرده بودند. کوه‌ها بلرزند، لاشه‌های ایشان در میان کوچه‌ها بریزد. تیرهای ایشان تیز، سم اسبان ایشان مانند سنگ خارا، چرخهای ایشان مانند گردباد>. از کلماتی است که در کتاب اشعیاء نبی دیده می‌شود.

اینان در دنیا متفرق شدند و دولتها تشکیل دادند. این دولتها همه از میان رفتند ولی اسم کمره بر ناحیتی از عراق عجم تا به مصر حاضر باقیست.

<<ها>> در آخر کلمه روی اصل << اک >> باستانی به معنی نسبت است[۳۱].>>

همانگونه که پیشتر یادآور شده‌ایم در ارمنستان بویژه در استان وان چندین ده و دهستان و رود نیز به نام تیمر یا کیمر وجود داشته است، و این خود نظر ابراهیم دهگان را نیز تقویت می‌کند.

در این باره داستان‌هایی نیز وجود دارد که بگونه‌ای دیگر نام تیمره و کمره را تفسیر می‌کنند که به نظر ما چندان قابل قبول نیست[۳۲].

خمیهن که به گفته حمزه اصفهانی شهری بوده زیبا و شگفت آمیز در رستاق تیمره در اصفهان، همای چهرآزاد دختر بهمن آن را ساخت و اسکندر آن را ویران کرد[۳۳]. کاری با ارزش تاریخی این خبر نداریم همینقدر باید بیاد داشت که همای را نویسندگان ایرانی و عرب قرون وسطی خمای هم نوشته‌اند.

---

[۳۰] - ابراهیم دهگان، ابوتراب هدایی، تاریخ اراک، جلد ۱، اراک ۱۳۲۹، ص ۱۱۹ (به نقل از نامه کمره، ص ۳۴)

[۳۱] - ابراهیم دهگان، کرجنامه، اراک، ۱۳۳۱، ص ۳۵۹.

[۳۲] - در این باره نگاه کنید به نامه کمره، مرتضی فرهادی، جلد ۱ ص‌ص ۳۸-۳۷.

[۳۳] - سنی ملوک الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۲۸.

به نقل از فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، نگارش پورداوود، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶. ص ۹

در تاریخ قم که در سال ۳۸۷ تالیف شده نیز خمیهن یاد شده، همان است که امروزه خمین نامند.

کمره و سفرنامه‌ها

راه‌های فرعی که همدان و سلطان آباد (اراک) را از طریق خمین و گلپایگان و خوانسار به اصفهان متصل می‌کرده است خط سیر عده‌ای از جهانگردان و ماموران بیگانه بوده است. لذا آنان مطالبی نیز درباره این نواحی نوشتند و آن جاها یاد کرده‌اند.

آلفونس گابریل در کتاب << تحقیقات جغراقیایی راجع به ایران>> سیاحانی را یاد می‌کند که از این ناحیه عبور کرده‌اند:

۱- << ژ. اوتر در موقعیکه نادرشاه به سمت هند حرکت کرده بود یعنی در سال ۱۷۳۸، از طرف دولت فرانسه مامور شد در آن شهر باشکوه (اصفهان) از نو امکان برقراری تجارت را مورد مطالعه قرار دهد... راه بازگشت << اوتر>> در سمت شرق واقع بود. خط سیر او هم مانند <<هجر>> تا دهکده <<کوکا>> در شرق گلپایگان واقع بود و احتمال دارد در جهت خمین و سلطان آباد (اراک) ادامه یافته باشد...[۳۴]>>

سپس در باره <<اولیویه >> می‌نویسد: <<ده سال بعد از <<بوستان>> ژ.آ. اولیویه به ایران آمد... و به همراهی <<بروژیر>> که در هنگام بازگشت فوت کرد پس از مشاهده حجاری‌های بیستون از راه کرمانشاه و همدان و تهران به مقر صفویه رهسپار گردید و از طریق خمین (کمره = ا.ب) و هزار مراجعت کرد...[۳۵]>>

نخستین شرح نسبتا" مبسوط درباره خمین (کمره) و نواحی اطراف آن در سفرنامه اوژن فلاندن آمده است. فلاندن باغها و جریان‌های دایمی آب، چمنزارهای وافر و چهارپایان بویژه مادیان و کره اسب در حال چرا را توصیف می‌کند و ادامه می‌دهد: <<... شب را در "للیان"[۳۶] دهستانی ارمنی نشین خوابیدیم. روز ششم وضعیت زمین تغییر یافت. به دهستانی

---

[۳۴] - آلفونسو گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران" ترجمه خواجه‌نوری، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۶۹.

[۳۵] - همانجا، ص ۱۷۰، ۱۷۱.

[۲] - یکی از روستاهای بزرگ کمره.

رسیدیم که تنها چند زن و پیرمرد داشت، به ما اظهار داشتند کلیه شوهران و برادرانشان را شاه به خدمت سربازی برده است[۳۷].>>

سفر اوژن فلاندن دانشمند و جهانگرد فرانسوی در زمان محمد شاه قاجار در سالهای ۱۲۲۱-۱۲۱۹ (۱۸۴۲-۱۸۴۰ م) انجام شد و او آثار تخت‌جمشید و نقش رستم را مانند بسیاری آثار تاریخی دیگر ایران را دیده و بررسی نمود.

ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۹ هجری قمری سفری به عراق عجم و بلاد مرکزی کرد و سفرنامه‌ای نوشت: <<...امروز باید از محلات به ارّه[۳۸] برویم صبح برخاستیم... افتادیم به راهی که به سمت غار آزاد خالی[۳۹] می‌رفت و مسافت زیادی از میان کوه و تپه‌ها عبور کردیم...>> <<...قدری که رفتیم دیدیم با این باد و گرد و خاک نمی‌توان یکسر به منزل رفت، سوار اسب شده و یک دهی را از طرف دست چپ به مد نظر گرفته راندیم تا رسیدیم به آنجا، اسم این ده زبرقان[۴۰] است یکی از سلطان‌های فوج کمره هم در اینجا منزل دارد که صاحب ملک و رعیت است. اینجاها هم دیگر جزو خاک کمره است[۴۱].>>

ناصرالدین شاه در ادامه از روستاهای قُلته[۴۲]، خوراوند[۴۳] و خوکان[۴۴]، رباط[۴۵]، چوگان[۴۶]، چنار[۴۷]، ماهوزان[۴۸]، زنجیرک[۴۹]، نصرآباد[۵۰] و انجدان[۵۱] یاد می‌کند و داستان اقامت یا گذر خود از آنها را بیان می‌دارد[۵۲]. <<...ظل السلطان آمد به حضور و مرخص شد که به

[۳] -اوژن فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران. ترجمه حسین نور صادقی، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۷۴

[۳۸] - ارَه جزو دهستان حمزه لوی کمره

[۳۹] - غاری است باستانی و دارای آب در شمال جاده خمین به دلیجان

[۴۰] - زبرقان جزء دهستان گله‌زن کمره

[۴۱] - سفر نامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، تهران، ۱۳۱۱ه.ق. ص ۳۹-۳۸.

[۴۲] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۳] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۴] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۵] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۶] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۷] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۸] - از آبادی‌های دهستان حمزه لوی کمره

[۴۹] - از روستاهای دهستان مشک‌آباد شهرستان اراک.

[۵۰] - از روستاهای دهستان مشک‌آباد شهرستان اراک.

[۵۱] - از روستاهای دهستان مشک‌آباد شهرستان اراک.

[۵۲] - همان‌جا، ص ۴۰-۳۹.

اصفهان مراجعت کند و امشب هم می‌رود به خمین دارالحکومه کمره که از آنجا به اصفهان برود[۵۳]>>.

دکتر فووریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه نیز به این سفر بطور فشرده اشاره کرده است[۵۴].

آخرین سفرنامه‌ای که در آن از کمره یاد شده به مسیوچریکف نماینده دولت روسیه در کمیسیون تعیین حدود ایران و عثمانی تعلق دارد. او در سال ۱۸۵۰ م. (۱۲۲۹ هـ. ش) به ایران مسافرت نمود و در سفرش به اصفهان (هنگام رفت و بازگشت) از کمره گذشته و شرح مفصلی از دیده‌ها و شنیده‌های خود نگاشته است. او از بروجرد به اصفهان، از عمارت و لیلان وخمین گذشته و در بازگشت از راه ورچه به سلطان‌آباد (اراک) پیش رفته است. او می‌نویسد: << کوه‌های دره که تمام می‌شود جای مسطحی دارد که محال کزار از محال کمره مجزا می‌شود. در این جای مسطح نزدیک به جاده، ده لیلی آباد[۵۵] است و ساکنین آنجا چهل خانوار از ارامنه می‌باشند. در نزدیکی این زمین مسطح، سه پارچه دهات دیگر نیز معلوم گردیده و به نظر می‌آید و ساکنین آن دهات نیز ارامنه می‌باشند و در هر دهی پانزده خانوار ساکن می‌باشند. در این چهار پارچه دهات، هشتاد و پنج خانوار از ارامنه هستند و اینها از نوه و نتیجه آن ارامنه‌ای هستند که شاه عباس از جلفای کنار رود ارس کوچانیده و به مکان‌های متعدده ایران آنها را ساکن نموده است. اسامی این سه ده مزبور از قرار تفصیل است: داودآباد، وکندلر[۵۶] و کرچی باشی[۵۷]. در ده لیلی‌آباد کلیسای کوچکی است که دو کشیش دارد که آنها در تحت حکم خلیفه اصفهان می‌باشند. کوه موسوم به آشناور[۵۸] حدی است در محال سیلاخور و گلپایگان. دره قره‌کاریز از ده حصار الی محال کمره ممتد است. از لیلی‌آباد بدان طرف در این زمین مسطح و کوه‌هایی که این زمین را احاطه کرده‌اند، دهات بسیاری می‌باشد. در آن قلعه‌ای است موسوم به محمدآباد و آن قلعه با چند پارچه دهات دیگر واقعه در آن جلگه، محال فریدون خان یاور خوانده می‌شود. در دور این دهات دیوارهای مرتفعی کشیده شده و در زاویه بعضی از دیوارهای دهات برجی ساخته شده است که اولاد خان

---

[۵۳] – همان‌جا، ص ۴۳.
[۵۴] – فووریه سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۵۶-۲۶۵.
[۵۵] – منظور لیلان (لیلیهان) از روستاهای دهستان دالایی کمره
[۵۶] – منظور کندا (کندها) است.
[۵۷] – منظور قورچی باشی است.
[۵۸] – آشنا خور

مزبور در آنجا ساکن می‌باشند. همه اهل دهات مذکور از اولاد خان مزبور کمال رضایت را در باب سلوک و رفتار آنها دارند. به خصوص ارامنه، زیرا که آنها نسبت به اصول دین ارامنه کمال احترام را ظاهر می‌دارند. ولی احتمال می‌رود، از ترس سلیمان‌خان، حاکم لرستان، است که این طور با ارامنه رفتار می‌نمایند، زیرا که او نیز ارمنی است. مالیات محال کمره یکصدوبیست تومان است. عمده نقطه این محال خمین است و حاکم معین منفردی دارد.

دو سال قبل عبور کردن از اینجا ممکن نبود، خاصه از برای فرنگی‌ها، زیرا که لرها همه راه را تاخت و تاز کرده به سرقت خود کمال مراقبت را داشتند و این محال نیز از دست لرها همیشه معذب بوده‌اند. بعد از فوت محمد شاه، لرها ولایت را زیاده از حد مغشوش کرده بودند. در این ضمن سه هزار نفر سواره و پیاده را جمع‌آوری کرده مستعد قتال و جدال مردمان اهل کمره گردیدند. لکن خود فریدون خان ساکنین دهات را از آن جمله نیز احضار کرده، سیصد نفر سواره و پیاده جمع کرد و آنها را در تنگه کوهی که محل عبور لرها بود، متوقف کرده، و آنها نیز انتظار ورود لرهای بی سروپا را داشتند. ولی لرها از تهیه و تدارکات فریدون خان که مطلع گردیدند، از ترس و بیم، سد خیال باطله آن‌ها شده و روی به جمیله و همدان رفتند[۵۹].>>

چریکف در فصل <<از اصفهان به همدان>> ادامه می‌دهد:

<<حدود محالات کمره از این قرار است: از طرف مغرب کوه آشناور[۶۰] از طرف شمال مخروبه مهالک و ده پائی، از طرف شمال مشرق کوهی که از ده فرسخی نمایان است و از طرف جنوب کوه الوند می‌باشد. اطلاعاتی که ما از کدخدای ده ورچه حاصل کردیم از قرار تفصیل ذیل است: دو سال قبل طایفه بختیاری ورچه را خراب کرده‌اند. در سنه هزاروهشتصدوچهل و هفت عیسوی وقتی که خبر فوت محمد شاه انتشار یافت، اهل ده ورچه می‌دانستند که کوهستانی‌های آنجا به طرف ده مزبور تاخت خواهند آورد و بدین واسطه به جهت حفظ و حراست خود مشغول تهیه و تدارکات لازمه بودند، از جمله تفنگ و باروت می‌خریدند و دیوارهای اطراف ده را به طور مضبوط تعمیرات می‌نمودند. لکن بختیاری‌ها فرصت نداده و روز دیگر در زیر دیوارهای مزبور بیش از یکهزار نفر حاضر و آماده، مکمل و مسلح بودند. ساکنین ده مزبور به چند خانه‌ای که دیوار داشت، پناه آورده خود را محفوظ نمودند...[۶۱]>>

---

[۵۹] – سفرنامه مسیو چریکف، ترجمه آبکار مسیحی، تهران ۱۳۵۸، ص ۶۰-۵۸.
[۶۰] – آشنا خود، نام دهی در شهرستان خمین فعلی.
[۶۱] – سفرنامه مسیو چریکف، ص‌ص ۷۶-۷۴.

بناهای تاریخی کمره

در کمره آثار تاریخی زیادی بجا نمانده است. متاسفانه تابحال جز یورش دزدان عتیقه بر اماکن و تپه‌های قدیمی و امامزاده‌ها کاری از نظر باستانشاسی انجام نشده است. امروزه به جز تپه‌های خاکی موسوم به <<قلعه گبری>> چیزی به عنوان آثار باستانی در ناحیه شناخته شده نیست. گرچه یکی از پژوهشگران نوشته است: <<در شمال خمین خرابه‌های معبدی که در زمان اشکانیان بنا شده است وجود دارد[۶۲].>> محل این معبد مشخص نیست، مگر اینکه آن را همان بقایای آتشکده دوره سلوکی بدانیم که در دره <<خورهه>> واقع است[۶۳].

در کتاب <<فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران>> چنین آمده است: <<خمین، دره خورهه، آتشکده سلوکی، ثبت تاریخی ۱۳۱ از این آتشکده به استثنای دو ستون سنگی چیز دیگری باقی نمانده است. این دو ستون سنگی که در مجاور یکدیگر واقع شده‌اند دارای دو سر ستون و دو ته ستون می‌باشد. بدنه آنها مرکب از شش قطعه سنگ ساده مدور است، که برروی هم استوار گردیده است. این محل به نام معبد دوره سلوکی هم شهرت دارد[۶۴].>> دره خوره همان گدار خورهه است که در شمال محلات واقع شده است.

آثار دیگری که احتمال باستانی بودنشان فراوان است بقایای دو جاده سنگفرش بین خمین و اراک و خمین و <<عمارت>> است که در واقع در گذشته بر سر نزدیکترین جاده قدیمی اصفهان-همدان قرار گرفته بودند. نخستین بار دکتر مرتضی فرهادی به این بقایا توجه کرده است[۶۵]: <<این جاده‌ها در مواضعی که جاده شوسه فعلی با جاده‌های قدیمی برهم منطبق شده‌اند کم و بیش قابل تشخیص است. هر جاده از دو نوار سنگفرش تشکیل شده است که هر نوار در حدود یک متر یا کمی بیشتر عرض داشته و با نوار موازی خود سه الی چهار متر فاصله دارد. از آنجا که در این محل وجود کوه‌ها و رودخانه مجال کمتری برای انتخاب مسیر داده است، در نتیجه جاده قدیمی بیشتر با جاده فعلی منطبق شده‌اند[۶۶].>>

---

[۶۲] – مسعود کیهان، جغرافیای اقتصادی ایران، تهران ۱۳۱۱.
[۶۳] – مرتضی فرهادی، نامه کمره، جلد ۱، ص ۴۶.
[۶۴] – نصرت الله مشکوتی، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۱۱.
[۶۵] – مرتضی فرهادی، نامه کمره، جلد ۱، ص ۴۷.
[۶۶] – همان‌جا.

مرتضی راوندی درباره جاده‌های سنگفرش شده چنین نوشته است: <<در این عصر (هخامنشیان) یک قسم جاده سازی توسعه یافت و آن عبارت بود از سنگفرش کردن قسمت‌های نرم تر جاده‌ها و حتی ساختن <<چرخ در جاده‌ها برای وسایل نقلیه چرخدار[۶۷].>>

غیر از موارد یاد شده باید به منبری سنگی اشاره کرد که تا ۴۵ سال پیش در کناره جنوبی رودخانه خمین، نزدیک پل فعلی و ساختمان شهرداری بر گورستانی قدیمی قرار داشت. این منبر از نظر شکل، شباهت زیادی به منبر سنگی <<قلعه سنگ>> سیرجان دارد که احتمالاً نخست پلکان یک آتشدان بوده است. با پیشرفت خانه‌های مسکونی به کناره جنوبی رودخانه متاسفانه این منبر اکنون در خانه‌ای مسکونی قرار گرفته است[۶۸].

سنگ نگاره‌های فراوان و نویافته در منطقه نشان می‌دهد که افزون بر جمعیت قابل توجه از آدمیان در دوران پارینه سنگی و نوسنگی و همچنین شکارهای بومی و موجود فعلی کوهستانها و دشتهای آن از قبیل میش و بزکوهی، پلنگ، گراز، گرگ و آهو در گذشته حیواناتی نظیر گورخر، انواعی از گوزن، شیر و احیاناً ببر و نوعی جانور سه سُم نیز در این منطقه وجود داشته است. ابزار شکار حکاکی شده در این سنگ نگاره‌ها بیشتر عبارتند از چماق، مشت یا بوکس سنگی، سنگی، تیر و کمان، کمند، تیردان، نیزه، نیزه دو شاخ، زین، لگام، کلاه خود، شمشیر و برخی ابزارهای ناشناخته. در این نگاره‌ها شکارچیان در حال شکار قوچ و بز کوهی، گورخر، گراز، شیر و پلنگ به تصویر کشیده شده‌اند[۶۹].

سنگ نگاره‌های صخره‌ای در مرز سه استان مرکزی، لرستان و اصفهان و بویژه استان مرکزی واقع هستند و آنها را نخستین بار آقای دکتر مرتضی فرهادی کشف کرده است[۷۰].

بنای مذهبی، قلعه‌ها و عمارات

در خمین بناها، عمارات و اماکن مذهبی وجود دارند که برخی از آنان قدمت قابل توجهی دارند. از جمله کاروانسرای قدیمی محله اسماعیل بیگی، شاهزاده ابوطالب، برج

---

[۶۷] – مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۱، تهران ۱۳۵۴، ص ۴۲۳.

[۶۸] – نامه کمره، جلد ۱، ص ۴۷.

[۶۹] – دکتر مرتضی فرهادی، پیشینه تاریخی خمین، راه دانش شماره ۴-۳، اراک، ۱۳۷۴ ص ۳۱۷.

[۷۰] – دکتر مرتضی فرهادی، معرفی ابزارها در مجموعه سنگ نگاره‌های صخره‌ای نویافته در تیمره، راه دانش ۶-۵، ۷-۶، ص ۲۷.

قدیمی محسن آباد، قلعه خوانین (عمارت سالار محتشم). قلعه خوانین (عمارت حاج جلال لشکر، در روستای ریحان سفلا که خود آبادی بزرگ و قدیمی است و در چهار کیلومتری جنوب غربی خمین قرار دارد. قبرستانی کهنه با یک شیر سنگی وجود دارد. یک قلعه قدیمی نیز در روستای پشتکوه (هشت کیلومتری باختر خمین)، امامزاده قدیمی روستای ازنوجان، امامزاده یوجان، شاهزاده اسماعیل، قلعه قدیمی روستای خراوند، برج و خانه قدیمی روستای خوکان، امامزاده طیب آباد.

ستون‌ها و سرستون‌های عمارات خوانین و گچ بری‌های دیواری و سقف‌ها دارای ارزش هنری است.

کلیساهای ارمنی کمره

در گذشته روستاهای بسیاری در حوالی خمین یا کمره وجود داشتند که یا کاملاً ارمنی نشین بودند و یا آنان همراه با مسلمانان و یهودیان می‌زیستند، ارمنیان در زمان سلطنت شاه عباس صفوی در سده هفدهم میلادی به این دیار کوچانیده شدند و مطابق رسم و اعتقادات خود در هر جا که اسکان می‌یافتند کلیسایی نیز برای ادای مراسم مذهبی بنا می‌کردند. قدیمی ترین کلیسا که در کمره بنا شده است متعلق به روستای لیلان است. این کلیسا که بنام هوانس مقدس نامگذاری شده بود در سال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۲۹ هـ. ش) بنا شده است و پس از کلیسای هوانس مقدس روستای ساکی قابل ذکر است که به سال ۱۸۶۴ ساخته شده پس از اینها کلیساهای آستوازازین مقدس در روستای قورچی باشی (۱۸۶۸) و کلیسای آستوازازین مقدس روستای مزرا حسین (مزرعه حسین) متعلق به ۱۸۷۸، آنگاه کلیسای گیورگ مقدس در روستای قلعه شور به سال ۱۸۸۴ بنا شده شایان یادآوری هستند. تاریخ بناهای کلیساهای دیگر روستاها مشخص نیست اما می‌دانیم که باید قدمت زیادی داشته باشد (بین یکصد تا ۳۰۰ سال) اینان عبارتند از: کلیسای تادیوس مقدس (روستان کندها)، کلیسای گیورگ مقدس (روستای چارتاق)، کلیسای سیون مقدس (روستای مزرا)، کلیسای آودیس مقدس (روستای قورچی باشی)، کلیسای دره شور، کلیسای هوانس مقدس (روستای داودآباد).

در روستاهای ارمنی نشین پیشین قبرستان‌هایی وجود دارند که در آنها سنگ‌های قبری نیز یافت می‌شوند که ارزش هنری بالایی دارند. روی این سنگ‌ها به خطی زیبا به زبان ارمنی درباره نام و نشان و تاریخ تولد و مرگ متوفی کنده کاری شده و گاهی نقش زیبای صلیب نیز روی سنگ کنده شده است.

اکثر کلیساهای نامبرده امروزه به صورت خرابه درآمده‌اند در برخی از روستاها نیز تبدیل به مسجد شده و توسط اهالی مسلمان مورد استفاده قرار دارند. ارمنیان در طی پنجاه سال اخیر به تدریج از روستاهای یاد شده به شهرهای اراک، تهران و عده‌ای نیز به ارمنستان مهاجرت کرده‌اند و امروز در هیچیک از روستاها ارمنیان زندگی نمی‌کنند.

آسیاب‌های کمره

در گذشته کمره دارای ۱۰۰ آسیاب آبی بود. دهستان رستان ۲۵، گله زن ۱۵، حمزه لو ۲۵، دالایی ۱۸ و جاپلق ۱۷. امروز به جز تعداد کمی از آنها مابقی بصورت مخروبه در آمده‌اند. به منظور جلوگیری از هدر رفتن آب علاوه بر آسیاب‌های دایم گرد و همیشگی، روستاییان اقدام به ساخت آسیاب‌های زمستان گرد از آب هرز، برف و باران‌های زمستانه و بهاره کرده‌اند.

تعداد و تولید کل آسیاب‌ها در ۲۴ ساعت به قرار زیر بود[۷۱]:

ردیف	دهستان	تعداد آسیاب	تولید کل منطقه در ۲۴ ساعت
۱	حمزه لو	۲۵	۶۷/۵ خروار
۲	جاپلق	۱۸	۴۰ خروار
۳	دالایی	۱۷	۴۶/۵ خروار
۴	گله زن	۱۵	۴۶ خروار
۵	رستاق	۲۵	۹۵/۵ خروار
جمع	۵	۱۰۰	۲۹۵/۵ خروار

شخصیت‌های نامی کمره

۱ - مشهورترین شخصیت کمره بی شک آیت الله العظمی سید روح الله موسوی خمینی است که نام او در سراسر جهان به هنگام انقلاب اسلامی ایران، پیچید. وی در سال ۱۳۲۰ هـ ق در خمین زاده شد. پس از تحصیلات مقدماتی در خمین در ۱۳۳۹ عازم حوزه علمیه اراک شد و سپس راهی قم گردید و در سال ۱۳۴۵ هـ . ق سطوح عالیه را طی کرده و

---

[۷۱] - رضا سرفرازی، آسیاب‌های کمره، فصل‌نامه علوم اجتماعی، شماره ۶-۵، تهران ۱۳۷۳ ص ۱۴۲-۱۵۰.

پس از وفات آیت الله حایری در ۱۳۵۵ به عنوان مجتهدی عالم در حوزه علمیه قم درخشید. در سال ۱۳۴۰ هـ. ش با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و طرح لوایح ششگانه محمدرضا شاه پهلوی مخالفت جدی نمود. پس از جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ زندانی شد ولی پس از یک سال آزاد شد لیکن هنگام بازگشت سخنرانی شدیدی بر علیه کاپیتولاسیون نمود که منجر به تبعیدش در ۱۳ آبان ۱۳۴۲ به ترکیه گردید. سپس به نجف منتقل شد و حدود ۱۵ سال در تبعید ماند و در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از خروج شاه از کشور ایشان به ایران بازگشت و انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را به پیروزی رساند. آثار او عبارتند از تحریر الوسیله، کتال اصلوه، کتاب المکاتب، کتاب الطهاره، کتاب الخلل، کتاب البیع مصباح الهدایه، رساله و آخرین اثرش غزلیات عارفانه ایشان است که پس از وفاتشان منتشر شد و به زبان ارمنی نیز ترجمه گردیدخ است. رحلت او در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ بوقوع پیوست[۷۲].

۲- نقی کمره‌ای

علی نقی کمره‌ای که نقی تخلص می‌کرد از شاعران سده دهم و یازدهم هجری است. ولادتش در سال ۹۵۳ ق. در کمره اتفاق افتاد. اما نشو و نمایش بیشتر در کاشان بود و دانشهای زمان را همانجا فرا گرفت. وی با شاعران معروفی چون محتشم و وحشی معاشرت داشت. آنگاه به اصفهان رفت و در آنجا با پیشه شاعری می‌زیست و به یکی از رجال عهد شاه عباس به نام حاتم بیگ اختصاص داشت و وظیفه سالانه از او می‌گرفت. پس از فوت پدر و فرزندش بیشتر در موطن خود کمره بسر می‌برد تا در سال ۱۰۲۹ ق (و یا ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱) در گذشت. از آثارش می‌توان موارد زیر را یاد کرد: تخلیصی از شعرای متقدم، دیوان قصاید، ترکیبات، غزلیات، قطعات و رباعیات که از پنج هزار بیت در می‌گذرد. دیوان نقی که در کتابخانه موزه بریتانیا به شماره **OR.3505** است متجاوز از چها هزار بیت قصیده، غزل و رباعی دارد[۷۳].

۳- شیخ علی نقی کمره‌ای

به گمانی او در زمان شاه صفی می‌زیست و مورد تحسین بسیاری از معاصران خود قرار گرفته است. صاحب کتابهایی بدین شرح است: مناسک حاج، رساله‌ای در تحریم تنباکو، جواب منفی روم، اگر قبول کنیم که رساله تحریم تنباکو از اوست پس باید در عصر

---

[۷۲] – فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، جلد ۵، ص ۴۸۵.

[۷۳] – محمد حسن رجبی، رجال کمره، فصل‌نامه راه دانش، شماره ۴-۳ اراک ۱۳۷۴، ص ۲۴۹-۲۴۱.

ناصرالدین شاه زیسته باشد. یکی دیگر از تالیفاتش کتاب المقاصد العالیه فی الحکمه الیمانیه در علم کلام و حکمت حقه است. او دیوان شعر بزرگی نیز حاوی قصاید فاخره در مدایح و مراثی و قطعات لطیفه درلغز و شعر و رباعیات در معانی پراکنده دارد[۷۴].

۴- شیخ جعفر قاضی

او از معاصران علامه مجلسی بود و در شهر اصفهان می‌زیست. او به تکلیف شاه سلیمان در سال ۱۰۹۸ قاضی اصفهان شد. معاصران او را از نامداران کمره دانسته‌اند. او شاگردان زیادی تربیت کرد و تعلیقات و حواشی بسیاری نوشته است[۷۵].

---

[۷۴] - همانجا

[۷۵] - همانجا

فصل دوم

سنت‌های تاریخی

در روستاهای کمره سنت‌های تاریخی از دیرباز وجود داشته‌اند و اینها را می‌توان به دو دسته ۱) سنت‌های ملی - اعتقادی، ۲) سنت‌های محلی با ماهیت اقتصادی - اجتماعی گروهبندی نمود.

الف: سنت‌های ملی - اعتقادی

از مهمترین سنت‌های ملی که در اکثر جاهای ایران نیز رایج هستند می‌توان جشن نوروز، چهارشنبه سوری، فال گوش، سیزده بدر و آبریزان، شب چله را نام برد.

جشن نوروز

نوروز بزرگترین جشن ملی ایرانیان است که در نخستین روز از نخستین ماه سال شمسی (فروردین) آنگاه که روز و شب برابر است آغاز می‌شود. این جشن در اصل یکی از دو جشن بزرگ آریایی بود، اینان در دوران باستانی دو فصل گرما و سرما داشتند. (طبقه بندی سال به چهار فصل بعدها پیدا شد.) فصل گرما دو ماه و فصل سرماه ده ماه بود، بعدها این تقسیم بندی متحول گردید و به صورت امروزی درآمد.

در کمره نیز نزدیک تحویل سال نو، در خانه هر کسی سفره عید چیده می‌شود، روی این سفره یک جلد قرآن، ظرف پر از آب و دارای ماهی کوچک قرمز، یک قرص نان، نقل و نبات، شیرینی و شربت، آجیل و هفت سین می‌چینند. هفت سین شامل ماست، تخم مرغ رنگ کرده یا سفید، وسایل آرایش (شانه، آیینه، سرمه دان)، قرآن، شیرینی (کلوچه)، سبزه، سکه، سمنو، سنجد، سرکه، سماق، سیب، سیر، سپند، سیاهدانه، سبستان، سبزی است.

در آغاز سال نو، همه افراد خانواده باید هر کاری به دست دارند آن را ترک کنند و لباس نو بپوشند و دور سفره هفت سین بنشینند و قبلاً بوسیله بزرگ خاندان تذکر داده می‌شود که هنگام تحویل سال مواظب باشند که عصبانی و خشمناک نباشند و همه شاد و خرم و خندان باشند تا سال نو را به شادمانی و خوشحالی و خوشوقتی بگذرانند.

در قدیم موقع تحویل سال در روستاها با نواختن طبل اعلام می‌شد و یک نفر سواد دار در بین خانواده دعای تحویل سال نو را می‌خواند. همین که سال نو تحویل می‌شود همه به قرآن و آیینه و آب و ماهی و سبزی نگاه می‌کنند و سال نو را به هم تبریک می‌گویند و روبوسی می‌نمایند.

چهارشنبه سوری

یکی از سنت‌های باستانی ایرانیان برگزاری جشن چهارشنبه سوری است که شب چهارشنبه آخر سال (عصر سه شنبه آخر سال که فردایش چهارشنبه است) مردم اقدام به افروختن آتش می‌کنند و از روی آن می‌پرند و در حین جستن از روی آتش می‌خوانند:

زردی من از تو   سرخی تو از من

به معنای آنکه بیماری‌ها و ناخوشی‌ها را به دور می‌ریزیم و سلامتی و تندرستی ترا در خود می‌گیریم ویا می‌گفتند:

غم برو شادی بیا   محنت برو روزی بیا

رسمی که از قدیم در ایران متداول است تهیه و خوردن آجیل چهارشنبه سوری است. این آجیل شور و شیرین به مانند آجیل مشکل گشا است. یعنی علاوه بر مواد اصلی بو داده شور آجیل، برگه هلو، زردآلو، قیثی، کشمش سبز، مویز، باسلق، پسته و بادام و فندق بو نداده، نقل، شکر، پنیر و مغز گردو هم اضافه می‌کنند. خوردن این آجیل در شب چهارشنبه سوری به اعتقاد مرفم باعث شگون و خوش یُمنی است.

یکی دیگر از مراسم مربوط به چهارشنبه سوری فال گوش است. بدین معنی کسانی که حاجتی دارند، نیت می‌کنند و سر چهارراه و یا در معبری به فال گوش می‌ایستند و به حرف نخستین عابری که از کنارشان می‌گذرد توجه می‌کنند و هر کلام که از دهان او درآید در استجابت مراد خود به فال بد یا فال خوب می‌گیرند.

جشن سیزده بدر

ایرانیان معتقدند که روز سیزدهم فروردنی باید پا از خانه بیرون بگذارند و به باغ و صحرا بروند و روز را در کنار سبزه و گل و آب روان و در دامن طبیعت بگذرانند. در این روز زنان

و دختران با لباس‌های رنگارنگ و زیبا همراه سرپرست خانواده در کنار سبزه و آب در دامن کوه یا صحرا بساط سیزده را پهن می‌کنند و به تهیه جای و غذا می‌پردازند و آجیل و شیرینی می‌خورند. دختران دم بخت هم در این روز سبزه‌ها را گره می‌زنند و از خدا می‌خواهند تا سال دیگر به خانه شوهر بروند و بچه به بغل داشته باشند.

در خمین روز سیزده بدر مردها به کوه بُرجه می‌رفتند در آنجا سنگ‌های بزرگی بود که به آن سنگ ترکیده(**sengterkida**) می‌گفتند. در آنجا شیر و تخم مرغ و چای می‌برند، می‌خورند، بازی می‌کنند جوان‌ها و آنهایی که سرحال ترند به نوک بُرجه (کوه) می‌روند و اصولاً تا ظهر می‌مانند و ظهر بر می‌گردند و به خانه شان می‌روند.

قشنگی و جالبی این مراسم این است که: دراویش و گداها در مسیر مردم سفره پهن می‌کنند و شیرینی و نقل می‌گذارند و سبزی می‌گذارد و هرکس که از کنار آنها رد می‌شود مقداری پول به سفره یا کشکول آنها می‌گذارند. آنهایی که تا عصر باقی می‌مانند بیشتر قماربازها بودند که قاب بازی و تخم مرغ بازی و پول بازی می‌کنند. زنها بعدازظهرها می‌رفتند.

جشن آبریزان

جشن آبریزان یکی از جشن‌های کهن ایران باستان است. ابوریحان آن را مربوط به دوره ساسانی می‌داند. جشن آبریزان نود روز که از سال می‌گذشت، روز نود و یکم اول تیر ماه برگزار می‌شد، در این روز مردم شگون می‌دانستند به روی همدیگر آب بپاشند این جشن مصادف با جشن <<وارداوار>> ارمنی است و عمدتاً در روستاهای ارمنی نشین کمره برگزار می‌شد و حتی امروزه نیز که آنان به شهرها مهاجرت کرده‌اند این جشن را فراموش نکرده‌اند. این جشن در نزد ارمنیان ایران و ارمنستان دارای اهمیت خاصی است. البته این جشن تنها در روستاهای ارمنی نشین کمره رایج و مرسوم بود.

شب چله (شوچله **sho chella**)

شب اول زمستان مردم کمره نیز مانند تمام ایرانیان شب اول چله بزرگ را جشن می‌گیرند. مردم در هر کجا که باشند سعی می‌کنند به خانه خود بازگشته و شب چله نزد خانواده خود باشند و شب چله را بگویند و بخندند و خوش باشند. در شب چله هر کس به فراخور حالش سعی می‌کند حداقل هفت نوع خوردنی از میوه و خشکبار و ترشی‌ها در خانه داشته باشد و بر سفره بگذارد. مانند خربزه و هندوانه، انگور، سیب و به و یا کشمش و بادام و گردو و سنجد

و گندم <<بو داده>> (برشته شده که ارمنیان به آن آغانز **aghandz** می‌گویند) و سیر ترشی و پیاز ترشی و غیره.

چله بزرگه(chella bozorga)

چهل روز اول زمستان که دشوارترین و سردترین بخش زمستان است چله بزرگ با جشن شب چله شروع و با جشن کوسه **kusa** و یا ناقالدی **naghaldi** به پایان می‌رسد. این جشن در چهل و یکم زمستان برگزار می‌شود و بخاطر اینکه هوا کم کم رو به گرمی می‌رود و یا از سرما کاسته می‌شود جشن گرفته می‌شود.

ب: سنت‌های محلی با ماهیت اقتصادی - اجتماعی

وَرَه

در روستاهای کمره از دیرباز با توجه به ضرورت‌های اقتصادی برخی سنن پدید آمده و تا چندی پیش رایج بود. یکی از این سنت‌ها <<وَرَه>> (**vara**) و شیروَرَه (**shirvara**) می‌باشد که نوعی تعاونی سنتی و بسیار کهن است. جالب توجه این است که آقای دکتر فرهادی تاکنون بیش از یکصد نام دیگر برای <<واره>> (**vare**) یافته است[۷۶] و این حکایت از گستردگی این سنت در سرتاسر ایران دارد.

قابل ذکر است که این سنت در روستاهای مسلمان نشین کمره تنها در مورد شیر صدق می‌کرد در حالیکه ارمنیان ساکن در روستاهای کمره این سنت را درباره نان، گوشت و غیره نیز داشته‌اند که در جای خود از آن یاد خواهیم کرد.

شیرواره افزون بر قواعد و قوانین عملی و ضروری خود همانگونه که انتظار می‌رود با انبوعی از رفتارها و گفتارهای آیینی و جادویی نیز آمیخته است.

دکتر فرهادی چنین می‌نویسد:

<< دامپروری معیشتی و نیمه معیشتی که در کنار تولید عمده تر کشاورزی در این روستاها جریان دارد از طرفی و اقتصاد نیمه بسته روستا از طرف دیگر، وجود اینگونه تعاونیها را الزامی ساخته است، زیرا خانواده‌های روستایی اکثراً نمی‌توانند این مقدار ناچیز شیر را بی درنگ با پول و یا کالای دیگر در محل مبادله کنند و یا به تنهایی از آن برای تولید فرآورده‌های شیری و مایحتاج سالیانه خویش بهره ور می‌کنند. بنابراین برای اینکه دامداری

---

[۷۶] - مرتضی فرهادی، نامه کمره، جلد دوم، تهران ۱۳۶۹، ص ۸۴.

محدود آنها دارای کارایی اقتصادی گردد به شیروره اقدام می‌نمایند. بدیهی است در مناطقی که محصول شیری خانواده‌ها به اندازه‌ای باشد که به تنهایی قادر به تولید فرآورده‌های شیری باشند، چندان نیازی به وجود این تعاونی‌ها نخواهد بود. دسترسی هر روزه به بازار و مصارف شهری و روزانه شیر نیز این ضرورت را از میان می‌برد. زیرا ماهیت شیر ایجاب می‌کند که یا سریعاً مصرف شود و یا به فرآورده‌های دیگر تبدیل گردد. علاوه بر این ضرورت بارز اقتصادی که گفته شد، شیروره پاره‌ای از نیازهای مستور و غیر اقتصادی (روانی - اجتماعی) زنان روستایی را نیز برآورده می‌کند. زیرا که شیروه اولاً همانند یک لحظه به مجال مشروع برای تن آسودن و رهایی از کارهای سنگین روزانه هر زن روستایی است. ثانیاً چون زمان بردن شیر به خانه <<صاحب وره>> مشخص است زنان مجالی می‌یابند که در این فاصله اندوهان خود را با شرکاء در میان گذاشته عقده گشایی کنند. ثالثاً خانه صاحب وره مکانی است برای رد و بدل شدن اخبار محلی از قبیل مرگ و میر، ازدواج، زد و خوردهای خانوادگی شور و مصلحت‌ها و غیره[۷۷].>>

با تآیید تقریباً کلیه نظریات آقای دکتر فرهادی لازم می‌دانم این نکته مهم را یادآور گردم که فلسفه اقتصادی <<واره>> تنها به خاطر عدم دسترسی سریع به بازار مصرف نبود، گرچه این امر در مورد شیر صادق است لیکن وقتی که موضوع مربوط به واره ماده دیگری باشد که نیازی آنچنان فوری و فوتی به دسترسی به بازار مصرف نداشته باشد، آن زمان چه می‌توان گفت؟ این مورد را می‌توان درباره نان بیان کرد. همانگونه که پیشتر اشاره کردیم ارمنیان روستاهای ارمنی نشین کمره غیر از شیرواره، سنن نان واره، گوشت واره و غیره نیز داشته‌اند.

گرچه اینها یعنی نان و گوشت نیز فاسد شدنی هستند و نیاز به مصرف در زمان منطقی دارند اما این ضرورت فوری و عاجل نیست با این حال ارمنیان نان را نیز در این سنت تاریخی دخالت می‌دادند. به نظر ما باید سه علت مهم دیگر رانیز به علل برشمرده شده توسط دکتر فرهادی اضافه نمود:

۱- زنان ارمنی زمانی که اقدام به پخت نان می‌کردند در واقع دست به تولید انبوه می‌زدند و ویژگی تولی انبوه یکی سرعت عمل و در نتیجه بازدهی بالاتر تولید و در نتیجه کاهش اتلاف وقت در کل بود. دوم آنکه زحمت و دشواری کلی این کار در این روش کمتر از وقتی است که چند نفر به تنهایی نان خود را بپزند.

---

[۷۷] - همان‌جا، ص ۸۶-۸۵.

۲- مورد مهمی که زنان را به ترویج و رعایت این سنت ترغیب می‌کرد، روحیه تعاونی و کمک به دیگران بود که بنوبه خود این موهبت نصیب خود آنها نیز می‌شد.
۳- در روستاهای ارمنی نشین کمره این سنت گاهی ماهیت مبادله کالایی به جای مبادله پول داشت.

پیش از شروع شیرواره زنان آبادی به جستجوی هَموَرَه یا شریک شیر می‌پردازند. گاهی افرادی که دارای شیر کمتری هستند برای پذیرش به کسی که شیر بیشتری دارد مراجعه می‌کنند. همواره خوب آن است که: ۱) در محاسبه راستگو و درستکار باشد. ۲) مقدار شیر و تعداد احشام او با هموره‌هایش تقریباً یکسان باشد. ۳) وام خواهی هموره‌هایش را هنگامی که <<صاحب وره>> است در مورد فرآورده‌های شیر بپذیرد. ۴) خوش پی **pey** باشد یعنی کسی که کم و بیش دام شیرده داشته و شیر از شیرش بریده است. ۵) در بیشتر روستاها گاودارها با هم و گوسفنددارها با هم همواره می‌شوند. ۶) خانه هموره زیاد دور می‌باشد. ۷) هموره باید پاکیزه کار باشد. ۸) شور چشم نباشد. ۹) بدگو و سخن چین نباشد. ۱۰) در شرایط مساوی بهتر است هموره از بستگان باشد.

تعداد شرکاء، مقدار شیر رابطه عکس دارد. این تعداد از سه تا ده نفر می‌باشد. پس از گزینش اعضاء، شرکاء <<سروره>> را از میان خود انتخاب می‌کنند. او نخستین وام گیرنده شیر از شرکاء است.

معمولاً سروره کسی است که گاو و گوسفند بیشتری دارد.

شیروره معمولاً از شب چهاردهم فروردین شروع می‌شود. پس از تعیین <<هموره>>ها و <<سروره>> اولین <<وره>> سال که <<دَل وَرَه>> **(dalvara)** یا دله وره **(dalavara)** است شروع می‌گردد. رفتن <<واره>> به خانه هر کدام از <<هموارگان>> و از جمله <<سرواره>> را در برخی از آبادی‌های کمره مانند نازی و دیفکن و سیدآباد، اصطلاحاً <<به تخت نشستن>> گویند. صاحب واره در شب مذکور برای همواره‌هایش آش بلگ (آش رشته) می‌پزد و از آنان پذیرای به عمل می‌آورد.

در گذشته در روستاهای ارمنی نشین دهستان دالایی کمره این رسم برقرار بود و از زنان ارمنی در شب اول قات پُخ **kat-pokh** (ارمنی) یا شیرواره روی ظرف شیرشان کمی پر شِنگ[78] **sheng** و شبدر می‌گذاشتند.

---

[78] - **shenga** یا شنگ در روستاهای کمره مشهورترین گیاه خوراکی است.

سبزی نشانه خرمی و سلامتی و خوشبختی بود.

دو روش اندازه گیری مقدار شیر وجود داشت که دقیقترین آنها روش چوخَت **chukhat** (چوبخط) و یا چوقت **chughat** (چوب قد) بود. در هر واره ظروف تعیین شده‌ای وجود داشت مانند <<بادیه>>، <<آبگردان>> و نیز <<چوب خطی>> که از ابتدا تا انتهای وارده در مدت یک سال در واره‌های گاوی و چند ماه در واره‌های گوسفندی برای اندازه گیری شیر هموارگان مورد استفاده قرار می‌گرفت و معیار مشترک اندازه گیری شیر در واره بود.

برای محاسبه معمولاً هر همواره شیرش را اغلب در حضور هموارگان از بادیه در آبگردان می‌ریخت. اگر مقدار شیر از یک یا چند آبگردان پُر بود، همواره در ازای هر آبگردان یک خط به منزله یادداشت به دیوار می‌کشید. اگر مقدار شیر از یک آبگردان کمتر بود آن را با <<چوب خط>> اندازه گیری می‌کردند.

چوب خط بین ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر و بصورت مدرج بود و آن را در شیر فرو می‌کردند و مقدار آن را در آبگردان اندازه می‌گرفتند.

هر وره بسته به فصل و مقدار شیر و تعداد هموره‌ها بعد از اینکه چند شب در خانه یکی از شرکاء توقف می‌نمود و صاحب وره مقداری شیر از همواره‌هایش وام می‌گرفت، طبق رسوم خاصی به خانه یکی دیگر از شرکاء می‌رفت.

شیروره تا وقتی که شیری در بساط هموره‌ها بود ادامه می‌یافت تنها در این موارد شیروره موقتاً قطع می‌شد: ۱- شب عاشورا، ۲- شب ۲۸ ماه صفر، ۳- شب ۲۱ ماه رمضان، ۴- شبهای خمسه و تر **tarr**

در روستاهای کمره تا آنجا که میسر بود از اخراج هموره خودداری می‌شد و تا پایان <<وره>> با او مدارا می‌کردند[۷۹].

مشکه زنی در کمره، آیین‌ها و باورها

روغن گرانترین فرآورده شیری است و لذا کره گیری و جداسازی کره از ماست در زندگی دامداری سنتی ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. ارزش اقتصادی روغن از کار و رنج فراوانی که برای تولید آن ضروری است زاده می‌شود و اما از آنجا که روغن قابلیت

[۷۹] – منبع اصلی این بحث اطلاعاتی است که از اهالی روستاهای کمره بویژه خانواده نگارنده و نیز تدوین شده این مطالب در جلد دوم کتاب نامه کمره تألیف دکتر فرهادی اخذ شده است.

انرژی زایی و ارزش غذایی فراوانی دارد، در گذشته که کار بدنی و خشن فراوان ضروری بوده در ذایقه ایرانیان بسیار خوشگوارتر از آنچه که امروز ما احساس می‌کنیم از ارزش مصرفی بیشتری برخوردار بوده است. اهمیت تولید روغن در ترازهای مشکه زنی ایران نیز بازتاب یافته که در بخش مربوط آنان را ارایه خواهیم کرد.

از آنجا که زنان روستایی سالها مشاهده می‌کرده‌اند که هربار از مقدار معینی ماست، مقدار متغیری کره به دست می‌آید و نشناختن عوامل موثر و ناتوانی در کنترل آنها و عدم اطمینان به نتیجه کار از سویی و فقر روستاییان و اهمیت فوق العاده تولید کره از دیگر سو زنان را به آفرینش راه‌ها و پذیرش باورهایی برای بهبود بازده و حصول اطمینان به نتیجه کار، کشانده است.

باستانی بودن کار و همچنین زنانه بودن آن نیز در ایجاد و نگهداری و گسترش این آیین‌ها و باورها موثر بوده است. مشکه زنی در کمره کاری است گروهی و زنانه برای جداسازی کره از ماست. ابزار مشکه زنی <<مشکه **mashka**>> و سرپایه و یا ملار **melar** است. گاه بجای ملار از نردبانی که به دیوار تکیه داده می‌شود و یا از تیرهای سقف ایوان برای آویختن مشکه استفاده می‌کنند. برای ساختن مشکه پوست بز ماده را از لاشه آن جدا می‌کنند و تنها بخش کمی از آن نیاز به دوختن دارد. (به این کار خیک کن **khik-ken** گویند.) سپس پوست را در حدود سه روز در مخلوطی از آرد و جو و ماست قرار می‌دهند (آش هِشتن **ash heshtan**). سپس به پوست نمک زیاد می‌زنند و از دو طرف آن را دور دو قطعه چِوب پیچیده و برروی آن شیی سنگینی می‌گذارند (تنگ هشتن **teng-heshtan**). پوست را پس از سه روز از تنگ آزاد کرده مقداری پوستِ درخت بلوط را بو داده و می‌جوشانند و پس از آن پوست را برای خوشرنگی و دوام در آن قرار می‌دهند سپس مشکه را می‌دوزند.

صفاتی که برای مشکه لازم است عبارتن از: اعتقاد به اینکه مشکه باید حتماً از پوست بز یا گوساله ماده باشد وگرنه حیوان خواهد گفت: <<امسال با خودم، سال دیه با گندام

.emsal ba khodom, sal diya ba gondam

(امسال با پوستم، سال دیگر در پوست گندهایم. (گند به معنی خایه).

و بدین ترتیب برکت از شیر صاحب مشکه خواهد رفت. در مورد چوب‌هایی که در مشکه بکار میروند اعتقادات گوناگون وجود دارد که البته چوب درخت سنجد را بر چوب سایر درختان میوه ترجیح می‌دهند. این مساله در ترازهای مشکه زنی نیز راه یافته است.

پس از دوختن و کار گذاشتن مشکه برای پیشگیری از چشم بد و چشم شور (نظر کردن، چشم زدن) و برای برکت دادن به آن اشیایی را به دسته مشکه می‌آویزند. (قاپ گرگ، مازو، نمک ترکی، نعل، شاخ خرچنگ، سرِ مار و غیره).

اعتقاد به تقدس و برکت بخشیِ مار در فَرهنگ ایران بسیار کهن است. این باور در پاره‌ای از ترانه های مشکه زنی نیز منعَکس شده است. روزی که در آن مشکه نو را بکار می‌اندازند باید روزی گزیده و خوش یمن باشد.

اگر صاحب واره نخواهد شیرش را پنیر کند معمولاً در زمستان‌ها تا مدت ده الی دوازده روز و در تابستان بسته به گرمی هوا تا شش الی هفت روز شیر را ماست کرده در جایی خنک نگاه می‌دارد. تا روز ویژه‌ای که روز مشکه نامیده می‌شود به مشکه زنی پرداخته کره گیری نماید. روز مشکه زنی اهمیت خاصی دارد و زنان کمره برای شروع مشکه زنی مراسمی را اجرا می‌کنند که برخی از آنها یک بار در سال و برخی دیگر مانند چله برای هر دور مشکه زنی حداقل یک بار اجرا می‌گردد.

برای شروع مشکه زنی مشکه نمک سود شده را در آب می‌گذارند تا خیس خورده و نرم شود و برای مشکه زنی آماده گردد. مشکه زنی با خنداندن مشکه آغاز می‌شود. بدین ترتیب که وقتی که می‌خواهند با پیمانه ماست به داخل مشکه بریزند، لبها را کاملاً جمع نموده و با فشار، هوا را از میان لبها به داخل ریه می‌کشند.مانند وقتی که می‌خواهند کودکان را بخنداند و معتقدند که با این کار که اصطلاحاً موچّه **muchcha** یا موچک کشیدن **muchchak keshidan** گونه مشکه را نوازش کرده می‌خندانند. سپس ماست را با پیمانه داخل مشکه می‌ریزند. اگر مشکه معمولی باشد که اغلب چنین است دو نفر مشکه می‌زنند و یک نفر آب می‌آورد و یک نفر <<بار>> (کره) جمع می‌کند. دو نفر اول پس از خسته شدن از کار سنگین مشکه زدن جای خود را به دو نفر بعدی می‌دهند.

مشکه زنی کاری است بس مشکل و مزد آن برای مشکه زنان اندک که این امر در ترانه‌های کمره نیز انعکاسی یافته است.

در بیشتر روستاهای کمره کمی از نخستین کره اولین مشکه را در کنار لانه مورچگان می‌گذارند به این امید که به تعداد مورچگان صاحب گله و رمه اضافه شوند. در برخی از روستاها مقداری از کره اول را به طاق اتاق می‌زنند تا در خانه وفور نعمت و فراوانی باشد. گاهی نیز برای جلوگیری از چشم بد اسفند دود می‌کنند.

در برخی از روستاها اگر مشکه در هنگام مشکه زنی صدا نکند صدای مشکه تغییر کرده و آهسته شود می‌گویند مشکه کَر شده و کره‌اش زیاد شده است و این را به فال نیک می‌گیرند.

اگر در حین مشکه زنی کره مشکه سیاه رنگ شود و یا مقدار کره از حد معمول و بدون هیچ دلیل مشخصی از نظر مشکه زنها کم شود، می‌گویند به مشکه چله افتاده است و اقدام به چله بری می‌کنند. در اغلب روستاهای کمره، امانت دادن مشکه را بد شگون می‌دانند و معتقدند مشکه مث عاروسه **mashka mese arusa** (مشکه مانند عروس است) و نباید از خانه بیرون برود.

در هنگام مشکه زنی اشعار مختص مشکه زنی توسط زنان مشکه زن خوانده می‌شود.

خود یاری

امروزه واژه خودیاری در نوشته‌های مربوط به مسایل تعاونی‌ها و برنامه ریزی و عمران روستایی با مفاهیمی مانند همیاری، کمک متقابل و همکاری و تعاون به غلط مترادف و هم معنا محسوب می‌شود.

ما واژه خودیاری را برای نامگذاری نوعی یاریگری به کار می‌بریم. در خودیاری یاری دهنده و یاری گیرنده قابل تشخیص نیستند، چرا که در واقع این دو در این گونه یاوری یکی هستند. در خود یاری نیروی افراد یک کاسه و سازمان یافته می‌شود. جریان و حرکت کنش یاری در خودیاری برخلاف سایر یاوری‌های تعریف شده به صورت خط مستقیم نیست و منحنی بسته‌ای است که به شخص بر می‌گردد.

گونه‌های خودیاری عبارتند از ۱)خودیاری مشاع: که در آن گروه خودیار در مالکیتی و فقی کمیاب به صورت مشاع و تفکیک ناشده سهیم هستند. ۲) خودیاری مفروز که در آن هر فرد برای خود و با ابزارهای شخصی خود کار می‌کند اما کار را در گروه و فضای گروهی انجام می‌دهد.

محور شراکتی در خودیاری مفروز منافع مشترکی است که افراد از وجود و نفس گروه برایشان حادث می‌شود. معجره گروه در اینجا بیش از هر چیز تجهیز روانی گروه برای دگرگونی یک کار بسیار یکنواخت و کسل کننده با امری خوشایند و کاری آسان و لذت بخش است. کارکرد گروه خودیاری مفروز تامین گروه در برابر برخی خطرهای احتمالی بوده است.

مثال سنتی این گونه یاریگری در روستاهای کمره بصورت چیدن گیاهان کوهی همچون چوک و ریواس و کرفس کوهی و جو غاسم (گیاهی است کوهی از تیره زنبق که ساقه زیرزمینی آن خوراکی بوده تقریباً در عمق بیست سانتیمتری زمین قرار دارد. برگهایش بلند و باریک است و بر سطح زیرین برگهایش خطوط عرضی ظریف و سفید رنگی به چشم

می‌خورد) بوسیله گروه‌هایی از مردان، جوانان، نوجوانان و چیدن گیاهان خوراکی دشتی همچون شنگه (شنگ)، پاقزقان (قازیاقی) و غیره توسط گروه‌های زنان و دختران است[80].

خود همیاری

نوع دیگری از یاریگری عبارت از خود همیاری است که در آن گروه برای افزایش بازدهی برعکس به آزاد کردن نیروی اضافی خود دست زده و این در هنگامی است که گروه خودیار به نیروی کمتری از نیروی کل گروه نیازمند است و یک یا چند تن به نوبت و به نمایندگی از جانب گروه عمل می‌کنند. این نوع یاریگری ترکیبی از خودیاری مشاع و همیاری اعضاء نسبت به یکدیگر است و مشخصات خودیاری مشاع و همیاری را در خود گرد آورده است.

نمونه بسیار فراوان این نوع یارگیری، چراندن به نوبت گله توسط دامداران خرده پا است، به نسبت تعداد گوسفندانی که در گله دارند. به این کار در روستاهای کمره <<گیِ گلَه>> می‌گویند[81].

جویروبی آب در چشمه

بالا بودن سطح آب در دهانه چشمه‌ها، سبب شد تا در روستاهایی که از آب چشمه‌ها برای کشاورزی استفاده می‌کنند کار آسانتری در لایروبی داشته باشند. با این همه همین کار نیز جز با خودیاری ممکن نمی‌شده است.

برای مثال، روستای نازی و یوجان از دهستان حمزه لو، از آب سرچشمه نازی برای کشاورزی استفاده می‌کنند. این سرچشمه با دو دهنه متفاوت، آب کشاورزی این دو روستا را تامین می‌کند. آب دهنه چشمه یوجان پس از طی حدود ۶ کیلومتر به کشتهای یوجان می‌رسد. در گذشته روستای نازی دارای ۹ آسیاب آبی بوده که بیشتر آنها با آب یوجان می‌گردیده است. لایروبی جویهای بالاتر از این آسیاب‌ها به عهده صاحبان آسیاب‌ها بوده و جوی پایین دست آخرین آسیاب و اسِل (استخر کشاورزی) که در سرچشمه قرار داشته به عهده خود کشاورزان بود که هر سالَ دو بار در بهار و پاییز آنها را لایروبی می‌کرده‌اند. اکنون با خراب شدن آسیاب‌ها، از سرچشمه تا سرزمینهای یوجان را خود کشاورزان لایروبی می‌کنند. برای هر بار لایروبی روزی ۳۲ نفر دو عرض ۸ تا ۱۰ روز به کار می‌پردازند[82].

---

[80] – مرتضی فرهادی، فرهنگ یاریگیری در ایران، جلد ۱، تهران ۱۳۷۳، ص۶۷-۶۲.
[81] – همانجا، ص ۷۲.
[82] – همانجا، ص ۸۶.

خود یاری در لایروبی کوره قنات

تا پیش از اصلاحات ارضی لایروبی مجاری سرپوشیده قنات معمولاً از وظایف مالکان و لایروبی نهرهای زمینی و روباز به عهده کشاورزان بوده است.

پیش از اصلاحات ارضی در روستاهای کمره لایروبی کوره قناتها با مالک و یا خرده مالکان بود. پس از اصلاحات ارضی (در سال ۱۳۴۲) و با خرده مالک شده کشاورزان، کار لایروبی مجاری سرپوشیده قنات نیز به عهده آنان واگذار شد[۸۳].

لایروبی قنات در رباط اسلک

هر ساله برای لایروبی بخش سرپوشیده قنات به کار ۲۰ تا ۳۰ روز یک مقنی احتیاج است. لایروبی قنات در بهار و پس از لایروبی جوی شروع می‌شود. وقتی که کار جوی روبی به پایان رسید آخرین قسمت کار که به دهنه و مظهر قنات منتهی می‌شود، زیر نظرمقنی گل برداری می‌شود و در اصطلاح محل به این کار <<پین ور داشتن>> می‌گویند. بدین ترتیب از جایی که کار <<عمله جوق>> (جویروب‌ها) پایان می‌یابد، کار مقنی شروع می‌شود[۸۴].

لایروبی قنات تنگران خمین

آب قنات تنگران بین دو آبادی تنگران، محمدآباد به نسبت حقابه تقسیم می‌شود. کشاورزان دو روستای یاد شده، هر ساله یک مقنی کار آزموده انتخاب می‌کنند و هر روزه بین دو تا پنج نفر از اهالی به نسبت حقابه و زیر نظر مقنی به کار می‌پردازند. مخارج کَوَل گذری را در جاهای شولاتی قنات نیز کشاورزان دو آبادی تامین می‌کنند[۸۵].

قربانی گاو در روستای چنای خمین

در روستای خبار نیز برای زایش آب و پیشگیری از تلفات جانی و مرگ و میر به وسیله آب (خون کردن آب) هر ساله کشاورزان گاو نری را با خودیاری خریداری می‌کنند. زنگ بزرگی به گردن آن می‌آویزند و دور آبادی می‌گردانند. سپس آن را در بالای چشمه

---

[۸۳] – همانجا، ص ۸۸.
[۸۴] – همانجا، ص ۸۹.
[۸۵] – همانجا ۹۱

قربانی و گوشت آن را بین خانواده‌های ده تقسیم می‌کنند. آنان معتقدند اگر برای آب قربانی نکنند، آب خون می‌کند، یعنی قربانی خود را از آدمیزاد می‌گیرد و کسی را می‌کشد[۸۶].

اعتقاد به آب نر و آب ماده

اعتقاد به جاندار بودن و نر و ماده بودن موجودات بی جان پنداری دیرینه و جهانی است. این نوع اعتقادات در ایران نیز وجود دارد.

در روستاهای کمره مانند روستای امامزاده لورجان روستاییان معتقدند که آب اگر نرم و هموار و بی سروصدا حرکت کند، ماده، و اگر خروشان و تند حرکت کند، نر است[۸۷].

خود یاری در همسر گزینی برای آب قنات

بر پایه بقایای تغییر شکل یافته قربانی انسانی برای آب و خدایان مربوط به آن و یا بر پایه‌های دیگری که بر ما به درستی شناخته نیست آیین‌های عروسی قنات در بخشی از مناطق کم باران ایران شکل گرفته است.

رسم چنین است که برای ازدیاد آب قنات و حفظ آن از مخاطرات، یک پیرزن را برای قنات به عنوان همسری عقد می‌کنند. پیرزن باید هفته‌ای یک بار در آن قنات آبتنی کند. این رسم از عهد ناهید پرستی باقی مانده است و در برخی روستاها و شهرستان‌های ایران از جمله در خمین و کمره مرسوم است[۸۸].

همسر گزینی برای آب چشمه‌ها (عروسی چشمه)

عروسی آب در گذشته منحصر به عروسی قنات نبوده و علاوه بر آب چشمه‌ها، شامل آب رودخانه‌ها نیز می‌شده است. همسر گزینی برای آب چشمه‌ها در روستاهای کمره مشاهده شده است[۸۹].

بردن آب چشمه روستای چنار برروی آب روستای چوگان

چنار و چوگان دو روستای همسایه از دهستان حمزه لو هستند. مردم معتقدند که آب چشمه چنار نر است و آب چوگان ماده. طبق یک سنت قدیمی، هر سال در اوایل بهار، پیش

---

[۸۶] – همانجا، ص ۱۷۱.
[۸۷] – همانجا، ص ۱۷۵.
[۸۸] – همانجا، ص‌ص ۱۷۷-۱۷۶.
[۸۹] – همانجا، ص ۱۸۰.

از آنکه از آب چشمه چنار برای آبیاری استفاده شود، کشاورزان چوگانی آب چشمه چنار ار به روستای خودشان می‌برند و آن را بوی آب زراعی خود می‌اندازند و معتقدند که بدین طریق آب زیاد خواهد شد[۹۰].

بُرابُری رقابتی که به یاریگری می‌گراید

در نواحی مختلف ایران از جمله در روستاهای کمره این باور وجود دارد که نفر آخر شدن در درو گندم - البته ار محدوده یک روستا و در کشت آبی - شوم و بدشگون است و سبب مرگ همسر کشاورز و یا گاو او خواهد شد. بنابراین سعی می‌کنند نفر آخر نشوند (بُر به معنی گندم درو نشده) به نفر آخر در این مسابقه در روستاهای کمره <<بربش شکسته>> گویند.

برای نمونه در سال ۱۳۱۸، برای <<برابری>> در روستای امامزاده ورچه، تنها از روستای <<نازی>> بیش از بیست نفر به کمک یکی از کشاورزان <<ورچه>> رفته بودند[۹۱].

همیاری در خرمنکوبی

اغلب در خرمنکوبی به نیروی کمکی یا چند تن نیاز پیدا می‌شود. در روستاهای خمین و کمره در یکی دو دهه اخیر از ماشینهای خرمنکوبی ثابت ساده‌ای استفاده می‌شود که با موتور کار می‌کند و چون کرایه تراکتور و خرمنکوب نسبتاً گران است در عین حال برای خوراک دادن به آن، به کار گران زیادتری نیاز است. کشاورزان این ناحیه در گزهای ۷ تا ۱۰ نفری به کمک هم می‌آیند. مرحوم کریم محمودی شاعر محلی در شعری به گویش محلی سروده است و به این نوع همیاری اشاره کرده است:

بعد از دروا، برای خرمن کوفتن،
یی (یک) آدمی لازم داشتم/ یی وَرزُ (ورزا، گاو نر)
گُفتُم مکُنُم گو به گو (گاو به گاو)، آدم به آدم
یا همراِه دایی نرص الله (نصرالله) یا عام خرسو (عمو خسرو)[۹۲].

---

[۹۰] - همانجا، ص ۱۸۰.
[۹۱] - همانجا، ص ۲۱۱-۲۱۰.
[۹۲] - کریم محمودی، دیوان محمودی، تهران، ۱۳۴۹ ص۲۳۲، به نقل از فرهادی ص۲۲۹.

همیاری در تریاک زنی و تریاک گیری

اگر به محض رسیدن (به تیغ آمدن) گرزهای تریاک آن را تیغ نزنند، حتی یک روز دیر شود، محصول کاهش چشمگیری پیدا می‌کند، بنابراین در گذشته در این منطقه مانند برخی نواحی دیگر تیغ زدن و تریاک گیری جز با همیاری نمی‌توانست به انجام برسد[۹۳].

همیاری در بیل زدن هر ساله باغ

اگر صاحب باغی به اندازه توان مالی خود از کمکهایش پذیرایی نکند، به شوخی در روستاهای کمره چنین می‌خواند:

باغی که نداره شیره — بیل بش فرو نمیره[۹۴]

صنعت قالیبافی در کمره

قالی‌های کمره جزو حوزه قالی بافی اراک هستند[۹۵]. شهر اراک یکی از چهار مرکز مهم قالیبافی ایران به شمار می‌رود و می‌توان آن را مرکز قالی‌های ارزان نامید[۹۶]. <<روستای لیلیان برجسته ترین روستای این ناحیه به شمار می‌رود، بازرگانان و دوستداران قالی در آمریکا با این نام آشنایی زیاد دارند... لیلیان در بین هفت روستای ارمنی نشین (با ۲۵۰۰ نفر جمعیت) که نزدیک به یکدیگر در دره حاصلخیزی واقع در چند مایلی شمال غربی شهر خمین قرار گرفته، بزرگتر است، مردم کلیه این هفت روستا به قالیبافی اشتغال دارند، اغلب آنها قالیچه و قالی‌هایی به قطع ۹×۱۲ می‌بافند که از لحاظ طرح و رنگ بسیار به هم شبیه هستند. قالیچه‌ها معمولاً به قالیچه‌های لیلیان معروفند[۹۷].>>

مردم این منطقه قالی‌های خود را یک پوده و بسیار فشرده می‌بافند و در پرداخت آنها مهارت بسیار دارند و این کار را طوری انجام می‌هند که قالی سطحی مخملی و نرم پیدا می‌کند. معمولاً برای این کار از پشم گوسفندان خود استفاده می‌کنند. مراحل ریسندگی و رنگرزی را نیز خود انجام می‌دهند. برای متن قالی‌ها از قرمز روغنی استفاده می‌کنند.

---

[۹۳] – همانجا، ص ۲۳۴.

[۹۴] – همانجا.

[۹۵] – سسیل ادواردز، "قالی ایران"، ترجمه مهین دخت صبا، بی تاریخ، ص ۱۵۶.

[۹۶] – همانجا، ص ۱۵۳.

[۹۷] – همانجا، ص ۱۶۳.

در کمره یک روستای دیگر وجود دارد که مخصوصاً باید به آن اشاره کرد و آن دهکده ریحان است. اگر طرح قالی‌های سایر روستاها یکنواخت و معروف به <<طرح آمریکایی>> است، باید گفت که در قالی‌های ریحان از آن طرح پیروی نشده و چند نسل است که مردم روستای ریحان طرح خاص خود را برروی یک متن سرخ رنگ با حواشی سفید پدید می‌آورند و از بافتن طرح‌های دیگر اجتناب می‌کنند.

مراسم بارانخواهی در کمره

مردم کمره نیز مانند مردم سایر مناطق ایران برای طلب باران در مواقع خشکسالی مراسمی دارند.

در این مراسم مردم ضمن خواندن اوراد و ترانه‌هایی از خداوند درخواست می‌کنند هر چه زودتر زمینهای خشک آنان را با رحمت طبیعی باران سیراب کند و بدینوسیله از خشکسالی و قحطی احتمالی جلوگیری گردد.

اگر مدتی از زمان باریدن باران‌های مهم می‌گذشت و باران نمی‌آمد اهالی و بویژه کشاورزان دست به اجرای آیین‌های زیر می‌زدند:

۱- برای طلب باران به مصلی می‌رفتند و نماز باران می‌خواندند.

۲- زنان دسته جمعی آش بَلگ ashe balg (آش رشته) نذری می‌پختند.

فصل سوم

فرهنگ مردم

اهالی به عنوان بخشی از ایرانیان دارای ذوق شعری و ادبی و آفرینش هنری سرشاری هستند. نگارنده سطور با افراد زیادی از آنان آشنا شده است که توانایی عجیبی در حفظ ا شعار بزرگان شعر و ادب ایران از جمله سعدی داشته‌اند و خود نیز همواره در برابر مسایل مختلف حاضر جواب هستند و به گونه شعری کلام و قافیه دار پاسخ می‌داده‌اند. برای نمونه در یکی از نانوایی‌های خمین پیرمردی را دیدیم که چون تحمل ایستادن در صف طویل نان را نداشت چنان به بیان شعری خود را در صدر صف قرار داد که نه تنها مردم منتظر به او اعتراض نکردند که از طرز بیان شعرگونه او شادمان نیز گشتند و او نیز نانش را در دستاری نهاد و نانوایی را ترک گفت. و یا کشاورزی را در لیلان دیدیم که صدها بیت شعر استاد سخن سعدی شیراز را به گونه‌ای سلیس از حفظ بیان می‌کرد. این ویژگی شعر دوستی اهالی کمره در مورد ساکنان پیشین ارمنی نیز کاملاً صادق است از جمله پدر و عموها و پسر عموهای نگارنده ذوق شوی و طنز آمیز بسیار جالبی داشته‌اند. در این بخش برخی از نمونه‌های ادبیات شفاهی، اصطلاحات و ضرب المثل‌ها و ترانه‌های کمره ارایه می‌گردد.

نمونه‌هایی از ضرب المثل‌های کمره

۱- شیر پنجایی، تعریف صد و پنجایی **shire penjai, taerife sado penjai**

یعنی در قبال پنج سیر شیر به اندازه بیست و پنج سیر تعریف و حرف گفته می‌شود که مبالغه آمیز و خسته کننده است.

<< دَنار شیر و صدو پنجایی تعریف>> **danar shiro sadopenjai taerif** یعنی دو سیر و نیم شیر در برابر ۲۵ سیر تعریف.

این مثل‌ها زمانی بکار می‌رفتند که گفتگوی شرکاء آنقدر به درازا می‌کشید که ممکن بود به ناراحتی <<صاحب وره>> منجر شود. در این موقع یکی از <<هموارگان>> که متوجه به درازا کشیدن سخن و احیاناً بیتابی در صاحب وره شده بود این ضرب المثل‌ها را گوشزد می‌کرد.

۲- چُکه پا با چکه با، غُلُمهَ با غُلُمهَ chokkapa-ba-chokkapa, gholomma-ba-gholomma یعنی <<کبوتر با کبوتر، باز با باز>> یا آنانکه تعداد دامهایشان کم است با هم و آنانکه تعداد دامهایشان زیاد است با هم.

۳- باران اَرقَب اگه شاخ بزیه ترکنه   آلمییه پر از زر کنه
baran-e arghab aga shakh-e boziyye tar kona, alamiye por ez zar kona
باران عقرب اگر شاخ بزی را تر کند   جهان را پر از زر کند

(یعنی بارانی که زمین را به عمق دو شاخ بز تر کند)

۴- اگه باران بییه توی کرتوم مزنه
aga baran biyeyya tuye kartum mezena
گه باران نییه توی تاپوم مزنه
aga baran niyeyya tuye tappum mezena
اگر باران ببارد کشتزارم را آبادان می کند
اگر باران نبارد انبارم را آبادان می کند

۵- جدت یار می‌کند، باران ارقب نزند
jaddet yari kona, baran-e arghab nazena
(جد تو یاری کند، باران عقرب نبارد)

۶- <<اگه آفتو بَخِندَه باران می‌آیَه
aga afto bakhenda baran miaya
اگر آفتاب بخندد باران می‌آید

۷- باد باران میارَه، مرد میمان میارَه (meyman)

۸ - آرون و قارون
خدا بدا یه بارون
یکی اول تخم کارون
یکی آخر تخم کارون
یکی شصت بهارون

چند نفرین

۱- لعنت به کسی که ناف تو را چال انداخت
۲- الهی داغت به دلم
۳- الهی تیر از غیب بخوری
۴- الهی مشکه مشکه شی elahi meshka meshka shi (یعنی ذره ذره شوی)
۵- انشاالله آل ببردت
۶- الهی سرزبونت مو در بیاره
۷- الهی باد سرخ بگیری
۸- الهی اوناق مانی بگیری

برخی اصطلاحات و واژگان کمره

- وَشَن، وشند vashan, vashand = باران (پهلوی vashtan - باریدن)
- دُم اَسوی (دُم اسبی) domm-e asvi - باران نسبتاً شدید. بارانی که حرکتی چون حرکت دم اسب دارد.
- سُوارَه وَشَن suvara vashan - باران شدید
- شَقَ و شَند - saghgha باران بسیار شدید
- رگ، دالاز rag, dalaz، رگبار یا تگرگ شدید
- شمبه گیر، شمه گیر (shamba gir) باران یا برفی که از شنبه شروع می‌شود.
- توتو وشند - toto حالتی برای باران که در آن دانه‌های باران با فاصله زیادی از یکدیگر باریده دانه‌ها درشت و پر آب است.
- تیف تیف tif-tif، همانند توتو وشند، شروع برف و باران
- آروسی گرگا - بارش باران و همراه با تابش آفتاب
- شَمَه - شَمبَه - شنبه
- جُمَه - جمعه
- وا - باز
- گُولوزَه guluza - پنبه

- -غوزه - میوه پنبه
- پنوَه تُخ - غُوزَه ghozza دانه پنبه
- لوکه luka پنبه جدا شده از پنبه دان
- سوله sula تخمدان خالی شده از پنبه
- چوق گولوزه - chogh-guluza ساقه خشک شده پنبه
- اَرقَب - عقرب
- وَخ - وقت
- پَنوَه - panva - پنبه
- سول sul - ناودان چوبی
- سول گاز sulgaz آن اندازه باران که آب از ناودان‌ها جاری سازد
- تاق - طاق - طاقه - برابر دوازده ساعت آب
- اُو - o - آب
- اُوسالی - آبسالی، سال زراعتی پر برف و باران
- خشکه سالی - متضاد آبسالی
- آفتو afto - آفتاب
- شُونم - shonam - شبنم
- کاسَه پُشت - لاک پشت
- تل بالا کردن - به پشت غلتانیدن
- اَسپز espez - شپش
- چَنگول chnegul - نیشگون
- غرو، غرول qero, qerol - برفکی که از تبدیل شبنم برروی گیاهان و درختان و غیره در بامدادان سرد زمستان بوجود می‌آید.
- برف خورَک barf zorak - برفی با دانه‌های ریز، سبک و گرد.
- کُلَک kolak - برفی با دانه‌های ریز و سبک که با سوزه (سرمای بسیار شدید) همراه است.
- بوران buran - برفی با باد ملایم و سرمای شدید.
- برفالیه، برف تَلَه barf-a liya, barf tala - برفی که با باران همراه است، برف آبدار.
- پَرکه، پرکَه parka برف تنک و آهسته.
- لایه لایه laya, laya - برفی با دانه‌های درشت و پره انبوه.

- گله گله golla golla یا gulla gulla - برفی با دانه‌های درشت و با فاصله.
- برف خاج شوران - برفی که در ۲۸ روز از زمستان ؟؟؟ آید.
ناماین برف از مراسم فاج شویان که بوسیله ارامنه کمره اجرا می‌شده گرفته شده است. آمدن این برف را آمد و شکون رولت می‌دانستند.
- قوس بَگیر - برفی که در ماه آذر آید.
- برف غلاغ - نخستین برف سال را گویند.
- تولاسَه - برف بسیار کم.
- هَلُوَه halova - برف بسیار کم.
- آل چَلپُو ala chalpo - برف بسیار کم.
- یه زیر پایی - یه کف پا - برفی بیشتر از تولاسه.
- رم پا - برفی بیشتر از کف پا.
- رَم پارو - برفی بیشتر ا. دم پا.
- یَه پارو - برف متوسط.
- نیم زر - برف سنگین.
- یَه زر - برف بسیار سنگین.
- دشتووان dastuvann - دشت بان.
- آسُمان گِپ کردَن asoman kep kerdan - ابری شدن و گرفته شدن هوا در زمانی نسبتاً کوتاه.
- اور ولا ovr-o la - آسمان نیمه ابری که در بعضی از جاهای آسمان ابرها پرزور، ضخیم و سایه دار و در حرکتند و جاهایی از آن صاف است.
- سفیدَه اور sefida avr - ابر سفید.
- شِله shela - هوای ابری بسیار گرم تابستان.
- سِر خاو زِدن sorkhav zedan - سرخ و رنگین شدن ابرها و آسمان در بامداد و پسین.
- ساقَه saqa - آسمان صاف و بی ابر.
- شُو so - شب
- کِرمَه kerrema - مه، مه غلیظ
- پِیس pis - ناپاک
- گُرَباد gorra-bad - گردباد
- تِشک، تیشک teshk, tishk - سرمای شدید، شدت سرما.

- پرتام، پرتُوم **pertam, pertom** - هوای بسیار گرم و مرطوب.
- پِشک **pesk** - تشک - سرمای شدید.
- قُر قشم **ghorghosom** - یخبندان بسیار سخت.
- خَف **khaffa** - هوای بسیار گرم و بی حرکت.
- قُنش **ghonesh** - سرد شدن یکباره هوا در بهار و پاییز و زمستان.
- سِیزه - سیزده
- هژدَه - هجده
- شَس - شست
- تندیر **tandir** - تنوره
- تقلی **tegheli** - بره ماده دو ساله
- مَیَش - گوسفند ماده سه ساله
- سَردَر کردن - سردرآوردن
- هَموَرَه **hamvara** - همباز در شیرواره.
- رو **ru** - خواهش
- گال گالی **galgali** - سخن چین
- آب به ته دیگ زدن، آب به ته چیزی زدن - پایان کار و تمام شدن مال و دارایی است.
- چان (چون) = ابزار سنتی خرمنکوبی
- کلیته - قلمه مو، ترکه
- آدم به آدم - گو به گو (گاو به گاو) - همیاری و تعاون سنتی توام با جنبه مبادله

آتیشَک **atishak** - نوعی نفرین است و به معنی کوفت و سفلیس و شانکر نیز می‌باشد.

خاک عالم بَشَه به سَرش ایشاالله
آتیشک بگیره جیگرش ایشاالله

آروم **arum** - همان آرام است.
آشخال **askhal** - همان آشغال است.
اسپار کردن - اَسپارون، زیر و رو کردن (زمین).
اَفتُوَه **aftovah** - همان آفتابه است.
اَلَق و بَلَق **alagh-o-balagh** - ابلق، دو رنگ.
اُو **ou** - آب.

أُسا ossa - استاد.
أُوسار osar - افسار
أُوسر osar - آن سر، آن طرف
بافَه bafa- دسته علف یا محصول درو شده
بتاختی betakhti- فوری، با عجله
بَراَفتُو barafto- مکان و زمین رو به آفتاب و ضد آن نسار است.
بُوا boa- بابا، پدر
پاپی شدن papey sodan- اعتنا کردن، کاری را دنبار کردن، در امری اصرار ورزیدن
پستو pastu- اطاق عقب
پوت put- همان پیط حلب می‌باشد که اصل آن روسی است
پیله کردن pila- لج بازی کردن، سماجت به خرج دادن
تا ta - لنگه
تاس tas - قدح
تَرکه taraka - شاخه نازک که تازه از درخت بریده شود
تَشَر tashar- صدا یا حرفی که از روی عصبانیت باشد
تَقَرَه taghar - کاسه، ظفی گلین بزرگ برای ماست
تَندور tandur - تنور
تُولَک tulak - نهای کوچک
تیار tayar, tiar - درست، صحیح، بسامان
جَخت jakht - بزور، تاحدی
جُل jol - پلاس، پارچه کهنه که بر پشت اسب و خر بگذارند
جَلَب jalab - زن قحبه و نابکار
جُوال javal - گوال
جوشونده jushunda - جوشانده
جَّونَه jovuna - جوان کوچک
جُونَه مرگ jo(v)una-marg - به جوان مرگ گویند
جیک و بوک jik-o-bok - در اصطلاح قاپ بازان به معنی دو طرف مقابل از قاپ است و جزئیات چیزی هم معنی می‌دهد.
چابوک cabuk - چابک
چاروادار carvadar - چهارپادار، کسی که با الاغ بارکشی می کند

چاواشَه cavasa – چواشه، وارونه
چَپُو chapov – غارت، تاراخ کردن
چراغ موشیcheragh-mushi – چراغ نقتی
چَش cosh – نهیب بر الاغ
چُمچارَه chamchara– نوعی نفرین، درد بی درمان
حَب یا حپ hab – دان، دانه، حبه
خرخَره kherkhare – گلو، نای
خَلوار khalvar – خروار، ۳۰۰ کیلوگرم
داسخاله daskhale – داسگاله، داس
دلک دادن delek dadan – همان هُل دادن است
دَلَمَه dalama – هر مایع سفت و لخته شده، شیری که پنیر مایه به آن زنند
دولابچه dulabche – دولاب کوچک
دُنبَل donbal – عربی شده دمل
دند dend – استخوان پهلو، دنده
دُوز duz – دزد
دیَه diah – دیگر
راس ras – راست
رُولَه rula – پسر کم سال، بچه
زَل zal – جرئت، زهره
زمسون zemessun – زمستان
زَمُونَه zamuna – زمان، وقت، هنگام
زُنبَسَه zonbassa – ربان بسته، در مقام ترحم به کسی که برایش ناراحتی پیش آمده است
زور zor – زبر
سار sar – پرنده‌ای است
سارِبُون sarebun – ساربان
سُک sok – چوب نوک تیز برای راندن چهارپایان
شُرت شدن sort shodan – گم شدن، دست پاچه شدن و حواس پرتی شدید را گویند
شُلال sholal – بخیه درشت بر پارچه
شنُو sheno – شنا
شوشه shusha – شیشه

سیلون کشیدن **silon-kesidan** – سور دادن

صَب **sab** – صبح

طناف **tanaf** – طناب

قدیفه **ghadifa** – حوله بزرگ حمام

قشو کردن **gheso** – تیمار کردن اسب و گاو، قشو – شانه فلزی

قَوَسینی **ghavasini** – قهوه سینی

کتیره **katira** – کتیرا

کز **kezz** – کر – بی حس

کل حسین **kal-hoseyn** – کربلایی حسین

کلون **kolun** – در قدیم به جای قفل در منزل به کار می‌رفت

کَهریز **kahriz** – جوی آب زیرزمین

گُو **go** – گاو

گودوش **govdush** – گاو دوش، ظرفی که شیر گاو را در آن می‌دوشند.

گوش کو **gush-ku** – گوشت کوب

گوَن **gavan** – بوته خودرویی که با تیغ زدن به ته آن صمغ معروف به نام کتیرا را گیرند

مَدازما **madezma** – مبدل مردآزمای که غول افسانه‌ای بوده و مردان را می‌دزدیده و اگر هنگام برخورد شخصی دست را به بند ؟؟؟؟ خود می‌گرفته و بسم الله می‌گفته و نام پدرانش را بر زبان می‌گورده متواری می‌شده است.

معجیمه **majima** – مجمعه، سینی بزرگ

ملحم **malham** – مرهم، پماد

نُودون **novdun** – ناودان

نیس **nis** – نیست

یَخنی **yakhni** – گوشتی که برای زمستان ذخیره کنند، به معنی آبگوشت هم هست.

اوراد

در مشکه زنی مخصوصاً پس از اینکه کمی چشمش به کره و مشکه بیفتند که معتقد باشند <<شور چشم>> است حتماً اسفند دود می‌کنند و اوراد زیر را می‌خوانند:

اسفند و اسفن دانه **esfand-o esfandana**

اسفن صد و سی دانه **esfan sad-o si dana**

قوم و خویش و بیگانه **ghom o khis o bigana**
هر که نظر بَندازه (هر که چشم زخم بزند) **har ka nazar bandaza**
چشمش درا از خانه (چشمش از چشمخانه در آید) **chesmes dera cheshmkhana**
همسایه دَس راست **hamsayeye das-e ras**
همسایه دَس چپ **hamsayeye das-e chap**
شَمه زا، یشَمه زا، دو شَمه زا، ...آدینه زا **shammaza, yeshammaza, doshammaza,... adina za**

همین ورد واریانت‌های مختلفی در روستاها مختلف دارد. پیش از ریختن اسفند بر آتش در جای دیگر می‌گویند:

اسفند هفت بند را کی آفریده؟
- خداوند
برای چی؟
- برای نظر بند.

سپس در حالیکه رانه‌های اسفند را پیوسته از دستی به دست دیگر ریخته ادامه می‌دهند:

شمه زا، یشمه زا، ... جمه زا.

سپس نام افراد شور چشم را یکی یکی می‌برند و اسفند را روی آتش می‌ریزند.

ترانه‌های کمره

۱) مشکه، مشکه، سالاری! **mashka, mashka, salari**
کرا بده یه باری! **kera bade ye bari**
امَسال کرا گراند، **emsal kera gerana**
به نخِرِ زعفرانه **be nekhre zafarana**

معنی:
مشکه مشکه سالار هستی!
به اندازه یک بار کره بده! (بار برابر با ۱۵ من شاه و سی من تبریز)
امسال کره گران است؛
به قیمت زعفران است.

۲) مشکه جانم کراکن! **mashka janom kera kon!**
به من به سنگ شا کن **ye man be senge sha kon!**
مشکه جانم غیرت کن! **mashka janom ghirat kon!**
سنگ شایه قیمت کن! **senge shaye ghimat kon!**

معنی:
مشکه جانم کره کن
به اندازه یک من شاه کره کن
مشکه جانم غیرت بیاور
به قیمت یک من شاه، کره کن

۳) سگ گله پیش آمد. **sage gala pish amed**
از عقبش میش آمد. **ez aghabesh mish amed**
چوپان بی ریش آمد. **chupan-e bi rish amed**
مشکه جانم جلدی باش **mashka janom jaldi bash**
گله آمد سرقاش! **gala amed sar-e ghas**
مخام بَرُم بَدُوشُم؛ **mekham barom badushom,**
کَرا کنم بَفُروشُم **kera konom bafrushom,**
مَخمل کنم بپوشُم **maxmal konom bapushom.**

معنی:
سگ گله پیش آمد.
به دنبالش میش آمد.
چوپان نوجوان آمد
مشکه جانم زود باش،
گله به دامبره آمد
می خواهم بروم (گوسفندانم را) بدوشم
کره بدست گرم و بفروشم
مخمل بخرم و بپوشم

۴) از ترانه‌های مشکه زنی:
این ترانه در مورد اهمیت جنس چوب مشکه می‌باشد.

چوق مشکم سِرِنَجه (چوب مشکه من چوب درخت سنجد است)

chogh-e mashkam serenja

کراش مت برنجه (کره‌اش به سفیدی برنج است) **karash mess-e berenja**

چوق مشکم گردویه (چوب مشکه من چوب درخت گردو است)

chugh-e maskam gerduya

کرا خورم اردویه (یک اردو کره خور دارم) **kera khorom orduya**

چوق مشکم با دُمَه (چوب مشکه من چوب درخت بادام است)

chuq-e mashkam badoma

مشکه زنم خانُمه (آنکه برای من مشکه می‌زند که بانو است)

mashke zenom khanomu

چوق مشکم سندله (چوب مشکه من چوب درخت سندل است)

chugh -e mashkam sandala

مشکه زنم تنبله (آنکه برای من مشکه می‌زند زنی تن پرور است)

mashka zenom tanbala

چوق مشکم آلبالو (چوب مشکه من چوب درخت آلبالو است)

chugh-e mashkam albalu

مشکه زنم خوالو (آنکه برای من مشکه می‌زند خواب آلود است)

maskazenam khovalu

چوق مشکم آلویه (چوب مشکه من چوب درخت آلو است)

chugh-e mashkam aluya

مشکه زنم دالویه (آنکه برای من مشکه می‌زند زنی پیر است)

mashka zenom daluya

۵) اعتقاد به تقدس و برکت بخشی مار

مار آمد و مار آمد **mar amed-o mar amed**

مار زنگار دار آمد **mar-e zengar dar amed**

حلق مشکم بار آمد (به گلوی مشکه ام کرده آمد) **halq-e mashkam bar maed**

۶) ترانه درباره اندک بودن مزد مشکه زنی

مشکه زِدُم تا مُردُم **maska zadom ta mordon**

کرای سیری نخوردم **keray siri nakhordom**

و یا

رفتم خانه برارم (به خانه برادرم رفتم) **raftom khaneye berarom**

چنگی کرا در آرم (تا چنگی کره بدست آورم) **chengi kera derarom**
زن هیزه برارم (زن برادر نانجیب من) **zan hize-ye berarom**
کردش به زهی مارم (آن را به کامم زهر کرد) **kerdes be zahr-e marom**

شعری که هنگام گشتن به دور تپه‌های آتش می‌خوانند

شعر	*آوا نویسی*	*معنی*
زمین برفه کرد علی	**zemin barfa am kordali**	زمین برف است عمو کردعلی
هوا سرده دام کرد علی	**hava sarda am kordali**	هوا سرد است عمو کردعلی
زیدتر بیامو سردُمَه	**zidtar giya mo sadoma**	زودتر بیا من سردم است
جَل تر بیا مو سردُمَه	**jaltar giya mo sardoma**	جلدتر بیا من سردم است
گرما نه بیار که سردمه	**garmane biyarke saroma**	گرما را بیاور که سردم است
سرما نه ببر عام کرد علی	**armane baber am kordali**	سرما را ببر عمو کردعلی
تونه به خدا، تو نه به علی	**tone be xoda, tone be ali**	ترا به خدا ترا به علی
تو نه با امام اولی	**tone be emam-e avali**	ترا به امام اولی
بَدو بیا عام کردعلی	**baddo biya am kordali**	بدو بیا عمو کردعلی
بدو بیا عام کرد علی		بدو بیا عمو کردعلی

لالایی کمره‌ای

الا، لالا گل باغ بهشتم
الا، لالا تو بودی سرنوشتم
بخواب ای مونس روح رونم
بخواب ای بلبل شیرین زبونم
بخواب ای عندلیب بوستانم
بخواب ای راحت آرام جونم
بخواب ای غنچه بشکفته من
بخواب ای گوهر ناسفته ی من
بخواب از روی ماهت گلشن من
بخواب ای نور چشم روشن من
بخواب ایجون دل نوباوه‌ی من
به شیرینی انار ساوه‌ی من[۹۸]

---

[۹۸] - "فرهنگ مردم" (فولکلور ایران) تألیف سید علی میرنیا، تهران ۱۳۶۹ ص ۴۸۰.

کردلی **kordali** پسر پیرزنی است که با چرخ و چاره **(charkh-o chara)** نخ ریسی می‌کند. اما در زمستان پنبه‌اش تمام می‌شود و چیزی برای رشتن **(reshtan** - ریسیدن **risidan)** ندارد، از کردلی می‌خواهد که برایش پنبه فراهم کند. کرلدی برای آوردن پنبه به کوه می‌رود.

در این ایام وقتی که برف با دانه‌های درشت <<گُله گُله>> فرو می‌ریزد، می‌گویند: <<کردلی دارد برای مادرش پنبه می‌ریزد.>>

اما چون مدتی می‌گذرد و کردلی به خانه بر نمی‌گردد <<دلواپس **delvapas**>> شده <<چرخ و چاره>>اش را آتش می‌زند. چون اعتقاد دارد که پسرش از سرما بخواب رفته و در اثر حرارت آتش بیدار می‌شود و دستش را کُو **(ko)** می‌کند. [<<کو>> دمیدن بازدم است بر کف دست و انگشتان به منظور گرم کردن آنها].

معتقدند وقتی که کرلی به دستهایش کُو کند <<تشک هوا مشکنه>> **tesk-e hava meshkena**، سرمای شدید تمام می‌شود و هوا رو به گرمی می‌رود.

چند چیستان

۱- جیجیل جیجیلش اینقَدَ (بند انگشت را نشان می‌دادند) **jijil-jijilas inghada**
بند جیجیلش اینقَدَ **banda jijilas inghada**

معنی:
این چیست که خودش اینقدر است ولی بندش اینقدر است؟
جواب آن، سوزن نخ است.

۲- اون چیه که روز که میشه دلنگونه **un cieke ruz ke mishe delengune**
شب که میشه تو تُنبونه **sab ke mishe tu tonbune**
جواب، جفت در است.

داستان دختر دانا

دختری بود به اسم نمکی، موقعی که می‌خواستد بخوابد فراموش می‌کند که یکی از درها را ببندد، و دیوی به خانه آنها می‌آید و آنها را بیدار می‌کند و مادر دختر می‌گوید:

ی نمکی، ای نمکی
یک در و نبستی نمکی
جانت برَه
چشَمَتَ کور شه

دیو می‌گوید:

حیدر شما، حیدر شما
مهمان می‌آد خانه شما
جای نباشه با شما

مادر به دختر می‌گوید چای تهیه کند. دیو چای را می‌خورد بعد قلیان می‌خواهد. خلاصه دیو دختر را در کیسه می‌گذارد و می‌رود این دختر دختر دانایی بود. برای رهایی از دست دیو فکر می‌کند که کلک بزند و به دیو می‌گوید:

شاشُم می‌آ shashom mia
شاشُم می‌آ shashom mia

دیو می‌گوید:

بشاش به توربه (توبره) beshash be torba

دختر می‌گوید:

توربه که آیینه کاریه حیفم میه حیفم میه turba ke aynakaria, heyfom mia, heyfom mia

بالاخره دیو مجبور می‌شود او را زمین بگذارد تا برود وکارش را انجام بدهد، دختر نیز فرار می‌کند و یک سند در توبره دیو می‌دهد و چون دیو خسته بود و خوابش می‌گیرد، متوجه فرار دختر نمی‌شود.

داستان گنجشک

گنجشکی می‌رود پنبه‌ای پیدا می‌کند بعد خط سیر تولید و ارزش افزوده محصول را به زبانی شیرین بیان می‌کند.

میلیجه (گنجشک) که بند را پیدا می‌کند آن را پیش پنبه زن می‌برد و می‌گوید:

زنو زنو زن پمبمو بزن zano zanozan pambamo bezan

نیمی منو نیمی تو nimi mono nimi to
گوزمووریش تو (پول مو و جیب تو) guzemovo riseto (pule movo jibe to)

پس از اینکه به مسجد می‌رفت و دعا می‌کرد و بر می‌گذشت آن نیم را بر می‌داشت و پیش ریسنده می‌برد و می‌گفت:

ریسه ریسه ریس اینو بریس rise-rise ris ino beris
نیمی منو نیمی تو nimi mono nimi to
پول موو جیب تو pule movo jibe to

بالاخره از او نیز که می‌گرفت پیش بافنده می‌برد و می‌گفت:

بافو بافو باف اینو بباف bafo bafo baf ino bebaf
نیمی منو نیمی تو
پول موو جیب تو

خلاصه همینطور پیش رنگرز و سپس پیش خیاط و خیاط قبا را برایش می‌دوزد و تنش می‌کند، همینطور که در راه می‌آید می‌رسد به یک کلاغ، کلاغ می‌گوید: آغرت بخیر چه پالتو نویی داری. می‌گوید که آره تازه دوختم. کلاخ می‌گوید: می‌خواهم بروم عروسی می‌دهی آن را بکنم تنم. گنجشک می‌گوید: بله می‌دهم ولی چربش نکنی، نسوزونی، پاره‌اش نکنی. وقتی که می‌رود عروسی، پالتو چرب می‌شود و می‌گوید چکار کنم که نفهمند آنجا را پاره می‌کند. وقتی که می‌آیب به گنجشک بدهد، گنجشک می‌گوید که پاره‌اش کردی، کلاغ می‌گوید که نه خیر، همین جوری بود. و گنجشک زورش به کلاغ نمی‌رسد. گنجشک برای این که تلافی را در بیاورد مقداری قیر، نوک ناودانی می‌ریزد و کلاغ که نوک آنجا می‌نشیند، پایش توی قیر می‌چسبد. بعد گنجشک هم می‌رود می‌نشیند پشت کلاغ و همینطور نوک می‌زند به سرش، می‌گوید، حالا که پالتو را خراب کردی تلاقی را سرش می‌آورم.

این داستان از این نظر جالب است که گنجشک بابت زحمت افراد نصف سهم را به آنها می‌دهد و حاضر نمی‌شود به آنها اجحاف کند.

فصل چهارم

باورهای عامیانه مردم کمره

مردم کمره نیز همانند دیگر ساکنان ایران زمین دارای باورها و دانسته‌های عامیانه هستند که بخش قابل توجهی از آنها را با کمی دگرگونی می‌توان در میان ساکنان سایر نواحی و استان‌ها یافت.

اهالی کمره به نظر بد و شور چشمی و خوش یمن و بد یمن بودن پدیده‌های مختلف اعتقاد دارند و هر از گاه به منظور حل مشکلاتی که به نحوی برایشان پیش می‌آید به این باورها مراجعه می‌کنند تا راه حلی برای دشواری خود بیابند. از جمله نذر را باید یادآوری کرد که بارور نمی‌شوند به انواع نذر و چله بری و طلسم و دعا متوسل می‌شوند. برای رویارویی با بلایای طبیعی باورها و آدام و رسوم خاصی دارند. در این بخش نمونه‌هایی از باورهای عامیانه اهالی کمره ارائه می‌شود.

باورهای عامیانه اهالی کمره

- اگر در بهار باد خراسان بوزد باران خواهد آمد.
- اگر ستاره‌ها درخشندگی همیشگی خود را نداشته باشند باران خواهد آمد.
- اگر در پسین، ابرها بسوزند و یا سرخاب بزنند (سرخاو بَزِنَن) فردای آن روز باران نخواهد آمد و آفتابی خواهد شد.
- اگر در صبح پیش از طلوع آفتاب ابرها بسوزند، باران خواهد آمد.

شعر

- سُبا سرخان کند، اَسری بَبارَه - پسین سُرخان کند، هَرگز نباره

Soba sorkhan kona, asri babara
Pasin sorkhan kona, hargez nabara

صبح‌ها سرخان کند عصر می‌بارد - عصر که سرخان کند، هرگز نمی‌بارد.

- اگر باران قبه با بقه و یا وربق بزنه و یا بکنه یعنی در برخورد دانه‌های باران با آب حباب و یا
آبسوار درست کند، معتقدند باران ادامه دار خواهد بود.

- هر چه تورک **turk** یا دانه باران ریزتر باشد، باران طولانی تر است.
- اگر میلیچا (گنجشکها) در یک جا جمع شوند و با هم پرواز کنند، باران خواهد آمد.
- اگر مه به کوه بنشیند، باران خواهد آمد
- وقتی که در بهار و پاییز ابرها به طرف سیلاخور (دهستانی در غرب دهستان جایلق) حرکت کنند باران خواهد آمد و برعکس اگر به جانب کمره برود، باران نخواهد آمد.
- هر وقت تابستان گربه در کاهدان بخوابد، باران خواهد آمد.
- اگر گوشه آسمان، در طرف قبله باز شود، هوا آفتابی می‌شود.
- اگر تابستان بادهای شدیدی بوزد، زمستانش خوب و پر برف و باران خواهد شد.
- اگر زمستان مه وار **mevar** یعنی پر مه ماشد و مه زیاده بر کوه‌ها بنشیند، بهار سال بعد خوش و پر بارانِ خواهد شد.

باران خواهی

اگر مدتی از زمان بارند باران‌های مهم م گذشت و باران نمی‌آمد اهالی و بویژه کشاورزان دست به اجرای آیین‌های زیر می‌زدند:

۱- برای طلب باران به مصلی می‌رفتند و نماز باران می‌خواندند.
۲- زنان دسته جمعی آش بَلگ **ashe balg** (آش رشته) نذری می‌پختند.
۳- عده‌ای از مردان و کودکان آبادی جمع شده، استخوان سر الاغی را پیدا کرده بر تلی از آتش می‌سوزاندند و خاکستر آن را زیر خاک می‌کردند و معتقد بودند که باران می‌بارد.
۴- بزرگترها از بچه‌ها می‌خواستند که به گردآوری استخوان در اطراف آبادی بپردازند، سپس استخوانها را بر تلی از آتش می‌سوزاندند.
۵- خر سیاه مرده‌ای را زیر خاک کرده کودکان دسته جمعی می‌خواندند:

هارونگ وهارونگ **harunk-o harunk**
<<خدا بده بارونک **xoda - bada barunak**
گندما زیر خاکند **gandoma zir-e khakand**

از تشنه یی هلاکند **ez teshneyi helakand**
کله خر سیایَه **kala khar-e siyaya**
و شند بکشه و بیایه **vashand-e ba kesha-vo biyaya**

۶- کودکان آدمکی بنام کولّه مرجان ساخته بجای سر آن استخوان جمجمه الاغی را می‌نهادند. در حالی که ترانه‌هارنک وهارونگ می‌خواندند به در خانه‌های می‌رفتند و از صاحب خانه چیزی (اغلب کشمش و بادام و یا خوراکی دیگر) می‌گرفتند. سپس کوله مرجان را آتش می‌زدند.

۷- کودکان جمع می‌شدند و هر کدام دو قطعه سنگ بر می‌داشتند و در حالیکه سنگها را به هم می‌زدند دسته جمعی می‌خواندند.

<<چپ و چپ، چپ قندی **chap-o, chap-o chapp-e ghandi**
ای خدا بده وَشندی **ey xoda bade vashandi**
گندما زیر خاکند...>>

همچنین کهنه‌ای را به نوک چوبی می‌بستند و برای گرفتن نذر و نیاز به در خانه‌ها می‌رفتند و می‌خواندند:

آیشه و آیشه **ayesha vo ayesha**
هر که نده دائیشه **har ka nada daisha**

اگر با این تمهیدات باز هم باران نمی‌آمد، از دختر بچه‌ای می‌خواستند که در سول **sul** (ناودانی چوبی) ادرار کند.

اگر باران زیر دسته گندم درو شده هم برود، باز هم نتیجه دارد. (آگه وشند زیر بافه گندمم بَرَه، بازُم افاقّه دارَه)

(aga vasand zir-e bafeye gandom om bara, bazom efaqa dara)

او آمد و خون برد (آب آمد و نا را برد). در مورد باران‌های زیان بار.

- وقتی جبرئیل سوار بر اسب برروی ابرها می‌تازد در آسمان صدا می‌کند.

- هنگام فرش آسمان می‌گویند <<امیرالمومنین دست به ذالفقار کرده، خشمگین شده است>>.

- در نخسین آسمان غروب سال زمان سنگ بزرگی را بر داشته و به آسمان می‌کنند و می‌گویند <<آسمان غرومبه کره مشگه ادل اینقدر باشه>>.

- زنان ارمنی دهستان دالایی هنگام آسمان غرومبه رو به آسمان می‌کردند و می‌گفتند آولِی توقسه مرنا

aveli tughse merna (اولین مرغ کرچ مال ما بشود).

- به رنگین کمان حاجیم نه نه پیر یا تیر کمان حسن و حسین می‌گفتند و معتقدند که اگر زن نازا از زیر تیر کمان حسن و حسین بگذرد باردار می‌شود. و یا اگر پسر از زیر رنگین کمان عبور کند تغییر جهسیت داده، دختر می‌شود و برعکس.

- در مورد برق و آذرخش معتقدند که نجارهای زمین در هوا جمع می‌شوند و رعد و برق ایجاد می‌کنند.

- در موقع رعد و برق نباید اشیای فلزی را در دست داشت.

- برق را لحاف گندم می‌دانند و آن را برای حفظ کشت گندم از سرمازدگی بسیار مفید.

- اگر برف و سرما بیش از حد ماندگار می‌شد برخی از زنان آش رشته نذری می‌پختند و سیخ سرخ شده را در برف فرو کرده به برف و سرما نصیحت می‌کردند که دیگر بس است و به برف می‌گفتند برود به دنبال کارش.

- اگر سبح‌ها سنگ‌ها برق بزنند درخشندگی داشته باشند هوا سرد می‌شود و برف می‌آید.

- اگر گله در شب پاییزی باز و با فاصله بخوابد، نشانه خوش بودن هوا و نیامدن برف است.

- اگر در شب پاییزی گله جمع بخوابد، علامت زمستان سخت و آمدن برف است.

- اگر گوسفندام به هم بپیچند و صدا کنند بزودی برف شروع خواهد شد.

- اگر در زمستان کلاغ قار قار کند می‌گویند، برف می‌بارد.

- اگر زمستان گربه به زیر کرسی برود، برف خواهد آمد.

برای باریدن برف به کارهای زیر متوسل می‌شدند

۱- چوپانان چوب نیم سوخته چوپانی را در زیر خاک پنهان می‌کردند و معتقد بودن که به زودی برف خواهد آمد.

۲- لاکپشت را به پشت می‌غلتانیدند و اطرافش را خاک می‌ریختند تا نتواند بزودی برگردد.

۳- چوپان‌ها شپش را می‌گرفتند و می‌انداختند روی گرز و میوه نوعی خار بیابانی به نام زُوله **zula** و معتقد بودند برف خواهد آمد.

۴- به زیر سقف کرسی ضرب می‌گرفتند معتقد بودند که برف خواهد آمد.

۵- در روستاهای ارمنی نشین سابق بر این چوپان‌ها یکی از همکاران خود را برای چند لحظه در زیر خاک دفن می‌کردند.

۶- از چوپانان می‌خواستند تا چ.بدستی خود را زیر خاک پنهان کند و به درگاه خداوند تفرع و زاری کند و بگوید که از کار طولانی و مشقت بار چوپانی خسته شده و از خداوند بخواهد برفی بفرستد تا او بتواند چند روزی خستگی بگیرد، اگر برف می‌بارید چوپان به در خانه‌ها می‌رفت و شیرینی می‌گرفت.

- اگر چندین چیز مانند کفش و غیره به صورت ردیف پشت سر هم قرار گیرند می‌گویند برای آن خانه مهمان یا مسافر خواهد آمد.

- اگر در خانه‌ای مار خانگی وجود داشته باشد برای صاحب خانه <<آمد کار>> است و خانه خوش یمن می‌باشد.

- هر گاه اسم کسی را ببرند و در دم از راه برسد می‌گویند حلال زاده است.

- هر گاه کسی بخواهد از منزل خارج شود صبر بیاید (کسی عطسه کند) باید مدتی بماند و سپس حرکت کند.

- هر گاه کسی به قصد مسافرت از خانه خارج شود یک کاسه آب پشت سر او به زمین می‌پاشند تا هم سالم و هم زودتر به مقصد برسد.

- از ریختن آب روی گربه جلوگیری می‌کنند زیرا اگر بریزند روی دستشان وَروک (زگیل) بیرون خواهد آمد.

- اگر بزرگتر قبل از کوچکتر به ویژه کودک، آب بنوشد، روز قیامت باید او را به گُرده بگیرد و از پل صراط بگذراند.

- اگر بین دو دندان پیشین کسی فاصله باشد، می‌گویند آدم روزیش فراوان است، پولدار می‌شود.

- سر بزرگ نشانه جاه طلبی و رسیدن به مقام بالاست.

- گوش بزرگ نشانه هوشیاری است.

- افتادن چیزی روی مژه یا ابرو نشانه یک رویداد است، اگر روی ابروی راست بیفتد نشانه رویداد خوش و اگر روی ابروی چپ چیزی می‌افتاد نشان رویداد بد یمن بود.

- اگر هنگام نوشیدن چای قند از دست شخص به داخل چای بیفتد نشانه آمدن مهمان است.

- اگر لقمه از دهان بیفتد مهمان می‌رسد.

- اگر کف دست راست بخارد نشانه رسیدن پول و مال و خارش کف دست چپ نشانه از دست رفتن مال و پول است.

- خال سفید بر ناخن نشانه باز شدن بخت است.

- اگر کف پای کسی بخارد کتک خواهد خورد.

- آدم کوتاه قد زیرک و چابک است.
- شانه کردن مو در شب اندوه می‌آورد.
- در شب نباید ناخن‌ها را گرفت، بد یمن است.
- نگاه کردن در آیینه در شب اندوه می‌آورد.
- عطسه نشانه صبر است و باید همه کمی تحمل کنند و سپس راهی جایی شوند.
- اگر کف دست یا پای بچه را ببوسند، بچه وقتی که بزرگ شود آن شخص را دوست نخواهد داشت.
- عروس تا چهل روز نباید از خانه بیرون بیاید.
- لقمه اگر در گلو گیر کند کسی از نزدیکان گرسنه است.
- اگر کلاغ روی بام خانه کسی بنشیند و غار غار کند یکی از اهای آنجا خواهد مرد.
- اگر استکان‌های چای یا ظروف تصادفاً ردیف شوند مهمان از راه می‌رسد.
- اگر در خانه ماری لانه کند باعث خوشبختی و خوش یمنی است.
- گربه سیاه بد یمن است.
- گربه سفید خوش یمن است.
- اگر بالای سر کسی که خوابیده است بنشینند یا از روی او بگذرند عمر او کوتاه می‌شود.
- ناخن گرفته شده را نباید زیر دست و پا ریخت باید آن را چال کرد و یا در ؟؟؟؟ ریخت.
- نباید دور کسی گشت و اگر دور بزنیم باید همان دور را برگردیم.
- اگر سگ مانند گرگ زوزه بکشد بد یمن است و کسی می‌میرد.
- اگر کفش‌ها بر هم سوار شوند صاحب کفش به سفر می‌رود.
- پشت سر مسافر باید آب ریخت تا زودتر برگردد.
- زوزه بی موقع سگ، و عرعر نابهنگام خر خبر از ویران شدن ده می‌دهد.
- اگر خروسی بی موقع بخواند بد بمن است.
- اگر مرغ چون خروسی بخواند و به طرف خانه برود باید سر او را برید.
- اگر کسی جوراب با شلوارش را شب بالای سرش بگذارد خوابهای پریشان می‌بیند.
- اگر کسی ته دیگ آبگوشت را بخورد شب عروسی اش باران می‌آید.
- به هم زدن قیچی یا ناخن دعوا می‌آورد.
- پشت سر سفر کرده نباید جارو کرد.
- سگ و مار هفت جان دارد.

- به اعتقاد مسیحیان ارمنی کمره انجام کار خانه در روز یکشنبه و شب شنبه گناه محسوب می‌شد.
- شب نباید جارو کرد.
- اگر جارو را وارونه بگذارند کسی می‌میرد.
- موقع ریختن آب بر آتش باید بسم الله گفت.
- اگر پس از به دنیا آمدن بچه پدر بمیرد بچه بد قدم است.
- اگر کسی پس از صد سال دندان در بیاورد سر یکی از افراد خانه یا فامیل را می‌خورد.
- دور زائو ن نوزاد ؟؟؟ اینکه <<آل>> داخل نشود با ذغال خط می‌کشند.
- زائو چهل روز نمی‌بایست از خانه خارج شود.
- برای اینکه بدانند اقدام مورد نظر موفقیت آمیز خواهد بود یا نه تسبیه می‌انداختند و استخاره می‌کردند. ارمنیان برای هر مهره می‌گفتند خیر، شر، بنام خدا.
- جارو را باید همیشه کنج دیوار به حالت ایستاده قرار داد، جارو نباید روی زمین بیفتد.
- به لباس بچه‌ها سنجاق می‌زدند تا از گزند شیطان در امان باشد.
- برای رفع مشکلات آش نذری می‌دهند.
- اگر کسی خواب ببیند که خود یا دیگری مرده است عمره دوباره می‌یابد.
- گریه و سوگواری در خواب نشانه شادی است.
- خواب سحرگاهان تعبیر ندارد.

موجودات وهمی

جن

بنا به اعتقاد روستاییان اجنه در حمام‌ها و جاهای تاریک، بیشه‌ها، به ویژه زیر درخت هستند و هیئت آنان سیاه و زمخت و دماغشان کوتاه، چشمشان زرد رنگ، موهایشان مجعد و زبر و سم دارند. تا آزاری به جن نرسانند او را آزاری نیست که گاه بچه‌های آزارگر و یا بزرگتران را می‌برد و اگر بازگرداند، دیوانه‌اند. برای دور کردن جن به هنگام ورود در مکان‌های تاریک و وهم انگیز نام خدا را می‌برند.

پری

پریان برخلاف اجنه زیبایند و در کوهسار درون کاریز یا چشمه‌ها و رودخانه‌ها و درون جنگل و زاغه‌ها زندگی می‌کنند و گاه انسان‌ها را در حل مشکلات یاری می‌دهند و بسیار دیده شده است که دختری از پریان عشاق پسری از آدمیان شده است. پریان از آهن می‌ترسند و اگر سوزنی در لباس فرو کنند پری را با صاحب لباس کاری نیست و باز اگر سنجاقی در پیراهن پری فرو کنند قدرت غیب شدن را از دست می‌دهد و نزد انسان‌ها باقی می‌ماند.

اهالی روستای کندها که در آنجا زاغه‌هایی وجود داشت داستان‌های مختلفی درباره پریان تعریف می‌کنند. از جمله این ه شبی پریان یکی از اهالی را به عروسی خود می‌برند در آنجا پوست پیاز فراوانی می‌بیند و مقدار زیادی به او تعارف می‌کنند. ولی امتناع می‌ورزد هنگامی که به خانه باز می‌گردد متوجه می‌شود چند تکه طلا که همان پوست پیاز بوده در داخل لباسش باقی مانده. این روایت هم هست که برای عروسی لباس روستاییان را پریان می‌دزدیدند. پدرِ نویسندهٔ سطور تعریف می‌کند که هنگام بچگی در ده کندها عروسی بود و او از روی پشتِ بام‌ها می‌دوید تا خود را به عروسی برساند اما هنگام دویدن پایش سر می‌خورد و داخل زاغه می‌افتند و بی هوش می‌شود. پس از چندی پیرزنی دستش را می‌گیرد و می‌گوید: <<بلند شو برو پسرم.>> بچه در حالی که به شدت می‌ترسید کفش‌هایش را پیدا می‌کند و به سرعت از آنجا دور می‌شود. ایشان می‌گویند که هرگز این پیرزن را در ده که معمولاً همه یکدیگر را می‌شناختند ندیده بود.

مرد آزما

مرد آزما موجودی است که در بیابان‌ها و جایی که انسان تنهاست در هیات‌های مختلف نمایان می‌شود و انسان را می‌آزارد و تنها راه‌هایی از او دست بردن به بند تنبان و ذکر نام خداست. در روستاهای کمره، کندها و لیلان به آن مادرزما (**maderzma**) می‌گفتند. تعریف می‌کنند که روزی یکی از روستاییان پیاده به خانه می‌رفت. الاغی را دید که بی صاحب ایستاده است. با خوشحالی آن را می‌گیرد و سوار شده حرکت می‌کند، الاغ مرد روستایی را بسیار دور از خانه به محل پرتی در بیابان می‌برد و ناگهان ناپدید می‌شود و از آنجا روستایی متوجه می‌شود که دچار مردآزما شده بود.

آل

آل موجودی است وهمی که تنها زنان زائو را می‌آزارد و به دل و جگر آنان علاقه بسیار دارد. مویش سرخ و صورتش کشیده و بینی او از خمیر است و تنها راه رهایی از او گذاردن سیخی از پیاز کنار او و باز بستن نخ سیاه و سفید بر مچ دست زائو است. اگر زائو را آل بزند پیش از آنکه آل دل و جگر را به آب زده باشد در دامن زائو جو می‌ریزند و اسبی را می‌آورند تا جو را از دامن زائو بخورد که اگر چنین نکنند زائو می‌میرد.

طلسم و ادعیه

هنوز هم در بسیاری از روستاها کمره و حتی در شهرهای دیگر مردم برای یافتن چاره به دعانویس مراجعه می‌کنند و نسخه دعا نویس همیشه کپیه‌ای است از آنچه که در کتاب‌های مربوط به این کار و طلسمات موجود است که از آن جمله است:

۱- اسرار قاسمی در علم کیمیا، سیمیا، ریمیا، لیمیا و هیمیا
۲- جوشن کبیر
۳- جوشت صغیر
۴- سرالاسرار
۵- هرمس الهرامسه از حکیم مطنطن هندی (که اصل آن مصری است)
۶- نوامیس افلاطون (اثری جعلی که به افلاطون نسبت می‌دهند)
۷- خواس الحروف
۸- جامع الدعوت

تصاویر و اشکال دعا نویسان گاه بی معنی و گاه با معنی و ناشی از رابطه اعداد و حروف با اشکال هندسی و حیوانی و انسانی است.

برای دفع چشم زخم از تخم مرغ استفاده می‌کردند و گاهی خرمهره‌ای به مال، جنس یا لباس شخصی وصل می‌کردند. همچنین برای دفع شر اسفند نیز دود می‌کردند.

قربانی و نذر

علاوه بر قربانی کردن گوسفند در عید قربان در موارد سختی و گرفتاری و بیماری نیز نیاز می‌شود اگر فلان مشکل حل شد یا بیماری بهبود یافت، گوسفندی، بزی، گوساله‌ای قربانی می‌کنند و گاه این قربانی برای آنکه تهی دست است یک خروس است. قربانی برای خرید خانه، باغ و یا در وقتی که خطر از انسان دفع شده نیز رایج است.

آش نذری، شمع نذری نیز برای حل مشکلات مرسوم بود.

فصل پنجم

مردم شناسی

۱- خواستگاری و عقد و عروسی

برای انتخاب همسر برای پسران، بزرگان طبق توافق خانواده پسر و دختر با تعین وقت به خواستگاری می‌روند. گاهی نیز پسر و دختر در کودکی با هم نامزد می‌شدند، بدین معنی که زمان تولد دختر و در هنگام بریدن ناف او طبق درخواست خانواده پسر او را برای نامزدی آتی در نظر می‌گرفتند و در کودکی آن دو را با هم نامزد می‌کردند. (در الیگودرز نافه بریه **nafa boriya**). در غیر این صورت اغلب پسر و دختر یکدیگری را نمی‌دیدند و بدون آشنایی اولیه بزرگان اقوان آنها را برای یکدیگر در نظر می‌گرفتند و به خواستگاری می‌رفتند.

علاوه بر آنکه یک بار برای خواستگاری و عقد کنان می‌رفتند، یک بار هم بعداً برای رخت بُران **rakhtboran** می‌رفتند. لباسها و پارچه‌هایی که برای عروس گرفته بودند بطور رسمی می‌بریدند و لباس می‌دوختند.

یک رسم هم بود که دو نفر به اصطلاح شیک پوش را برای دعوت از مردم برای عروسی و عقد کنان می‌فرستادند و به این رسم، آدم طلبان می‌گفتند. زیرا آن زمان کارت دعوت نبود و اینها هرچه متشخص تر بودند افراد بیشتری دعوت را می‌پذیرفتند.

اگر پدر دختر موافق وصلت آن دو بود، خانواده پسر برای صرف شام به منزل دختر می‌رفت و پس از صرف شام خرج می‌بریدند. بدین معنی که مشخص می‌کردند خانواده پسر چند سر اسب و گاو و گوسفند باید به خانواده دختر می‌داد. گاهی نیز مبلغی تعیین می‌شد. (شیر بها یا هشکه **hoska** خشکه در الیگودرز) به غیر از این مبلغ داماد باید مقداری برنج و روغن و قند و چای به منزل پدر عروس می‌برد (آوازیفه **owazifa** آب وظیفه در الیگودرز).

پیش از عروسی، عروس و داماد را نزدیکانشان به حمام می‌بردند.

چند روز پیش از مراسم عروسی عده‌ای زن از نزدیکان داماد برای تهیه و مقدمات لباس دوزی به منزل عروسی می‌روند. (به این مراسم در الیگودرز رخت برو rakht moro)

بعد از مراسم عقد جشن عروسی برگزار می‌شود. این جشن هم در منزل خانواده داماد و هم در منزل خانواده عروس برگزار می‌شود که معمولاً تا یک هفته به طول می‌انجامید. در این جشن مردان و زنان به رقص و پایکوبی می‌پرداختند. نوازنده‌های محلی، کمانچه، سرنا، دهل، نی و تنبک آهنگ‌های محلی می‌نواختند واز شرکت کنندگان در عروسی <<شاباش>> [شادباش] می‌گرفتند که در زمانهای قدیم در حد چند قران بود. سپس نوازندگان فریاد می‌زدهند: <<هوادارش اhavadares (طرفدارش) فلانی (کسی که پول به نوازنده داده بود نمیرد.>>

روزی که عروس و داماد را عقد کرده‌اند، عده‌ای از بستگان نزدیک داماد به منزل عروسی می‌روند تا شب را در آنجا بگذرانند و صبح عروس را همراه خود به منزل داماد بیاورند. (به این مراسم پابیی pabeyi می‌گفتند - در الیگودرز). زنانی که از طرف دامام آمده‌اند بعد از صرف شام در مراسم حناونو (hana-vano) یا حنابندان شرکت می‌کنند و دست و پای عروس و خود را حنا می‌گذارند.

بعد از رقص و پایکوبی، خانواده عروس جهیزیه دخترشان را که معمولاً شامل فرش دست باف، لحاف، تشک، نالی، بالشت (متکا) و غیره را در خنچه می‌گذارند و به همراه دخترشان که لباس نو پوشیده و سوار بر اسب و آینه‌ای در جلویش قرار گرفته به منزل داماد می‌فرستند.

رسم بر این است که هنگام رفتن از منزل پدر عروس بدون اینکه کسی متوجه شود به منزل داماد بیاورند. حال اگر خانواده عروس یا بستگانشان کسی را هنگام برداشتن لوازم بگیرند می‌بایست از آن لوازم چشم پوشی کنند و آنها را سرجایشان بگذارند. معمولاً در اینگونه مواقع خانواده عروس تمام لوازم قابل حمل را از نظر پنهان می‌کنند. این رسم حتی امروز نیز در برخی از خانواده‌های ارمنی اهل کمره که به تهران و شهرهای دیگر مهاجرت کرده‌اند دیده می‌شود.

وقتی که می‌خواهند عروس را بیاورند برای او اسپند دود می‌کنند و او را در حالی که سوار بر اسب می‌باشد با جهیزیه و نواختن ساز و دهل به همراه بستگان داماد و عده‌ای از بستگان خود عروس را روانه روستای داماد می‌کنند.

اگر در بین راه عده‌ای پسر بچه جلوی راه قرار گیرند آنقدر جلوی راه عروس می‌ایستند تا یک نفر که برای این منظور مقداری نقل و نبات و شیرینی با سکه همراه خود دارد مقداری از اینها را به بچه‌ها بدهد و آنها هم کنار کشیده و راه را باز می‌کنند. این رسم

هنوز هم در عروسی ارمنیان در شهرها رایج است و برادر عروس جلوی راه عروس و داماد قرار می‌گیرد و پس از دریافت جایزه از داماد راه را باز می‌کند.

در جلوی پای عروس گوسفند سر می‌برند و داماد عروس را از روی زین به بغل می‌کشد و او را با خود به چیت جا **citeja** (چادر و حجله عروس) می‌برد.

در گذشته شرکت کنندگان در جشن عروسی با خود گوسفند، بز یا پول برای داماد می‌برند و خانواده داماد نیز بعد از صرف ناهار یا شام به هریک از مهمانان خود دستمالی پر از شیرینی و نقل و نبات می‌دادند.

در روستاهای ارمنی نشین خانواده داماد برای بچه‌هایی از روستا که مورد علاقه خاصی قرار داشته نقل و نبات و آجیل می‌بردند.

پس از سپری شدن سه روز، بستگان داماد برای عروس غذایی بنام گنم دونه **gannem dona** (گندم دانه) درست می‌کنند که از انواع حبوبات می‌باشد.

بعد از سپرس شدن هفت روز پدر و مادر عروس و عده‌ای از بستگان خود به منزل داماد می‌آیند و عروس را به منزل خودشان می‌برند که پس از چندی دامام برای آوردن عروس خود به منزل پدر عروس می‌رود که به این رسم پاگشا **pa-gosha** (پا گشودن) می‌گویند.

بعد از مراسم پاگشا، داماد می‌تواند همیشه به منزل پدر و مادر عروس برود. عده‌ای از بستگان داماد و عروس آنها را به منزل خودشان دعوت می‌کنند که به عنوان پاگشا می‌باشد.

شب زفاف

پس از آنکه عروس وارد حجله شد، مادر و خواهر داماد از عروس استقبال می‌کنند و مدتی را دختران و زنان هر دو خانواده دایره می‌زنند و ترانه می‌خوانند و دست می‌زنند و مبارک باد می‌گویند و می‌رقسند و شادی می‌کنند.

سپس از اتاق عروس خارج می‌شوند و داماد به حجله وارد می‌شود. در این موقع یکی از نزدیکان و بزرگان عروس پدر یا عمو یا دائی وارد اتاق می‌شود و دست عروس را گرفته به دست داماد می‌دهد و تبریک می‌گوید و برای آنها خوشبختی آرزو می‌کند. در این جریان عروس آهسته و غیر محسوس پای راست خود را روی پای چپ داماد قرار می‌دهد زیرا عقیده دارند که عروس در زندگی جدید بر شوهر خود مسلط خواهد شد. این رسم را همواره در مراسم عقد در کلیساهای شهرها نیز می‌توان دید. سپس عروس و داماد را تنها می‌گذارند و

عروس و داماد با شربت کام خود را شیرین می‌کنند و پیش از ملاقات با هم مواد معطر به خود می‌زنند و به دهان خود چند هل می‌گذارند و می‌جوند تا بوی خوش از بدن و دهانشان استشمام شود. بعد از کامیابی داماد و عروس، پارچه یا دستمال سفیدی را که نشان دوشیزگی عروس روی آن افتاده است به زن محرمی که از خانواده عروس همراه او آمده است و در آن موقع پشت در اتاق حجله یا اتاق مجاور به انتظار نشسته است صدا می‌زنند و می‌دهند. او با ابراز خوشحالی اول دستمال را به مادر و خواهر و سایر زنان خانواده داماد که در اتاق دیگری در انتظار نشسته‌اند، نشان می‌دهد، منظور از این عمل این است که خانواده داماد متوجه شود عروس آنها دختر بکر و پاک است. سپس آن دستمال را که نشان افتخار و سربلندی خانواده عروس است برای مادر عروس می‌برند و تحویل او می‌دهند و خلعتی دریافت می‌کنند.

در قدیم عروس و داماد تا سه روز و گاهی تا یک هفته از حجله خارج نمی‌شدند و به اصطلاح امروز بجای ماه عسل روزهای عسل داشتند. سپس زنان و دختران قوم و خویش و دوستان خانواده‌های عروس و داماد به عنوان پاتختی به خانه عروس و داماد می‌رفتند و آغاز زندگی نو را به آنان تبریک می‌گفتند و دایره می‌زدند و می‌رقصیدند و هدایایی همراه خود می‌آوردند و به عروس و داماد اهدا می‌کردند. خانواده داماد هم از آنان با ناهارِ پلو و یخنی پذیرایی می‌کردند.

تولد و مراسم بریدن ناف

در گذشته که امکان دسترسی به دکتر و بیمارستان در روستاها فراهم نبود، تولد بچه‌ها به صورت سنتی و با امکانات و دانش روستایی صورت می‌گرفت. وقتی زنی درد زایمان می‌گرفت برای او قابله **gabela** (به اصطلاح امروزی ماما) می‌آوردند و او معمولاً از زنان پیر و با تجربه روستا بود. او زائو را روی چاله **cala** می‌نشاند و بچه را به دنیا می‌آورد.

برای بریدن ناف نوزاد قابله نخی را به صورت دو لایه در کف دستهایش قرار می‌داد و تاب می‌داد و به هم می‌چسباند. سپس از محل اتصال ناف به شکم نوزاد به فاصله یک بند انگشت از دور ناف نوزاد را اندازه گرفته با نخ مذکور گره زده محکم می‌بست. بعد به فاصله سه انگشت آن طرف نخ گره خورده را با قیچی تمیزی می‌برید و از جفت جدا می‌ساخت. در گذشته دور که قیچی در دسترس نبود ناف نوزاد را روی سنگی که قبلاً شسته شده و تمیز و خشک کرده بودند می‌گذاشتند و با سنگ نوک تیز و خشک شده دیگری برروی آن می‌زدند تا ناف بریده شود.

بدین سان جفت از نوزاد جدا می‌شد و آن را یا در محلی دور خاک می‌کردند و یا در رودخانه می‌انداختند. اگر نوزاد بی قراری می‌کرد و روز به روی ضعیف می‌شد می‌گفتند چله گیر (**cella**) شده است.

مادر بزرگ نوزاد یا زنی دیگر انگشت خود را وارونه وارد دهان نوزاد می‌کرد و سقف دهان او را با کف انگشت خود فشار می‌داد تا سقف دهان نوزاد طاق دار و قوس داشته باشد. زیر اگر سقف دهان نوزاد قوس نمی‌داشت بعدها که زبان می‌گشود نمی‌توانست خوب صحبت کند. سپس لباس نوزاد را به تنش می‌کردند و او را قنداق پیچ **hondagh-pich** می‌کردند.

بعد از قنداق پیچ کردن نوزاد او را روی دست چپ گرفته با کف دست راست به زمین می‌زدند و می‌گفتند، درد و بلایت به زمین و سپس او را در دست راست می‌گذاشتند و با کف دست چپ به زمین می‌زدند و همان جمله را تکرار می‌کردند.

برای زن زائو برشتک یا برشتوک درست می‌کردند تا کمر درد او با خوردن آن برطرف شود. سپس آشنایان به دیدار آنها آمده تولید نوزاد را تبریک می‌گفتند.

معمولاً شب ششم تولد نوزاد از مهمترین و پرهیجان ترین شب‌ها محسوب می‌شود. در این شب عده‌ای از خویشان و نزدیکان زائو، از زن و مرد دور تا دور اتاق می‌نشستند و تا صبح بچه را دست به دست می‌کردند و شعر و ورد و دعا می‌خواندند و هر لحظه یک بار دایره می‌زدند و به شدت سروصدا راه می‌انداختند تا اجنه بترسند و به اتاق زائو نزدیک نشوند.

در این هنگام یکی از مردان مسن و مومن خانواده بچه را بغل می‌کرد و در گوش راست او اذان ودر گوش چپش اقامه می‌گفت و به میل خود نام یکی از ائمه اطهار را روی بچه می‌گذاشت. سپس حاضران صلوات می‌فرستادند و شادی می‌کردند.

مراسم ختنه سوران

عمل ختنه سنت قدیمی است و هم فریضه دینی محسوب می‌شود. معمولاً بچه‌های پسر را در پنج یا هفت سالگی ختنه می‌کردند. برای شرکت در این جشن عده‌ای از دوستان و خویشان را دعوت می‌کردند. صبح همان روز را با چند نفر از اقوام و یک دسته مطرب (ساز و ضرب زن) به حمام می‌فرستادند. در سربند حمام سپند دود می‌کردند و کندور و بخور می‌سوزاندند. سپس بچه را جامهٔ نو می‌پوشاندند و به خانه می‌آوردند. در خانه رختخواب تمیزی روی فرش اتاق پهن می‌کردند و بچه را در آن می‌خواباندند و نوازندگان آهنگ شادی

می‌نواختند و جمعی می‌رقصیدند. دلاک (سلمانی) می‌آمد و یک نی زرد از کیسه دلاکی بیرون می‌آورد و پوست نوک آلت بچه را با نوک انگشتان به طرف خود می‌کشید و آن را در شکاف نی قرار می‌داد. یک نفر هم دست و پای بچه را می‌گرفت تا تکان نخورد. دلاک تیغ را از کیف بیرون می‌آورد و با سرعت غلاف نرم نوک آلت بچه را می‌برید.

مراسم سوگواری

هرگاه شخصی در روستا بمیرد، اگر هنگام غروب باشد او را در خانه نگه می‌دارند و سایر بستگان را مطلع می‌سازند برای آنان گوسفند سر می‌برند و غذا درست می‌کنند.

به احترام مرده تا سبح پای جنازه می‌نشینند و سوگواری می‌کنند چون معتقدند نبایستی مرده را تنها بگذارند و با صدای گریه و زاری آنان دیگر همسایگان در می‌یابند که کسی مرده است. بستگان مرده اشخاصی را به روستاهای دور و نزدیک می‌فرستند تا مرگ آن شخص را به سایر اقوام خبر دهند.

صبح خیلی زود دسته‌های مرد و زن از روستاهای دور و نزدیک به منزل صاحبان مرده می‌آیند و در نزدیکی روستا مردها از الاغها و اسب‌های خود پیاده شده در حالیکه خره **kharra** (گِل) به سر کلاه و شانه‌های خود می‌زنند و در پشت سر زنها همراه خود، زاری کنان به سویَ منزل صاحبان مرده حرکت می‌کنند.

در منزل زنان و مردان از آنها با شیون و زاری استقبال می‌کنند و زن سالخورده‌ای اشعاری غمگین در وصف خوبیهای مرده می‌خواند و بقیه ضمن همراهی با او گریه و زاری می‌کنند

بعد از آن مرده را به گورستان می‌برند تا ضمن شستن جسد او را خاک کنند. مرده را که خاک نمودند، همه زنان خود را برروی خاک گور می‌اندازند و گریه و زاری می‌کنند در اینجا هم زن سالخوده‌ای در وصف دلیری و خوبیهای مرده اشعاری غمگین و حاکی از مصیبت می‌خواند و بقیه زنان هم او را همراهی می‌کنند. بعضی هم خاک قبر را بر سر خودشان می‌کوبند و بعضی هم چنگ به صورت خود می‌کشند.

در گذشته، رسم بر این بود که زنی بالای سر قبر می‌ایستاد و هر زن دیگری موهای خود را تعارف می‌کرد کمی از آن را با قیچی می‌برین و داخل قبر می‌انداخت. اینرسم بریدن مو ریشه تاریخی دارد[۹۹].

بعد از سوگواری زنان در سر قبر نوبت به مردان می‌رسید و آنان نیز به سر قبر می‌رفتند و بستگان مرده، خود را برروی قبر می‌انداختند و آنقدر گریه و زاری می‌کردند و بر سر خود می‌زدند که ناچار عده‌ای زیر بغل آنان را گرفته از سر قبر بکناری می‌کشیدند.

پس از مراسم فاتحه خانی یک نفر از بستگان مرده از مرمی که در تشییع جنازه شرکت کرده‌اند تشکر می‌کند و با صدای بلند همه را به منزل صاحب مرده راهنمایی می‌کند.

عده‌ای از بستگان مرده در بیرون منزل در یک ردیف دست به سینه می‌ایستند و مردم را به خانه راهنمایی می‌کنند.

در خانه به مهمانان چای می‌آورند و رسم بر این است که تا یکی از صاحبان مرده که نزدیک در خانه نشسته نگوید بفرمایید کسی از چای جلوی دستش نخواهد خورد.

هنگام ظهر ناهار تدارک می‌بینند و در جلوی هر سه نفر یک مجمه **majma** (سینی بزرگ مسی) برنج با گوشت قرار می‌دهند و همه با دست خالی و بدون قاشق و چنگال غذایشان را می‌خورند. اگر کسی از غذا خوردن سیر شده باشد نباید کنار بکشد بلکه باید صبر کند تا همه از غذا خوردن سیر شوند و بعد ریش سفید مجلس می‌گوید که برای آمرزش روح مرده فاتحه بخوانند. سپس همه کنار می‌کشند.

مردان و زنانی که نسبت خیلی نزدیک با صاحبان مرده داشته باشند با صاحبان مرده سیاه به تن می‌کنند و در هیچ عروسی شرکت نمی‌کنند (تا چهل روز یا یک سال) و زنان تا سپری شدن این مدت بر دست و پای خود حنا نمی‌گذارند.

اگر کسی در روستا بخواهد عروسی کند قبلاً از صاحبان مرده اجازه برگزاری این عروسی را می‌گیرد.

هر هفته به عنوان خیرات برای روح مرده حلوا درست می‌کنند و بین مردم تقسیم می‌کنند و این کار به مدت یک سال انجام می‌گیرد. اقوام نزدیک به مدت یک هفته در منزل صاحب مرده می‌مانند و در مراسم سه روز، سر هفته و چهلم و سر سال مرده می‌آیند و صاحبان مرده را برای پذیرایی از مهمانان در سوگواری یاری می‌نمایند. در روزهای یاد شده پس از پذیرایی از مهمانان بر مزار مرده می‌روند و بعد از سوگواری از مردم تشکل می‌کنند و

---

[۹۹] – حسین پیرنیا (مشیرالدوله)، ایرتن باستان، جلد اول، تهران ۱۳۶۲ ص۲۲.

از مردم می‌خواهند که اگر سیاه پوشیده‌اند آن را بیرون بیاورند و عوض کنند و اگر مراسم عروسی یا هر مراسم دیگری دارند انجام دهند.

صاحبان مرده چند روز بعد از سپرس شده چهلم مرده به منزل اقوام نزدیک خود می‌روند و برای آنان لباس، پارچه، صابون و حنا می‌برند تا جامهٔ سیاه را از تن در بیاورند و بعد از آن اقوام مرده به حمام می‌روند و لباس‌های سیاه را عوض می‌کنند.

اقوام مرده هم بعد از سپری شدن سر سال برای صاحبان مرده لباس نو می‌برند تا آنان هم لباس سیاه را از تن بیرون بیاورند و لباسی دیگر بپوشند.

بازی‌های کودکان کمره

بازی‌های کودکان که عمدتاً از افسانه‌های محلی سرچشمه گرفته‌اند و نحوه عمل یک نوع هوش آزمایی است که از روزگاران کهن سینه به سینه در میان قبایل و طوایف مختلف مردم باقی مانده است. برخی از بازی‌هایی که کودکان کمره با آنها سرگرم می‌شوند به شرح زیرند:

۱- بازی اتل متل توتوله (atal-matal-tutula)

بازی اتل متل توتوله مخصوص کودکان بسیار رایج است و شیوه بازی به این ترتیب است. بازیکنان دایره وار می‌نشینند، پاهایشان را در مرکز دایره قرار داده، دراز نگه می‌دارند، آنگاه بچه‌ها یک نفر بزرگتر را به مرکز دایره فرستاده و او نیز در حالیکه انگشتش را هر بار روی یکی از پاهای دراز شده می‌گذارد و می‌خواند:

اتل متل توتوله
گاب حسن چه جوره؟
نه شیر داره نه پسون
شیرش و بردن گلسون
یه زن گرجی بسون
اسمش و بذار عم قزی
دور قباش قرمزی
اره اره به پات بزن، درد دره،

کلمه (ره) به هریک از پاها افتاد، آن پا از بازی خارج می‌شود. بازی همینطور ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که یک پا بیشتر باقی نماند، صاحب این پا که باقیمانده برنده است.

آنگاه همه کسانی که در بازی شرکت داشتند، در حالی که برای نفر برنده دست می‌زنند، می‌خوانند:

آقا جان کجان؟ تو بالا خانه
کفاش کجان؟ تو آسیونه
عصاش کجان؟ تو طاقچه
بی بی کجان؟ تو باغچه
چی چی می‌چینه؟ آلوچه
خانم کجان؟ حموم پا
چی چی زاییده؟ زنگله پا

در این موقع همه بازیکنان، یک جا و یک صدا با هم دم می‌گیرند و می‌گویند:

ها زنگله،ها زنگله
ها زنگله،ها زنگله.

بازی لی لی حُوضک

بزرگتر انگشت نشان خود را کف دست بچه‌ای می‌گذارد و می‌گوید:

لی لی لی حوضک
جو جو آمد، آب بخوره،
افتاد تو حوضک

سپس با اشاره به انگشت‌های دست بچه ادامه می‌دهد:

اشاره به انگشت کلک (میان)

این آبش داد

اشاره به انگشت حلقه (میان انگشت کلیک و انگشت میانی)

این دونش داد

اشاره به انگشت میانی (وسطی)

این پرش داد

اشاره به انگشت شهادت، که او می‌گوید:

کی این را انداخته حوضک

اشاره به انگشت شصت
که می‌گوید
من من گنده...

بازی قایم موشک

این بازی در بیشتر استان‌های ایران با مختصر تفاوتی رایج است. در این بازی نیز چون بازی <<گرگم به هوا>> یکی از بازیکنان باید عهده دار نقش گرگ در نقطه‌ای که قبلاً مشخص می‌شود چشم می‌گیرد (بستن چشم).
با دستمال چشم‌های گرگ را می‌بندند که با انقضا فرصت مناسب <<گرگ>> دستمال را باز کرده و بازی را آغا. می‌کند.

پس از بسته شدن چشم گرگ بازیکنان سریعاً باید در جاهای مختلف و مناسب خود را مخفی کنند. گرگ از لحظه بسته شدن چشم‌هایش شروع به شمارش می‌کند، از یک تا بیست (یک، دو، سه، چهار،... بیست) یا از ده تا صد با شمارش آخرین عدد چشم‌هایش را باز می‌کند و به جستجو برای پیدا کردن بازیکنان می‌پردازد هرگاه یکی از بازیکنان را دید، باید او را تعقیب کرده و بگیرد که در این صورت آن نفر، گرگ بعدی خواهد بود و در صورتی که فرد مورد تعقیب بتواند خود را به نقطه شروع بازی (محل چشم گرفتن) برساند نجات پیدا خواهد کرد، سایر نفرات نیز باید در حالیکه گرگ در جستجو و تعقیب آنهاست از فرصت استفاده کرده خود را به محل شروع بازی برسانند. تا زمانی که گرگ نتواند کسی را بگیرد بازی به شرح فوق تکرار می‌شود.

بازی گرگم به هوا

این بازی جمعی و تک گروهی است. تعداد بازیکنان از سه نفر به بالاست. محل بازی بستگی به وضع موجود از نظر فضا، تعداد و سنت بازیکنان دارد.
ابتدا از بین بازیکنان یک نفر با توافق یا از طریق قرعه کشی به عنوان گرگ انتخاب می‌شود. قرعه کشی معمولاً به طریق پشک انداختن یا شیر و خط و یا تر و خشک انجام می‌گردد.
نفرات دیگر در محدوده زمین بازی که حدود آن را مشخص می‌کنند، به صورت متفرق قرار دارند. نفری که به عنوان گرگ انتخاب شده است بازیکنان را تعقیب می‌کند تا

بتواند یکی از آنها را بگیرد و یا با دست ضربه‌ای بزند، انتخاب دو روش مذکور قبل از بازی توافق می‌شود. چنانچه گرگ یکی ای بازیکنان را بگیرد یا ضربه بزند، خود از گرگ بودن خلاص شده آن نفر گرگ می‌شود. معمولاً برای اینکه بازیکنان زیاد خسته نشوند، و در خلال دویدن و بازی و استراحت کوتاه لحظه‌ای داشته باشند، قبل از بازی در داخل محوطه نقطه‌ای را به عنوان محل امن مشخص می‌کنند که بازیکن به هنگام فرار، چنانچه خود را به آن نقطه برساند از تعقیب در امان خواهد بود، و مدت کمی استراحت و توقف خواهد داشت.

بازی آلَک و دُولَک

این بازی نیز در اکثر استانهای ایران متداول است. این بازی گروهی است. بین دو دسته با نفرات مساوی. این بازی بین دو نفر نیز قابل انجام است. محل بازی زمین مسطحی است به طول ۱۵ متر به بالا که به عرض چندانی نیاز ندارد. وسیله بازی عبارت است از دو عدد چوب یک چوب به طول هفتاد سانتیمتر تا یک متر و قطر ۳ تا ۵ سانتیمتر به نام (دولک) و چوب دیگر به طول ۱۵ تا ۲۵ سانتیمتر به نام (الک) و یک سنگ نسبتاً بزرگتر از آجر یا دو عدد آجر یا سنگی حدوداً به اندازه آجر.

بازیکنان به دو دسته تقسیم شده، یک دسته در بالی زمین پشت خط شروع بازی و دسته دیگر در داخل زمین مستقر می‌شوند.

در نقطه شروع سنگی را که بزرگتر از آجر معمولی است قرار داده و چوب دولک را به گونه‌ای روی آن می‌گذارند که موازی با خط طولی زمین بوده و لااقل یکی از لبه‌های آن آزاد باشد. ابتدا یکی از نفرات بالا به عنوا ن شروع کننده بازی با الک ضربه‌ای به سر آزاد دولک می‌زند. هرچه ضربه محکمتر باشد بهتر است. دولک از سر سنگ بلند شده و در حال چرخیدن در هوا مسافتی را در داخل زمین بازی طی می‌کند. چنانچه افراد گروه پایین (یعنی آنهایی که داخل زمین هستند) دولک را در هوا <<بل>> بگیرند برنده بوده، جای دو گروه عوض می‌شود. در غیر این صورت پس از افتادن دولک یکی از نفرات داخل زمین آن را برداشته و به طرف الک که پس از پرتاب دولک در کنار سنگ و به موازات خط طولی زمین گذاشته می‌شود پرت می‌کند. اگر الک به دولک اصابت کند باز جای دو گروه عوض می‌شود. در غیر این صورت نوبت به نفر بعدی، بازیکن بالایی می‌رسد و بازی همچنان به شرح فوق تا بقیه نفرات ادامه پیدا می‌کند.

از دیگر بازی‌های رایج در میان کودکان کمره باید بازی لیلی یا <<اگردوگر>> را نام برد که توسط خردسالان دختر و پسر انجام می‌شود و دارای نمونه‌های مختلف اما نزدیک

به هم است. این بازی نیز بصورت فردی و جمعی قابل انجام است. محل بازی زمین هموار و مسطحی است به شکل مستطیل به مساحت حداکثر ۱۸ مترمربع و برای خردسالان معمولاً ۶ مترمربع.

آنها این کادر مستطیلی را به شش خانه مساوی تقسیم می‌کنند و آنها را شماره گذاری نموده و سنگی را در آن انداخته، با یک پا به آن ضربه می‌زنند تا از قسمت خروجی مستطیل خارج شوند.

یکی دیگر از بازیهای رایج بازی عمو زنجیر بافت است که تک گروهی است و تعداد بازیکنان تا بیست نفر و حتی بیشتر هم می‌تواند باشد. یک نفر به عنوان استاد انتخاب می‌شود. این بازی نیازی به وسیله ندارد و محل خاصی نمی‌خواهد.

بازیکنان بصورت ستونی پشت سر هم قرار می‌گیرند و هر نفر دست خود را دور کمر نفر جلویی حلقه می‌کند. استاد مقابل بازیکنان و روبروی نفر اول می‌ایستد.

نفر اول افرادی که در جلوی ستون نفرات قرار دارد می‌گوید:

- استاد زنجیر باف؟ استاد می‌گوید: - بله

- زنجیر ما را بافتی؟ استاد پاسخ می‌دهد: - بله

- و گل کشو انداختی؟ استاد می‌گوید: - بله

پس چرا نمی‌ری هیزم؟ استاد می‌گوید: - کوتاهش، بکش تا بلند شود.

در این وقت نفر اول صف شروع می‌کند به حرکت کردن و کشیدن نفرات به دنبار خود. باید افراد را به دنبال خود بکشد، بکشد تا دستهای یک نفر از دور کمر نفر جلویی باز شود. در این صورت آن نفر سوخته و از بازی خارج می‌شود. این بازی آنقدر ادامه می‌یابد تا تمام افراد سوخته و از بازی خارج شوند.

غذاهای کمره

رایج ترین غذا آبگوشت بود که دودوله **dudula** نیز می‌گفتند. زیر ظرفی که در آن آبگوشت را می‌پختند چنین نام داشت و از سفال درست می‌شد و بیشتر در دهی به نام بُرجَک تهیه می‌ده و دودوله‌های برجکی معروف بودند و به آنها دودوله گلی می‌گفتند.

در این ظرف‌ها غذا، ترشی و ماست می‌ریختند.

برای پخت غذا از هیزم استفاده می‌شد.

دودوله غذایی بود که وقتی چاشنی آن را تغییر می‌دادند اسم آن هم عوض می‌شد. اگر گوشت و کدو و غیره می‌ریختند به آن تاس کباب می‌گفتند. اگر سبزی زیادی در آن می‌ریختند قرمه سبزی بدست می‌آمد. اگر با گوشت، به، زردآلو و آلو اضافه می‌شد، آبگوشتِ به تهیه می‌شد. انواع آش هم تهیه می‌شد، مانند آش بلغور، آش ترخینه که خاصیتی نداشت. اَنواع پلوها در دورات متاخر مرسوم بود. آش سیرابی با شَلمبه نیز از معده تمیز شده گوسفند تهیه می‌شد و به آن ترخینه اضافه می‌کردند. از همان شکمبه نوعی دلمه نیز دست می‌شد.

آلات موسیقی

در کمره همانند سایر روستاهای ایران آلات موسیقی متفاوتی بکار می‌رفت که عبارتند از: کمانچه، تار، تنبک، ساز و دهل، داریه و سرنا.
رقص‌ها و آوازهای کمره همانند سایر روستاها شاد و رقص‌ها بصورت گروهی و انفرادی انجام می‌گرفتند. گاهی آوازهای غمگینی نیز خوانده می‌شد.

فصل ششم

پزشکی سنتی

اهای کمره همچون دیگر ایرانیان از گذشته‌های دور بیماری‌ها را با گیاهان دارویی و روشهای سنتی درمان می‌کرده‌اند. برخی از این روشهای درمانی اصولی و منطبق با اصول علمی بودند اما برخی دیگر فاقد اساس و پایه منطقی و قابل قبول با دانش امروزی محسوب می‌شوند. این نکته قابل توجه است که اکثر اطباء کمره در قدیم حکیم باشی‌های کلیمی بودند.

اکنون به برخی از این بیماری‌ها و روش‌های درمان آنها می‌پردازیم:

۱- باروری: زنی که بارور نمی‌شد و یا بچه او پا نمی‌گرفت با انواع نذر و طلسم و ادعیه متوسل می‌شد.

۲- سقط بچه: الف) خورن زعفران و عسل. ب) خوردن گلاب در چندین نوبت. ج) خورد آب جعفری. د)برداشتن بار سنگین.

۳- جلوگیری از سقط جنین: الف) زن باردار روزی یک زرده تخم مرغ می‌خود و در صورت نیاز تخم مرغ را با خاکستر می‌آغشتند و بر کمر او می‌بستند تا کمرش محکم شود. ب) بستن کمربند پهنی که دارای قفل بود و روی قفل دعا می‌نوشتند.

۴- درمان سرخک: به سرخک باد سرخ هم می‌گویند. نوشاندن آب شیرخشت، خوراند جوشانده عناب، خوراندن عدس آب.

۵- مخملک: مقدار کاه در آب می‌ریزند و آن را می‌جوشانند هنگامی که آب سرد شد طلا در آب می‌زنند و سپس بدن مبتلا به مخملک را با آن می‌شویند.

۶- حصبه: درمان این بیماری توسط حکیم باشی‌های کلیمی انجام می‌گرفت. داروی متداول یک خوراک فلوس بود. بیمارانی که بهبود می‌یافتند معمولاً به عوارض حصبه که منشاء بیماری‌های مختلف دیگر بود، دچار می‌گردیدند.

۷- درد گوش: برای درمان آن دستشان را روی گوش کودک نهاده می‌گفتند: <<درد گوش - درد گوش>> سپس دستشان را به زمین زده و این کار را با گذاشتن هر

انگشت روی گوش بچه تکرار می‌کردند. همچنین برای دفع گوش درد کمی روغن حیوانی در گوش می‌ریختند.

۸- درد شانه و پا: از کناره چشمه زالو گرفته و روی پوست قسمتی از بدن بیمار که درد می‌کرد می‌انداختند تا زالو مقداری از خون او را بمکد و درد برطرف گردد. همچنین مالیدن روغن دنبه بره، گوسفند.

۹- دل درد: خوردن داروهای زیر:

- دم کرده نعناع
- دم کرده گل انار
- دم کرده شیرین بیان
- مخلوط شیر و رازیانه
- خوردن مخلوط رازیانه و روغن
- خوردن نبات داغ
- خوردن عرقی که مدتی دُم آلبالو در آن ریخته شده است

۱۰- درمان کمر درد: جوشانده دارچین و زنجبیل با نبات.

۱۱- درمان سیاه سرفه:

- خوردن گوشت کلاغ سیاه
- خوردن دم کرده پر سیاوشان
- نوشیدن شیر الاغ
- خوردن جوشانده کاکل ذرت

۱۲- درمان اسهال:

- خوردن دم کرده برگ سبز پودنه کوهی
- خوردن کمی سماق
- نوشیدن دم کره گل انا یا پوست انار
- جوشانده عناب و گشنیز، کته ماست
- ماست خالص بی ترشابه

۱۳- استفراغ:

- خاکشیر خشک در روز ۵ بار کف لمه کرده در گلو می‌ریختند و قدری آب می‌خوردند
- سایید پوست نارنج خشک و خوردن با عسل

۱۴- خون دماغ: برای بند آوردن خون دماغ دست و انگشتان بیمار را بالا نگه می‌داشتند و آب خنک روی سرش می‌ریختند.

۱۵- ترک پا: اگر ترک‌های پا خیلی عمیق بود از پیه استفاده می‌شد. پیه را روی چراغ نگه داشته آب می‌کردند و آن را داخل ترک‌ها می‌چکاندند.

۱۶- حجامت کردن: برای درمان برخی بیماریهای حجامت می‌کردند. این کار با تیغ کشیدن بر پوست بدن در بین شانه‌ها و کمی پایین تر از پشت گردن انجام می‌شد. با بادکش کردن توسط شاخ حجامت گری مقداری از خون بدن را می‌گرفتند. بر این باور بودند که این کار برای رفع چشم درد، جوشها و زخمهای پوستی مفید است.

۱۷- خروسک: قطره‌ای خون خروس در گلوی بیمار می‌ریختند.

۱۸- دندان درد: دود سیگار یا دود تریاک به دندان می‌رساندند. یا کم کتیرا روی دندان قرار می‌دادند.

۱۹- سکسکه: کسی را که سکسکه طولانی می‌کرد با تهمت ناروا می‌ترساندند و معتقد بودند که سکسکه او درمان می‌شود.

۲۰- دمل: برای رفع دمل آرد شیر درست کرده روی آن می‌گذاشتند تا برسد و سر باز کند. باید از آرد گندم و شیر زن استفاده می‌شد نه شیر گاو.

۲۱- سینه پهلو: برای معالجه سینه پهلو، بادام کوبیده را با شیر زن مخلوط کرده روی چراغ می‌گذاشتند تا کمی گرم شود و روغن بیاندازد و سپس با آن پهلوها را چرب می‌کردند.

۲۲- شکستگی استخوان: هنگامی که در استخوان‌های دست و پای کسی شکستگی ایجاد می‌شد شکسته بند با جابجایی محل شکسته شده آن را با مورد و تخم مرغ یا با ؟؟؟؟ می‌بست. برای اینکه استخوان سر جای خود جوش بخورد، تخته‌ای را نیز در محل شکستگی می‌بستند.

۲۳- یبوست: برای رفع یبوست بیمار را نتقیه می‌کردند و یا فلوس را جوشانده در شیر می‌ریختند و به بیمار می‌خوراندند.

۲۴- کهیر: برای رفع کهیر و زخمهای پوستی، گل خطمی را در آب خیس کرده و در حمام به بدن بیمار می‌مالیدند. مالیدن حنا بر بدن برای مدتی کوتاه. مالیدن سدر آب گرفته بر بدن.

۲۵- نازایی: برای رفع نازایی در تابستان روغن کرچک خورده و در آفتاب دراز می‌کشیدند.

۲۶- چشم زخم: برای رفع جشم زخم یا نظر زدگی از اسفند بیابانی یا کوهی که صدای خروس به آنها نخورده باشد استفاده می‌شد. از دانه‌های آن در آتش می‌ریختند تا دود کند. همچنین خرمهره به لباس بچه آویزان می‌کردند. ارامنه غیر از آن به لباس بچه صلیب سنجاق می‌کردند.

۲۷- بادهایی که به بدن می‌ریختند:

- باد سفید: باعث تورم بدن و سفید شدن رنگ می‌شد.
- باد سرخ: باعث تورم بدن و سرخ شده رنگ می‌شد.
- باد نزله **nazla**: در قسمتهای مختلف بدن می‌ریخت و بدن را به درد می‌آورد. برای رفع آن معمولاً بادکش و یا حجامت می‌کردند.

۲۸- درمان زخم سطحی بدن:

- برای جلوگیری از انتشار آن دور زخم را بوسیله قلم با فشار خط می‌کشیدند. برای بند آمردن خون زخم <<لونجه>> را می‌جویدند و روی زخم می‌گذاشتند.

۲۹- درمان کچلی:

- انداختن <<زفت>> بر سر پس از شستشو. زفت عبارت است از کوبیده صمغ درختان و سفیده تخم مرغ و زرنیخ.
- اگر کچلی پیشرفت نکرده بود، زخمها را کهنه سوز می‌کردند. یعنی تکه پارچه از را می‌سوزاندند و داغ روی زخم می‌گذاشتند.
- قرار دادن کوبیده دانه خشک انار بر زخم.
- پوست هندوانه را می‌سوزاندند و می‌کوبیدند و روی سر می‌مالیدند.

۳۰- درمان میخچه:

- گذاردن میخک در حال سوختن روی میخچه.

۳۱- درمان زگیل:

- ریختن شیره برگ انجیر بر زگیل
- بستن بن زگیل با نخ

۳۲- درمان تبخال:

- شستشوی بتخال با نمک
- گذاردن تبخال برچفت در

۳۳- درمان ریزش مو:

- خوردن چوشانده اکلیل کوهی
- شستشوی مو با قره قروت

- شستشوی مو با سدر
- شستسوی مو با گل خطمی و تخم مرغ
- شستشوی مو با پوست انار

۳۴- درمان سر درد:
- بخور دادن سر با دم کرده گل بابونه
- مالیدن نمک و سرکه بر پیشانی و شقیقه

۳۵- درمان چشم درد و کم سویی چشم:
- با میل در چشم بیمار عسل می‌کشیدند.
- در چشم سرمه می‌کشیدند و یا اندکی کوبیده زهره کبک می‌ریختند.
- برای دفع لکه چشم و دفع آب مروارین قطره‌ای از خون هدهد در چشم بیمار می‌ریختند.
- پرهیز از خوردن خیار و بلال

۳۶- گلو درد:
- غرغره کردن با جوشانده ؟؟؟؟
- غرغره کردن با آب نمک
- غرغره کردن دم کرده گل انا برای رفع ورم لوزه

۳۷- سرماخوردگی:
- خوردن دم کرده گل بنفشه
- خوردن جوشانده کاکل ذرت
- بخور دادن سر و بینی با برگ اکالیپتوس

۳۸- درمان سینه درد و سرفه:
- خوردن دم کرده گل گاوزبان
- خوردن دم کرده دانه به یا مکیدن دانه به
- خوردن دم کرده چهار تخمه

۳۹- درمان سل - باریکی. که در روستاهای ارمنی نسین به آن درد باریک (barak tsav) نیز می‌گفتند:
- خوردن جوشانده خرخره خرس همراه با شوربا به توالی

۴۰- درمان ناراحتی‌های قلب:
- جوشانده گل گاوزبان و لیمو و سنبل الطیب
- عرق بید مشک

- مخلوط گلاب و قنداب
۴۱- درمان درد کلیه و التهابات مجاری ادرار:
- نوشیدن آب ترب سیاه بویژه اگر درد ناشی از سنگ کلیه باشد
- خوردن جوشانده کاکل ذرت
- نوشیدن مخلوط آب انار و آب
- خوردن جوشانده شیر رازیانه
۴۲- داروی دفع سنگ مثانه: دم کرده گل شتر خار
۴۳- داروی نفخ شکم: خوردن دانه رازیانه
۴۴- دفع بواسیر: گذاشتن سنگ یا آجر داغ و یا کفگیر داغ به زیر نشیمنگاه
۴۵- رفع کرم کدو: خوردن تخمه کدو
۴۶- درمان تب:
- پاشویه با آب نمک
- پاشویه با آب سرد
- پاشویه و تنقیه با گل خطمی
۴۷- درمان تب نوبه:
- خوردن عرق پوست بید
- خوردن عرق کاسنی
۴۸- درمان لرز: خوردن کباب گنجشک
۴۹- درمان یرقان:
- انواع طلسم و ادعیه
- خوردن ماهی ریز زنده
- نگاه کردن به ستاره قطبی هفت شب پیاپی
۵۰- درمان استخوان درد: مالیدن روغن جوجه تیغی بر موضع درد از قبیل کمر، پا و دست.

۵۱- درمان درد مفاصل: محل درد را در معرض نیش زنبور قرار می‌دادند که نیش زنبور عسل درد را برچیند.

برای درمان انواع بیماری‌ها اهالی کمره به چشمه‌های آب معدنی گرم محلات که در نزدیکی کمره واقع بودند می‌رفتند و در آب‌های این چشمه‌ها که دارای آب بسیار گرم تا آب ولرم بودند شنا می‌کردند و یا به آرامی در آنها وارد می‌شدند و چند دقیقه بی حرکت

می‌ماندند. مهمترین این چشمه‌ها عبارت بودند از: چشمه شفا که آب بسیار گرمی داشت. چشمه آب حکیم که آب ولرم داشت و جز اینها، گاهی معالجه با خرافات توام بود.

مثلاً برای معالجه گل مژه در توالت شعری می‌خواندند:

خطاب به مدفوع می‌گفتند:

سنده سلامت می‌کنم **Sonde salamet mikonom**

خودمو غلامت می‌کنم **khodamo gholamet mikonom**

در این صورت گل مژه می‌افتاد. سنده به مدفوع خیلی زیاد اتلاق می‌شد. برای ضدعفونی زخم و چرک گیاهی بنام دُم گو **domgou** (دم گاو) را دود می‌کردند و زخم و چروک خشک و ضد عفونی می‌شد.

گیاهان دارویی

۱- جو دو سر که گیاهی علفی است دارای میوه‌ای دراز منتهی به دو نوک باریک و محفوظ در پوشینه‌هاست.

جو دو سر تقویت کننده، مدر، ملین، مسکن و التیام دهنده زخم‌هاست.

۲- ترب کوهی پا ریشه خردل ۱۵۰ سانتیمتر ارتفاع دارد. ریشه این گیاه که تنها قسمت مورد استفاده آن است رنگ خاکستری مشخص و مقطعی سفید دارد. محرک دستگاه گوارش است و برای سرفه مصرف می‌شود.

۳- شریر یا ماروب بلان گیاهی علفی است مقوی معده اشتهاآور، مدر، نیرو دهنده، خلط آور، ضدعفونی کننده، صفرابر، مقوی قلب، تب بر و قاعده آور است.

۴- راوند ذکر برای مبتلایان به سنگ کلیه خطرناک است. بیشتر در دامپزشکی استفاده می‌شود و دارای اثر مقوی، مقوی معده است.

۵- گندنای کوهی: به عنوان یک داروی مقوی برای تحریک اشتها مصرف می‌شود. در معالجه برونشیت مفید است.

۶- بنگ دانه: مرهم درد است و باید با تجویز پزشک مصرف شود.

۷- سیزاب: در نهرها و مکان‌های مرطوب می‌روید.

۸- روناس: خاصیت ملین و مسهلی دارد. بهترین اثر آن خاصیت انحلال سنگهای مجاری ادراری است.

۹- سیاهدانه: دارای اثرات باد شکن، ؟؟؟ زیاد کننده شیر و تسریع کننده قاعدگی است.

۱۰- بادام تلخ: برای دردهای موضعی، ناراحتی‌های پوستی و اختلالات دستگاه تناسلی موثر است.

۱۱- سایر گیاهان دارویی عبارتند از: استخودوس، شمعدانی، شاه تره، آویشن، خاکشیر، مرزنگوش، بارهنگ، کاسنی، گل گاو زبان، بالنگو، ختمی، خارشتر، خاشخاش، کتیرا و غیره.

واحدهای اندازه گیری و مقیاس‌ها

۱- واحدهای وزن

- کاسه: برای اندازه گیری حبوبات ۴۰ یا ۴۵ سیر.
- پنجایی: **penja** معادل پنج سیر.
- صد و پنجایی: **sadopanjai** معادل بیست و پنج سیر.
- دَنار: **danar** معادل دو سیر و نیم.
- بار: معادل ۱۵ من شاه (۶ کیلویی) یا ۹۰ کیلو.
- خروار: معادل دو بار، دو پنجان کیله‌ای - و صد کیله برابر ۳۰۰ کیلو.
- ینجه: مساوی شانزده سیر.
- من: معادل ۶
- کیله **kila**: هر سه کیله یک من ده کیلویی است (عموماً کیله ظرف بود و بستگی داشت که چه مقدار حجم داشته باشد).
- چارک: ده سیر.
- سیر
- نیم سیر
- ۵ سیر: بیست و پنجمن
- صد درم: ۱/۴ من (من ۶ کیلویی)
- نیم من: سه کیلو.

۲- واحدهای کشاورزی

۱- جفت گاو: جفت گاوی که از صبح تا ظهر در زمین دیم کار کند، شخم آن مبذر ۵ کیله گندم، ۸ کیله جو و ۲ کیله نخود است.

- جفت گاو که از صبح تا ظهر در زمین آبی کار کند شخم آن مبذر هفت کیله گندم، ۸ کیله نخود و ۱۰ کیله باقلا است.

۳- واحدهای طول و مساحت

- ذرغ یا گز: معادل ۱۰۴ سانتیمتر یا ۴ وجب و یک انگشت شست
- جفت گاو: سی جریب
- فرسخ: هر فرسخ ۶ کیلومتر
- جریب: مساور دو هزار متر
- گره **gera**: به اندازه انگشت شست
- نیَم گره: نصف انگشت شست
- وجب

فصل هفتم

گویش کمره

گویش کمره را می‌توان جزو گروهی از لهجه‌های فارسی دانست که شامل لهجه‌های لری و بختیاری و راجی و غیره است. بطور کلی لهجه‌های متعدد ایرانی (غیر از فارسی) را که در مناطق داخلی فلات ایران متداول هستند، لهجه‌های مرکزی ایران می‌نامند. در بسیاری از موارد لهجه‌های نقاط مجاور یکدیگر تفاوت چشمگیری با هم دارند و در موارد زیاد نیز این لهجه‌ها به یکدیگر نزدیک هستند. مثلاً نزدیکی زیادی بین گویش کمره‌ای و لری و گویش راجی (دلیجان) وجود دارد و این نزدیکی حتی فراتر از ذخیره واژگان است و به مرزهای فرهند و رسوم و داستانها و افسانه‌ها نیز کشانده می‌شود.

گویش کمره‌ای همانگونه که با گویش‌های اقوام همسایه همانندی‌های فراوان دارد، به همان ترتیب نیز از برخی واژگان خاص خود برخوردار می‌باشد. آقای علی محمد سرمدی در مقاله خود چنین می‌نویسد:

<<درگویش کمره‌ای واژگان خاصی نیز بکار می‌رود که نگارنده آنها را در فرهنگ‌های موجود پژوهش کرده و همانند آنها را نیافته است. نمونه‌هایی از آنها به شرح زیر هستند[۱۰۰]:

---

[۱۰۰] – علی محمد سرمدی، "گزیده‌ای از گویش کمره‌ای"، نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم ص ۱۸۱-۱۷۹، تهران ۱۳۶۵.

آذیله	azeyla	هیمه (سرگین) گاو
آقامو	aghamu	پسر عمو
آقمه	aghama	پسر عمه
آله از آدم ور مگردانه	alaezadam-varmeger dana	روی خود را از آدم بر می‌گرداند
آله کرسی نشسن	ala korsi nesesan	بغل و جنب کرسی نشستن
یه آله نشسن	ya-ali nesesan	یک طرفه (کج) نشستن
النگات	elengt	معطل، مزاحم
بردادن	bor-	کفایت کردن
بلاله کردن	belala	رشد کردن پستان دختر در هنگام بلوغ
بلا جیبی	gelajibi	عوضی
پا موجتی	pamojati	با پشتکار، مداوم
پجار	pejar	نظم و انضباط
پفی	pofi	شش، ریه
پکا	peka	تحمل، طاقت
تیزانگه	tizanga	مثانه
جغلدان	jegheldan	سنگدان پرندگان
جوغاسم	joghasem	گیاهی علفی از تیره گل حسرت در دامنه کوه

هاساقه زیرزمین آن از پوسته مشبک پوشیده شده و شبیه مروارید است و مصرف خوراکی دارد.

چِر	cher	مجموعه شاخته‌های هرس شده درختان
رچ	rechch	صدای فرو رفتن پا در برف
رژنه	rezhena	توان
رک کردن	rek	اصرار و لجبازی کردن
ریچ	rich	برجسته و نمایان
زغل	zeghl	فضله کبوتر
فقا	fegha	مثل، مانند

قته	ghota	باسن
کرجلنگ	kerjeleng	خرچنگ
کم	kom	کنج
گُر	gorr	بالا، نوک
گُر	gorr	شدت
گُر	gorr	ساق و مچ پا
گُر	gor	نام چوب کوچک در بازی چوق گر (الک دولک)
گل تیغینه	gol tighina	جوجه تیغی
گولوزه	guluza	گیاه پنبه
گیچال (گیرچال)	gichal	عهده
گیفر	gifar	صرفه جویی
مرت	mert	پرز سیرابی
وچمان	vecheman	مهلت، فرصت
هکیجه	hekija	مرض دیگر آزاری
هُم لف	homlef	همتا
هنوشَه زدن	henusa	به سرعت و پشت سرهم نفس زدن در اثر خستگی و دویدن

واژگان بسیاری نیز در گویش‌های نواحی مجاور مشترک هستند برای نمونه:

ابلق	ablaqh	(کمره‌ای، لری)	سیاه و سفید
تاپو	tapu	(کمره‌ای، لری)	مخزنی استوانه مانند از گل برای نگهداری گندم یا آرد
خُفَ	khaffa	(کمره‌ای، لری)	هوای بسیار گرم و بدون کوچکترین حرکت
دالو	dalu	(کمره‌ای، لری)	زن پیر
دسمال	desmal	(کمره‌ای، لری)	دستمال
زِیراو	ziro	(کمره‌ای، لری)	فاضلاب، مجرای خروجی آب حوض

شنگ sheng (کمره‌ای، لری) نوعی گیاه

مِلار melar (کمره) مالار malar (لری) سه پایه

نال nal (کمره‌ای، لری) نعل

نسار nesar (کمره‌ای، لری) مکانی که آفتاب گیر کم دارد، پشت به جنوب

آل al (کمره‌ای، لری) حیوان وهمی

آتشک ateshak (کمره‌ای، لری، راجی) بیماری سوزاک، گونه‌ای دشنام

آروس arus (کمره‌ای، راجی [دلیجان]) عروس

اسبار esbar (کمره‌ای، راجی) بیل زدن، باغ و باغچه و بیل مخصوص آن

امشو emsho (کمره‌ای، راجی) امشب

اُو ow (کمره‌ای، راجی، لری و...) آب

اوسا ussa (کمره‌ای، راجی و...) استاد

خُنُک khonok (کمره‌ای، راجی و...) خنک

مزرا mezra (کمره‌ای، راجی و...) مزرعه

نی ni (کمره‌ای، راجی و...) نسبت

نمونه‌ای از واژه‌های مشترک کمره‌ای با گویش‌های دیگر ایرانی[۱۰۱]

اتی، هرزنی، کمره‌ای

او	ow	آب
اَمرو	omru	امروز
ور	var	نزد، بغل، پهلو

---

[۱۰۱] – در ارائه مقایسه واژه‌های کمره‌ای با گویش‌های دیگر از مقاله آقای علی محمد سرمدی (بررسی تطبیقی برخی واژگان گویش کمره‌ای) راه دانش، اراک ۱۳۷۵، شماره ۶-۵ ص ۳۵۹-۳۴۹، نیز استفاده شده است.

گو	go	گاو

شوشتری و کمره‌ای

چو	chow	شایعه
لِر خوردن	lerkhordan	چرخیدن، گردش کردن
پِیت آمدن	pitamedan	بی قرار و آرام، پیچ و تاب خوردن
بُر	bor	کافی و بس
بارت	bart	ریخت و قیافه

کمره‌ای - اصفهانی

دو	dow	فرصت، نوبت
سو	su	دید، بینایی
لیچار	lichar	حرف پوچ و یاوه

کمره‌ای - دماوندی

جَخت	jakht	سعی و کوشش، عجله، گواینکه، اگرچه
چُر	chor	ادرار
چمچاره	chemchara	چاره جویی

کمره‌ای - سمنانی

آل	al	بختک
اسپار کردن	eparkerdan	با بیل زمین را شخم زدن
جیش	jish	ادرار
خو	khow	خواب
دیم	dim	صورت، چهره

کمره‌ای - گیلکی

دیم	dim	صورت، چهره
زِله	zella	عاصی و خسته از شدت کار و سختی
واِسی	vasi	برای، به جهت، به منظور

کمره‌ای — مهابادی

شیلان shilan پذیرایی — مرجان

کُلم colm خلط و آب بینی — cilim خلط و آب بینی

کمره‌ای — ارمنی

بُر bor کافی — bol کافی (درزبانشناسی زِ به لِ قابل تبدیل است

پیت pit نا آرام — پرپیت porpit ناآرام و غلتان

لرخوردن lerxordan — لرگال lergal (در میان ارمنیان کمره) چرخیدن،گردش کردن

لیچار lichar — لاچار lacar حرف پوچ و یاوه

جیش jish — چیش chish ادرار (این کلمه اصلاً ارمنی است و از ارمنی به عاریت گرفته شده است)

دیم dim — دِم dem چهره (در پهلوی (dem

واسی vasi — واسن vason برای، به جهت (در پهلوی vasan یا vason)

نکات دستوری

۱- حرف <<ب>> که در آخر کلمات دو حرفی فاسی بیاید در گویش کمره‌ای بدل به ؟؟؟؟؟ می‌شود.مانند:

شب شو sho

آب اُو ow

۲- غالباً << الف و نون>> آخر کلمات فارسی نیز در گویش کمره‌ای به <<واو>> تبدیل می‌شود. مانند:

نان نون nun

بام بوم bum بون bun

فرمان فرمون fermun

۳- تبدلی حرف <<هـ>> به <<خ>> بویژه در گویش ارامنه کمره.

نان خاتس khats هاتس hats

۴- در کلمات مختوم به <<انه>> الف حذف و به جای آن <<واو>> می‌آید.

دونه dona دانه

شونه shona شانه

لونه lona لانه

۵- در کلمات مختوم به (الف و واو) الف آنها حذف می‌شود.

گو gow گاو

۶- تبدیل پسوند (ود) مضارع التزامی به (اَه)

رگه در میشه raga rad misha

یعنی، گه رد می‌شود mishavad---misha

۷- تبدلی فتحه قبل از علامت مصدری به کسره:

کِردَن kerdan kardan کَردَن

زِدن zedan zadan زَدَن

۸- تبدیل (اَ - فتحَه) به (اِ - کسره)

اِز ez az اَز

اَنگُش engosh engosht انگشت

۹- تبدیل پسوند اَسم ساز <<گی>> به یی:

[حومه] تشنه یی teshne-i teshnegi تشنگی

[خمین] گسنه یی gosne-i gorosnegi گرسنگی

خسته یی shessei خستگی

۱۰- تبدلی <<رس>> به <<ش>>: [در حومه خمین]

گسنه gosne gorosne گرسنه

۱۱- حذف <<ب>> در آخر کلمات

چوخد cukhad cubkhat چوب خط

۱۲- جذف <<ت>> در آخر کلمات

انگُش engosh angosht انگشت

۱۳- حذف <<لَ>> در آخر کلمات

مث mes mesl مثل

۱۴- فعل <<است>> به <<آَ>> تبدیل می‌شود:

گرد وَ gerdua gerdu ast گردو است

بلندَ bolanda bolandast بلند است

۱۵- تبدلی <<ی>> به <<یی>>:

غیرت ghiraṫ gheyrat غیرت

۱۶- تعویض یا قلب حروف

نخر nekhr nekhr نرخ

(عرقب)اَرقَب arghab aghrab عقرب

۱۷- حذف حرف بی صدای <<د>> در آخر کلمه:

بَن ban band بَند

وشن vashan vashand وشند

۱۸- گاهی تبدیل <<ی>> در علامت می‌مضارع به <<مه>>

مِخوریم mekhorim mikhorim می خوریم

۱۹- تبدیل <<ب>> به <<و>>:

دشتوان dashtvan dashtban

دشت بان

اسو asv asb اسب

آَور avr abr ابر

آوی avi abi آبی

گلاوی	golavi	golabi	گلابی
پَنوَه	panva	panbe	پنبه
خوو	khuv	khub	خوب

۲۰- حذف <<را>>

دسته	dasset-e	دستت را
مَایَه	maye	ما را

مثلاً هر که مایه نظر کُند **herka maye nazar kona** هر کسی ما را چشم زخم زند.

۲۱- حذف <<ز>> در آخر کلمات:

chi shi	chechiz	چه چیز

۲۲- تبدیل علامت <<اَم>> بین مضاف و مضاف الیه به (اُم):

برارُم	berarom	baradaram	برادَرم

۲۳- برای جمع بستم اکثراً (الف) را به آخر کلمه اضافه می‌کنند

کتابا	کتابها	دیوارا	دیوارها

۲۴- پسوندهای ملکیت

من (اُم)	مدادُم	medadom	مدادَم
تو (ات)	کَتابِت	ketabet	کَتابَت
او (اَش)		lebasesh	لباسش

۲۵- جمع حاضر	قالیامون	قالیهایمان
جمع غایب	باغاشون	باغهایشان
	باباشان	باباهایشان

۲۶- علامت تصغیر: غیر از (ه) (چه) (ک) (توله) و (غاله) که جنبه عام دارن (لِه) (کوله) و (گوله) نیز بکار می‌روند

chula	چوله	چوب کوچک
zangula	زنگوله	زنگ کوچک

۲۷- تبدیل <<الف>> و <<م>> آخر به <<و>> مانند:

شام	sham	شو	sho

۲۸- تبدیل <<اب>> به <<و>>

خواب	khab	خو	kho

۲۹- تبدیل <<م>> به <<ن>>

بام	بون	
نربام	نردبان	نردبون

۳۰- تبدیل <<ب>> و <<ی>> به <<ق>>:

چوق	cho	chub	چوب [الک دولک cu gor
جوق	ghju	juy	جوی (آب)

۳۱- تغییرات اساسی در واژگان

هشتن	heshtan	گذاشتن
میلیدن	milidan	گذاردن

من کتاب را روی میز می‌گذارم **mo ketabe milom ru miz**

کتابت را روی میز گذاشتم **ketabete heshtom ru miz**

<u>ضمایر</u>

۱- ضمایر فاعلی گسسته

من	mo	مو
تو	to	تو
او	un	اون
ما	ima, ma	ما، ایما
شما	shoma	شِما
ایشان	una	اونا

۲- ضمایر معمولی گسسته (غیر صریح)

به من	be mo	beshom	
به تو	be to	beshet	
به او	be un	(besh) beshes	مشترک در زبان میمه، جوشقان، دلیجان و سمنان
به ما	be ma	beshman	
به شما	be soma	beshetan	
به ایشان	be una	besheshan	
با من	ba mo		
با تو	ba to		
با او	ba un		
با ما	ba man	bas	

با شما	batan	
با ایشان	bauna	bashan

۳- ضمایر مفعولی صریح

مرا	mone
ترا	tone
او را	une
ما را	mane
شما را	shomaye
ایشان را	unaye

ضمایر اشاره

این	ine
اینها	inaye
آن	une
آنها unaye	

صرف افعال

۱- امر غائب

برود	bara
بروند	baran

۲- امر حاضر

برو	baro
بروید	barid

۳- فعل ماضی مطلق

خوردم	khordom
خوردی	khordi
خورد	khord
خوردیم	khordim
خوردیم	khordit
خوردند	khordan

۴- فعل ماضی نقی

خورده‌ام	khordom
خورده‌ای	khordi
خورده‌است	khord
خورده‌ایم	khordim
خورده‌اید	khordit
خورده‌اند	khordan

۵- ماضی بعید

خورده بودم	khorda bidan
خورده بودی	khorda bidi
خورده بود	khorda bid
خورده بودیم	khorda bidim
خورده بودید	khorda bidid
خورده بودند	khorda bidan

۶- زمان مضارع اخباری

می خورم	me khorom
می خوری	me khori
می خورد	me khora
می خوریم	me khorim
می خورید	mekhorit
می خورند	me khoran

۷- مضارع التزامی

بخورم	ba khorom
بخوری	bakhori
بخورد	bakhora
بخوریم	bakhorim
بخورید	bakhorit
بخورند	bakhoran

صفت، موصوف

۱- مطابق زبان فارسی اول موصوف و سپس صفت می‌آید.

حسن گنگ   حسن بر   hasan ber

ره چاق، چله		بریه تقل	barreye teghel

۲- تبدیل را به او و ی در صفت:

kuchuk kuchik	kuchak

قید

۱- قید مکان

inja	inja	اینجا
unja	anja	آنجا

۲- قید زمان

دیرو	diru	diruz	دیروز
امرو eamru	emruz	امروز	
farda	farda	فردا	
صبح	soba		
فردا صبح	soba sob		

۳- قید حالت

esto-esto	با عجله
varyo	با عجه

فصل هشتم

نگاهی به روستاهای ارمنی نشین کمره[۱۰۲]

عمده جمعیت ارمنی ساکن ایران بازماندگان مهاجرت بزرگ ارمنیان هستند که به فرمان شاه عباس اول صفوی در سال ۱۶۰۴ از نقاط مختلف ارمنستان به بخش‌های داخلی ایران از جمله اصفهان، گیلان و مازندران، آذربایجان و غیره کوچانیده شدند. البته مهاجرت ارمنیان در چند نوبت انجام شد و احتمالاً ارمنیان ساکن در کمره آنان بودند که در نوبت‌های بعدی به این منطقه کوچانده شده‌اند. روستاهای ارمنی نشین عبارت بودند از:

۱- داود آباد - واقع در غرب خمین تا سال ۱۹۴۶ کلاً ارمنی نشین بوده لیکن به تدریج خالی از سکنه ارمنی شد.

۲- لیلان - تا سال ۱۹۴۶ کلاً ارمنی نشین بود. لیلان بزرگترین روستای ارمنی نشین کمره محسوب می‌شد و نام آن بارها توسط سیاحان خارجی یاد شده است.

۳- قرچی باشی - دو سوم جمعیت آن ارمنی بود و پیش از دیگر روستاها ساکنان آن شروع به مهاجرت به ارمنستان کردند. (۱۹۴۶)

۴- ساکی (بالا) - از نظر تقسیمات اداری به اراک تعلق دارد اما از نظر جمعیت ارمین جزو کمره به حساب می‌آید.

۵ - کندها - تا سال ۱۹۴۶ (سال مهاجرت ارمنیان به ارمنستان) کلاً ارمنی نشین بود. از سال ۱۹۵۴ خالی از سکنه ارمنی شد.

۶- دره شور یا قلعه شور - در ایران حودو ۲۰۰ روستا به این نام وجود دارد. این روستا نیز تا سال ۱۹۴۶ کلاً ارمنی نشین بود. تا سال ۱۹۵۹ کلاً خالی از سکنه ارمنی گردید.

---

[۱۰۲] - نگارنده سطور کتابی جداگانه تحت عنوان "تاریخ ارمنیان کمره" به زبان ارمنی تألیف نموده است. این بخش خلاصه‌ای از فصل‌های دوم، چهارم و پنجم آن است و برای اینکه این اثر شامل اطلاعات همه جانبه باشد این بخش نیز به اختصار تهیه و به کتاب منضم شده است.

۷- مزارع - تا سال ۱۹۴۶ کاملاً ارمنی نشین بود. تا سال ۱۹۵۴ به تدریج خالی از ساکنان ارمنی شد.

۸- چارطاق - تا سال ۱۹۴۶ کاملاً ارمنی نشین بود. در تابستان همین سال تمام ساکنان یکجا به ارمنستان شوروی مهاجرت کردند.

۹- اسدآباد - دارای جمعیت ارمنی و مسلمان بود. لیکن به تدریج جمعیت ارمنی کاهش یافت بطوری که در سال ۱۹۳۹ تنها ۱۶ نفر ارمنی در آنجا می‌زیستند.

۱۰- دانیان - تنها روستا در ایران به این نام است و در هفت کیلومتری غرب خمین واقع است. دارای ترکیبی از ساکنان ارمنی و مسلمان بود.

۱۱- مزراحسین (سفلی) - دارای جمعیت ارمنی و مسلمان بود و در ۱۵ کیلومتری غرب خمین واقع است.

۱۲- ده سفید - در حوالی روستای چارطاق قرار دارد. دارای ساکنان ارمنی و مسلمان بود.

۱۳- حاجی آباد - (واقع در بخش دالایی کمره) دارای ساکنان ارمنی و مسلمان بود.

۱۴- نصرآباد و ۱۵- ارتاچمن در جاپلق شرقی واقفند لیکن زمانی که این بخش به خمین پیوست این روستاها نیز جزو کمره به حساب می‌آمدند.

غیر از روستاهای فوق روستاهای دیگری نیز وجود داشته که زمانی کوتاه تر دارای جمعیت ارمنی بودند از جمله می‌توان روستاهای ؟؟؟؟، تنگوران، قیاپا، موشیان، رشیدآباد، شمس آباد (واقع در بخش رستاق) امامزاده (ورچه)، خشتیجان (واقع در بخش حمزه لو) امین آباد، اصطهلک، سرخه حصار (صفی آباد)، قلعه بالا (قرچی باشی)، سیف آباد (در بخش دالایی) را نام برد.

همانگونه که اشاره شد در سال ۱۹۴۶ بنا به تصمیم دولت جمهوری ارمنستان شوروی ارمنیان ساکن در سراسر جهان اجازه یافتند به ارمنستان مهاجرت کنند. ارمنیان ساکن در کمره نیز از این امر مستثنی نبودند. تعدادی از آنان موفق به این کار شدند و عده‌ای نیز در نیمه راه ماندند و به شهرهای بزرگ و عمدتاً تهران مهاجرت کردند. لذا از سال ۱۹۴۶ تنها عده قلیلی از آنان در این روستاها زندگی می‌کردند. تنها روستای لیلان بود که تا سال ۱۹۶۷ دارای جمعیت ارمنی بود (تنها چهار خانوار) امروز دیگر هیچ ارمنی در این منطقه زندگی نمی‌کند.

آمار جمعیتی ارمنیان کمره

آمار ارمنیان کمره در سالهای مختلف به اختصار به شرح زیر بوده است:

۱- در سال ۱۸۵۶ - ۱۲۴ خانوار - ۴۰۲ مرد ۳۴۳ زن جمعاً ۷۴۵ نفر در ۵ روستا.
۲- بنا به یک منبع دیگر در همین سال ۸۷۴ نفر در ۶ روستا جمعاً ۸۷۴ نفر.
۳- در سال ۱۹۰۳ در ۸ روستا جمعاً ۲۴۰۰ نفر ساکن بودند.
۴- در سال ۱۹۲۷ در ۱۱ روستا جمعاً ۲۷۰۸ نفر ارمنی.
۵- در سال ۱۹۳۲ در ۱۱ روستا ۳۵۱۰ نفر.
۶- در سال ۱۹۳۹ در ۱۴ روستا ۳۵۲۹ نفر.
۷- در سال ۱۹۴۳ در ۱۱ روستا ۴۷۰۰ نفر.
۸- در سال ۱۹۵۲ در ۸ روستا ۱۰۵۶ نفر.
۹- در سال ۱۹۵۷ در ۴ روستا ۳۹۱ نفر.
۱۰- در سال ۱۹۶۲ در یک روستا ۳۶۰ نفر.
۱۱- در سال ۱۹۶۷ در یک روستا ۲۴ نفر.

ارمنیان روستاهای کمره عمدتاً به کشاورزی و دامپروری می‌پرداختند و غالباً ظلم و ستم فئودالهای بزرگ و کوچک بودند. به همین دلیل بود که پس از اطلاع درباره امکان مهاجرت، همانند سایر روستاهای ارمنی نشین مناطق مختلف ایران سریعاً خانه و کاشانه خود را رها کرده به شهرها هجوم آوردند. لیکن همانگونه که اشاره شد همه آنها نبودن که موفق به این امر شدند. تعداد زیادی از آنان در ناحیه بهجت آباد تهران ساکن شدند و پس از سال ۱۹۵۵ که این ناحیه توسط شهرداری تخریب شد عمدتاً به مناطق حشمتیه، مجیدیه و نارمک شهر تهران رو آوردند.

فهرست منابع

۱- فرهنگ آبادی های کشور ، تهران ۱۳۶۱ ، مرکز آمار ایران
۲- نامه کمره جلداول ، جغرافیا و جغرافیای تاریخی کمره ، مرتضی فرهادی ، تهران ۱۳۶۹
۳- نامه کمره ، جلد دوم ، چند برش در فرهنگ کشاورزی و دامداری کمره تهران ۱۳۶۹
۴- فرهنگ جغرافیایی طبیعی تاریخی ایران ، دکتر عزیزالله بیات ، تهران ۱۳۶۷
۵- سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۳۵ ، مرکز آمار ایران
۶- سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۴۵ ، مرکز آمار ایران
۷- سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۵۵ ، مرکز آمار ایران
۸- سرشماری نفوس ومسکن ۱۳۶۵ ، مرکز آمار ایران
۹- فرهنگ جغرافیایی ایران ، جلد اول ، تهران ۱۳۱۸
۱۰-سیاحتنامه مسیو چرتکیف روسی - ترجمه آبکار مسیحی ، تهران ۱۳۵۸
۱۱-احصائیه محصولات فلاحتی ایران درسال ۱۳۱۰ ، تهران ۱۳۱۱
۱۲-آمارگیری روستایی جهاد سازندگی ، آبان ۱۳۶۰
۱۳-فرهنگ اقتصادی دهات و مزارع شهرستان خمین ، تهران ۱۳۶۰
۱۴- لغت نامه دهخدا

۱۵-مالکوم کالج ، پارتیان ، ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران ۱۳۵۷
۱۶-آلکساندر و باوزانی ، ایرانیان ، ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران ۱۳۵۹
۱۷-سرزمین های خلافت شرقی به نقل از ابن حوقل ، صوره الارض ترجمه جعفر شعار ، تهران ۱۳۴۵
۱۸-والترهینتس ، تشکیل دولت ملی درایران ، ترجمه کیکاووس جهانداری ، تهران ۱۳۶۱
۱۹-آ.ای . کولسنکف ، ایران در آستانه یورش نازیان ترجمه محمد رفیق یحیایی تهران ۱۳۵۷
۲۰-فرهنگ نام جاهای ارمنستان و نواحی همسایه ، جلد ۲ ، ت.خ هاکوپال ، ا. ملک باخشیان و هوبارشعیان ، ایردال ۱۹۸۱
۲۱-احمدبن ابی یعقوب ، البلدان ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، تهران ۱۳۴۳
۲۲-ابراهیم دهگان ، ابوترات هدایی ، تاریخ اراک ، جلد ۱ ، اراک ۵۳۲۹
۲۳-ابراهیم دهگان ، کرخباهه ، اراک ۱۳۳۱

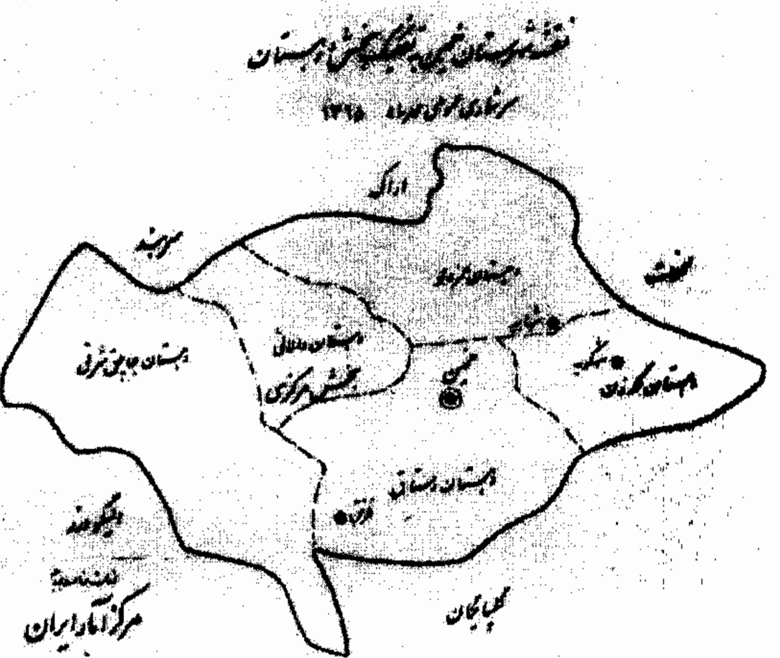
۲۴- فرهنگ ایران باستان ، نگارش پورداوود ، دانشگاه تهران ۱۳۵۶
۲۵- آلفونسوگابریل ، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران ، ترجمه خواجه نوری ، تهران ۱۳۴۸
۲۶- اوژل فلاندن ، سفرنامه فلاندن به ایران ، ترجمه حسین نورصادقی ،
۲۷- سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم ، تهران ۱۳۱۱ هـ. ق
۲۸ - فووريد ، سه سال دردربار ایران ، ترجمه عباس اقبال ، تهران ۱۳۵۱
۲۹- مسعود کیهان ، جغرافیای اقتصادی ایران ، تهران ۱۳۱۱
۳۰- نصرت الله مشکوتی ، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران تهران ۱۳۴۹ .
۳۱- مرتضی راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران ، جلد ۱ ، تهران ۱۳۵۴
۳۲- مرتضی فرهادی ، پیشنیه تاریخی خمین ، ، راه دانش ، شماره ۴-۳ اراک ، ۱۳۷۴
۳۳- مرتضی فرهادی ، معرفی ابزارها درمجموعه سنگ نگاره های صخره ای نویافته در پنجره راه دانش ، ۶-۵، ۷-۶ .
۳۴- رضا سرفرازی ، آسیاب های کمره ، فصل نامه علوم اجتماعی شماره ۶-۵ ، تهران ۱۳۷۳
۳۵- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، جلد ۵
۳۶- محمد حسن رجبی رجال کمره ، فصل نامه راه دانش ، شماره ۴-۳ اراک ، ۱۳۷۴
۳۷- مرتضی فرهادی ، فرهنگ یارگیری درایران ، جلد ۱ ، تهران ۱۳۷۳
۳۸- کریم محمودی ، دیوان محمودی ، تهران ۱۳۴۹
۳۹- سیسیل ادوار از ، قالی ایران ، ترجمه مهین دخت صبا ، بی تاریخ
۴۰- فرهنگ مردم ، (فولکور ایران) تالیف سید علی میرنیا ، تهران ۱۳۶۹
۴۱- حسین پیرنیا (مشیر الدوله) ایران باستان ، جلد ۱ ، تهران ۱۳۶۲
۴۲- علی محمد سرمدی ، گزیده ای از گویش کمره ای ، نامه فرهنگ ایران ، دفتر دوم ، بنیاد نیشابور ، تهران ۱۳۶۵
۴۳- واژه نامه راجی ، حسین صفری ، تهران ۱۳۷۳
۴۴- علی محمد سرمدی بررسی تطبیقی برخی واژگان گویش کمره ای ، راه دانش ، اراک ۱۳۷۵
۴۵- تاریخ مفصل ارمنیان کمره ، ادیک باغداساریان ، چاپ نشده ،
۴۶- تعاونی های سنتی درایارن ، مرتضی فرهادی ، نامه فرهنگ ایران دفتر سوم ، بنا انتشار ، تهران ۱۳۶۸
۴۷- فرهنگ لری ، حمید ایزد پناه ، تهران ۱۳۶۳

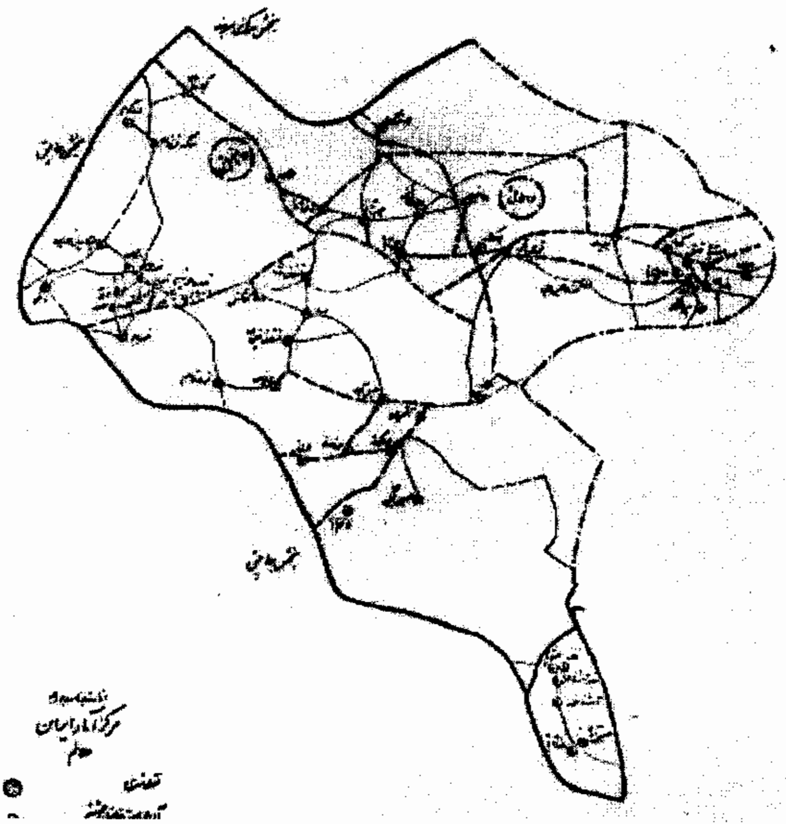
۴۸- آینه آئین نامه و افسانه های لرستان ایرج محور تهران۱۳۶۵
۴۹- فرهنگ بیزوی ، عباس مزرعتی . تهران ۱۳۷۴
۵۰- باورها و دانسته ها درلرستان و ایلام ، خرم آبادی ، فرخی ، کیانی ، تهران ۱۳۵۸
۵۱- فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران ، جلد ۵۹ گلپایگان ، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح ، تهران ۱۳۶۹
۵۲- اهالی روستاهای مختلف کمره و شهر خمین

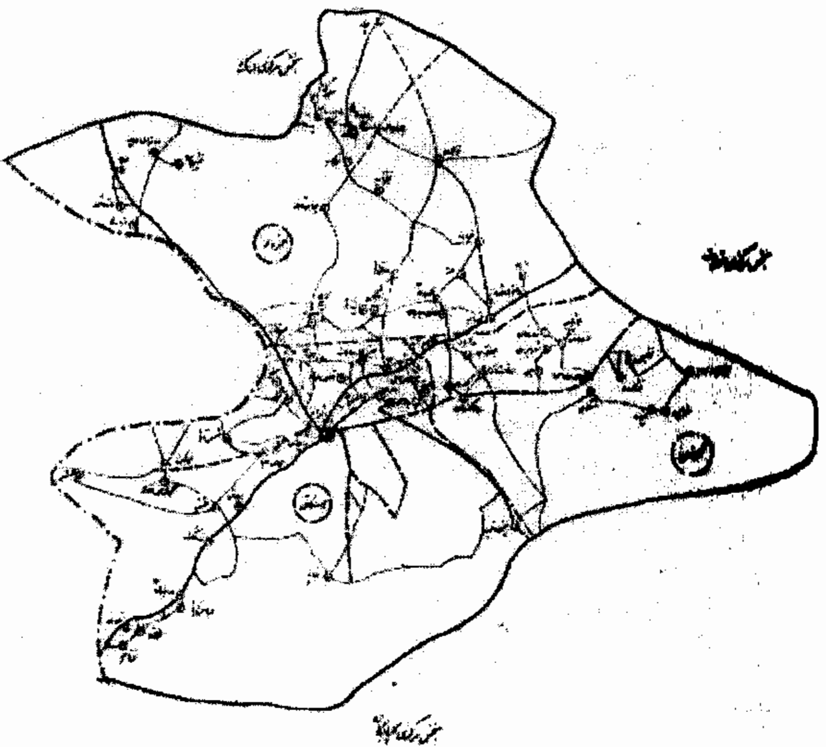
نقشه های جغرافیایی و فهرست آبادی ها

۱- نقشه تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران
۲- نقشه تفصیلی نواحی خمین ، الیگودرز ، گلپایگان
۳- نقشه شهرستان خمین به تفکیک بخش و دهستان
۴- نقشه روستایی بخش مرکزی شهرستان خمین (دهستانهای دلایی - جاپلق شرقی)
۵- نقشه روستایی بخش مرکزی از شهرستان خمین (دهستانهای گله زن ، حمزه لو ، رستان)




نقشه شهرستان خمین به تفکیک بخش و دهستان
سرشماری عمومی مهر ماه ۱۳۶۵
اراک
بخش مرکزی
خمین
دهستان رستاق
گلپایگان
الیگودرز
مرکز آمار ایران


نقشه روستاهای بخش مرکزی از شهرستان خمین از استان مرکزی
سال ۱۳۶۵
مرکز آمار ایران


نقشه روستاهای بخش مرکزی از شهرستان خمین از استان مرکزی
سال ۱۳۶۵

ԻՐԱՆԻ ՔՅԱՄԱՐԱ ԳԱՎԱՌԻ

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆՆ ՈՒ ՄՇԱԿՈՒՅԹԸ

(Պարսկերեն)

Աշխատասիրեց`

Էդիկ Բաղդասարյանը

(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

HISTORY AND CULTURE

OF

CAMARA - IRAN

(In Persian)

BY

EDIC BAGHDASARIAN

(ED. GERMANIC)

Tehran - 2002